



گفت این کار [illegible]

مرد با شمر [illegible]

را هلاک کرده باشم گفت ای [illegible]

جهانی را ایشان [illegible] از نعیم [illegible]

فرزند [illegible] رسول الله [illegible] کنند کسی که خدا را [illegible] چنین کند

شمر [illegible] گفت [illegible] دیگر سخن گوید باشم ولا [illegible] بر [illegible]

[illegible] نیزه [illegible] سینه [illegible] باشم [illegible] نیزه او را [illegible]

[illegible] تیغ [illegible] کرد [illegible] زنکبار [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] چون شمر [illegible] کشته شد [illegible]

[illegible] بودند [illegible] باشم [illegible] کردند باشم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] آورد [illegible] تیغ [illegible]

[illegible] ساخت میدان [illegible]

[illegible]

که این مرد و وضع [illegible] یزید فاعتبروا یا اولی الابصار نقض عهد یزید پلید نمود ابن

زیاد را کفر و کشتن فرزند دلبند خیر المرسلین [illegible] قتل نمودی و ایمان

[illegible] تر از این زیاده کوروی تو بکر و اتا و ایمی [illegible]

است یقینم که ترا بر پدر و نطفه شکی است [illegible] فاطمه باز [illegible]

یکی است آه از آن لحظه که رانند ترا در محشر و اور محکمه محشر [illegible]

که ترا مرد ز خدا را دشمن دیت خون حسین را تو چه خواهی داد و [illegible]

تو بدانی که بمحشر چه بپا داری [illegible] دشمنی چون علی و حضرت زهرا [illegible]

دختران اسد الله ترا [illegible] ال هاشم همه در کوفه ترا میدانند [illegible]

تو میان عربی چو حسین لعن کردن [illegible] بود [illegible] الکا

هاشم دلاور فریاد زد که ای نام آوران و دلاوران شام [illegible]

ابن سعد پلید [illegible] غیر از پسر عم خود درین لشکر کفوی ندارم دیگری [illegible] از اشرار را

[illegible] ابن سعد را بمقابله من روانه [illegible] رسید چون ابن سعد از شجاعت

هاشم [illegible] از هیبت سخن لرزه بر اعضای پلیدش افتاده گشت [illegible]

[illegible] تا این عم من است و [illegible] بمیدان [illegible] صلاح نیست

مبارزان کوفه

کسی بود و [illegible] را بیرون [illegible] که از امرای حلب

[illegible] مشهور بود و [illegible] شجاعت

بود و در مبارزت

[illegible] بود [illegible] نزدیکی [illegible] شام [illegible] این زیاد [illegible] آمده بود

غلام را منتهی برجان خواهد بود ان امام سعید چون حال هاشم را بدین منوال
دید قطرات عبرات اشک از دیدهای حق بین بر گلشن عارض باریدن
و آه آهی سرد از دل پر حسرت شامل کشید که منبر نالهٔ ان مرغ بام حرم گویا
حضرت خیر النساء رسید بزبان تلطف واحسان بهاشم نوجوان فرمود
ای مرا خوشنود کرده از وفاداری خیابا ای پر حسرت بخش خاطر خبر مقدم
مرحبا مهمان نثار مهمان ومهربانی میکنی شرمسارم میکنی از لطف واحسان
تا کجا هاشم در غلطید وخود خود را بقدمهای ان امام اخیار انداخت وبی اختیار
بگریست وسوگند داد که بروح محمد مصطفی ص مرا از روی امیر المومنین حیدر کرار
بیش ازین شرمسار مکن واجازت مقاتله این قوم بیحیا عنایت فرما خود
سزا او را بر سینه بنا هر چند ان راتسلی داد فایده نکرد اجازت جهاد ازان
فرمود هاشم بیمن خدمت را بوسیده بر مرکب سوار شده نیزه را در ربود
مقابل کوفیان بیدین وشامیان کفر آیین امد ابن سعد مردود [illegible] گر عمر شمر
بود در مقابل طلبید چون در جنگ ادمی صف لشکر [illegible] هاشم
[illegible] بر دامن یزید تافتی ای مردی حجاب [illegible] دادی تو [illegible] فرزند
بوتراب [illegible] ز نقص [illegible] جنگ میان این زیاد [illegible] میدهی
جواب [illegible] هاشم [illegible] ای اهل شام وکوفه خدا گوش شنید وعقل
رسالت [illegible] داده [illegible] خود را [illegible] بر جمیع عباد تمام کرده ایا نشنوید که این

وار چون عروس چه بخشید تابان بر دوش آن سپهر وقار را از زر را پس
حمایل کمان چون مه درخشان در حلقه قوس بر سپهر اخضر ترکشی چون
شهاب ثاقب در میان پر از تیرهای آتشین بر تیغی چون ... فنا
جان ستان کمند شست خم چون طره مهوشان غرض جوانی چون
جوان شب زفاف سرگرم مصاحبت عروس جهاد در میدان مصاف خود
را آراسته دست بر سر زنان و اشک از قبیل تقاطر ابر بهاری بر گلشن
ریزان رو بجانب لشکر کوفه شام ... گلگون سوار عرصه خونریز
کربلا یوسف حسن الوجه حضرت خیر النسا جناب سید الشهدا آمده بقدر
فاصله از آن لشکر جلیل چون بندگان ذلیل از مرکب پیاده شده و خود را
بر خاک غلطانید و بزبان نیاز عرض کرد السلام ای آب و رنگ
باغ کربلا ای زراعت تا ابد روشن چراغ کربلا ای مهمان بابرده وفا
ای مسافر بی توشه کربلا ای پادشاه عالم پناه خانه خیر و طاعت ارتزله
حضرت تمثال ... حضرت نوخواب است و دیده راحت ندیده
از رو بدینا فسر و کیها ... گلهای روی گلبوی اصحاب کرام تشنه کامست
پیراهن است ای مالک تسنیم و کوثر ای ... احمد و حیدر کشته ام ...
و تشنگان تو در عالم بی خبری ... بر ... بر ... جود
اجابت قربان شدن ... فرموده که این حال ...

کربلا نهاد و مسلم ابن عوسجه بود که در شجاعت و مردی از یثرب تا حجاز
و از شام تا بعراقین مشهور بود با زهد و تقوی قرآن را حفظ داشت و یکی
از صحابه کبار امیرالمؤمنین علیه السلام بود جبهه نیاز بر قدمهای فرخ قدس
طراز امام حجاز بر خاک نهاد و از برای تمام اجازت تصدق شدن حاصل
نموده بمیدان شهادت رو نهاد و مخدرات حرم و اصحاب آن امام
امم در مفارقت وداع آن سر محترم داد گریه میدادند حضرت بدیشان تسلی
میداد که مفارقتی در میان نیست و میدانم هست که ما نیز بایشان ملحق میشویم
پس رو بمسلم کرده فرمود که ای مسلم سلام ما را بجد بزرگوارم رسان
بگو غریب صحرای کربلاست حسین بگو که باغم بسیار مبتلاست حسین
بگو حسین ز خدا عهده شهادت داشت رسید وعده کنون بر سر
وفاست حسین پس مسلم با دیده گریان بعد از وداع با امام عالمیان بکارزار
دشمنان اسب را در تاخت و بتیغ عداوت و نوک نیزه شجاعت
از کشته پشتها ساخت تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید امام
اخیار نعش او را در میان لشکرگاه آورده بود بلندی بسیرش بعید نگاه
از بیابان سه سوار مسلح مکمل برآمد بلند اختری مه هیکل برآمد سواره
مرکب تازی نشسته چو زلف مه وشان مکمل برآمد دلاورانه عضو افلکی شمشیر را
خفته و خنجر ... بود چون تکمه غنچه جاری یا لعل درخشان بر سر و سینه و افنه

در ریاض کربلا چون خیابان شهادت بکام دل گردیدیم و گلهای رنگارنگ
زشاخسار نیزه و تیر و خنجر و شمشیر و خدنگ چیدیم بعد از آن نامه گلشن
امامت با اقربای آنحضرت معمار اند اصحاب را تدبیر آن بهر روشن
ضمیر دلنشین افتاد بنای کار بر آن گفتار نهادند پس برادران و
فرزندان و اقربای آن امام وحید المظلوم جمعی از میان برگزیدند و
در راه شهادت ثابت قدم محاذی خیمهای حرم صف کشیدند چون
نایره قتال در میدان کربلا اشتعال داشت برادرزاده جنید شهید نامشهر
بلند اخترش علی ابن حر سعید و غلامش عزه نام از لشکر ابن سعد ظلم
جدا شده بخدمت امام عالم پناه مظلوم کم سپاه حضرت سید الشهدا
آمده بقدمهای مبارک آن امام محترم بگریه و زاری افتادند و عرض مینمودند
که یا ابا عبدالله حمد و شکر میکنیم خدا را که چو سلسله ما را دستگیر کرد و آنچه
بر تو بود بجا آوردیم ما آرزو داریم که دست رد بر سینه این جان نثاران
نگذاری و ما را نیز از خاک برداری یعنی اجازت قربان شدن عطا
فرمای جناب سید الشهدا بسیار بگریست اخر اجازت داده یکیک بمیدان رفته
داد مردی میدادند و بهر زخمیکه بر بدن ایشان میرسید مرهمی بر جراحت
رسول خدا و فاطمه زهرا می نهادند تا بدرجه شهادت فایز گردیدند بعد از آن
... یکیکه از اصحاب آن امام ولایت مآب قدم جان نثاری در میدان

قدم و علو همم در راه دین داری بسوده بعد از آن زبان الهام بیان

با تمهید دستور العمل گشوده فرمود که ای سفیهان امت و ای شفیعان قیامت

صبح قتل عام آل هاشم از مشرق دمیده میبایستی کردن تا مدد تشنه

جان ترا در سانید سجده گاه دیگر خواهند ساخت از خاک شر ملک ای

خوشا حال کسی که اینجا بخاک و خون طپید چشم روشن میکند از خاک قبر ش

کاینات ای خوشا حال کسی که از زر خود را گذشته دید حمد بدیع الاساس

و شکر و ثنای بیقیاس مرخالق را که دل شهادت مایل ما را بتمنای آرزوی

حصول دولت بیقیاس شهادت حسن فایز کردانید قدر این دولت و نعمت خدادار

که قدرها ارزو مند انرا بدست نیاید بدانید و جانهای افسرده خود را در راه

ذبیح الله تا فی اعنی قربانی کوی و فا سبیل خنجر امتحان قضا مهمان مایده عذر

کوفیان میوفا ریحان روح محمد مصطفی و سرو گلزار ارغوان پوش خاطر حضرت

خیر النسا میوه بستان جان شیرین علی مرتضی یوسف حسن الو حسن

مجتبی حضرت ابا عبد الله الحسین غریب کربلا برفشانید تا زنده جاوید مانید

لاکن چون ذرات کاینات بطفیل نور مقدس خاصه خلاصه موجودات از

عدم بوجود آمده اند و بنای مرتبه قدر سایر الناس را دون تر از مرتبه اعلای

آل هاشم نهاده اند امروز ما را لازم که تا هر یک از ما زنیم جانی در بدن ما

باشند نگذاریم که احدی از آل هاشم بمیدان شهادت رود چون بکام دل

معراج شعر: چون محیط کربلا شد خیل موج از تیغ کین کشتی آل علی را سیل خونخوار
امواج شد شاه دین را تشنه جانکاه شد پهلونشین باغ شهادت کربلا را تیغ
دشمن نتاج شد بعد از ختم سوره مبارک محمد مصحف شهادت بسم الله صحیفه عهد
و بیعت و میوه پیش رس باغ شجاعت نقش خیر معرکه شهادت شهداء انصار امام
سعید حر بن یزید ریاحی علیه الشهداء اصحاب شهادت مآب امام اخیار و همراه
فرزند دلبند سید ابرار به سودای سر دادن از جا برآورد و چون از حکم قادر
لم یزلی درجات و منازل خود را از روز اول در اعلی علیین دیده بودند و مهر
از مناظر قصور قامت رعنای خود در نظرها جلوه میکرد و در مقاتله با دشمنان
از همگنان سبقت می جستند یکی میگفت بگذارید تا من جان فدا سازم
سر و جانی فدای حسین و جان مصطفی سازم یکی میگفت ای یاران که من
آرزومندم که اول من تن و جان را تصدق بر شما سازم یکی میگفت اول
من حسین را میشوم قربان که شاید من خدا را زین عمل از خود رضا سازم
یکی میگفت اینک میروم در خلد و بر زهرا به خاک حسین فردوس را ماتم
سرا سازم جناب سید الشهداء چون شمع مجلس عزا در میان آن جمع اشک از
دیده حق بین می بارید در آنحال حبیب ابن مظاهر چون اصحاب را مهیای
سر دادن و مستعد قربان شدن دید همه را در سایه شادروان خیمه گاه
حرمش پناه طلبیده و لباس ماتم پوشیده ... جدا اول بهر ... شوند

روز محشر میرسید چون لاله تنک با خطاب که ای بلا نکشیده حرف شاه کربلا بشنوند
شمر خنجر میکشید و داشتند رو بر ما چون حسین به دعای دشت اکنون مدعا را بشنوند
ای بلا نکشیده ابرو و از رو حسین دیدیم ما بر حسین گوید که کشیدم خطا را بشنوند
کرم سازان معرکه دلها و سرباز آن میدان وفا سر حلقه کان سلسله عهد و بیعت
و همسفران مرحله ارادت و متابعت مدهوشان باده تمنای جان سپاری
و خلعت پوشان اطلس عقده دار زخمهای کاری سینه مجتهدان مجلس مصیبت
و مستمعان اخبار شهادت شهیدان کربلا را بشنو شرح جانسپاری
پاکدین و جگرگوشه رسول امین را چنین می نگارند که در پای جمعی بزرگ
دیده به دامن فرزند رسول است که چون در لال فضا بار سر دادن برادر
میدان کربلا کرم نمودند و آن گلی که میوه بخشش بر سر باغ شهادت را بشنید جان
شیرین بسر طرا آتش آمال خود به مرحبا بن یزید لایتناهی بود هر چند که از آب
پای تیره نشسته و خنجر و خدنگ گلهای رنگارنگ در چمن باغ کربلا شکفته
منتها و تلف شد آفتاب حکومت آنکه جوانان آل محمد سید به کلمین روزگار محمد و
بر نهال سرو صنوبری کرد از جهان زندگانی به عقوبت نامه جهانی سر میکشید باغبان
بی مهر اجل تخم [illegible] با من کربلا باده جور و جفای با عددانش می برید
بانجهان باغ و بهار کربلا تاراج شد بلبلان در گلستان سید ببوی گل محتاج
[illegible] و ماهی آل با تشنه جمیک خیابان شد علم [illegible] کربلا میباخت

شکر خدا اگر خود را پیش تو کشته دیدم ز شمشیرها نشست بر من بی روی تست

و خوارش بی رویی و دوست و دوش با تیغ اشقیا خنجر را زند دستم به دامن

تو اوامن بکش ز دستم تا چشم بر تو دارم خورشید می پرستم به گیسو

زدم به خنجر بر کام دل رسیدم داغم که عمر کوتاه کرد و از تو نا امیدم شکر

خدا که کاکلم با خون سرشته گردید بر دفتر شهیدان نامم نوشته گردید

جدت رسول مختار دارد سرم به سینه رفتم حلال من کن ای شاه با قرینه

تا با لب کام با آب دادا آب سلسبیلم به همراهی تو از خون خلعت شد و لیلی

ها کس کرد و بدام نرخ روی تو دید جان داد جاوید می نشیند در خله جاودان

شاد [illegible]

[illegible]

ای عزاداران حدیث کربلا را بشنوید　　سرگذشت خامس آل عبا را بشنوید

شرح چاه و جامه پرخون یوسف شد تمام　　قصه این نو [illegible] را بشنوید

می شنیدی سرگذشت قصه یعقوب را　　حالی [illegible] شیر خدا را بشنوید

چون حسین از خانه زین بر زمین پهلو نهاد　　شاه ماتم [illegible] حسین [illegible] بشنوید

بر حسین در روز صهبای عشرت انگیز شفقت　　تا قیامت [illegible] بشنوید

بود در ذبح اسماعیل و تسلیم خلیل　　قصد قربانی کوچک [illegible] بشنوید

نسب جدم پیغمبر [illegible] حسین　　از احادیث و کتب [illegible] بشنوید

که چون مرکب از سید الشهدا است رکاب او را بوسید و دستی بپای
کاکل او کشید و گفت حمد میکنم خدا که حسین فرزند حبیب خدا از کف خود را
در عین مقابله اعدا از برای من فرستاد در آن موکه چندان داد مردی
داد که بر سپهر زبان تحسین و آفرینش برگشاد ناگاه یکی از پیادگان کوفه
نیزه از عقب بر پشت حر زد که از سینه او سر برآورد و حر از اسب چون
اشک خود بزیر در غلطید و با استغاثه در زمان و اسپش آقای خود را
بر بالین [illegible] یا با عبدالله دریابی چون ناله بگوش سید الشهدا رسید
قطرهای اشک از دیدها فرو باریدن میفرمود [illegible] اجل روی رفیقان مرا از
خون همی شویند شهادت بر سر بالین مبارکباد میگویند چون ببالین حر
رسید نهال رعنای آن نوجوان را در خیابان شهادت قلم دید شعله آتش
از دل آتش عالم کشید چون شمشیری بر فرق مبارک حر رسیده بود که خون اصلا
بند نمی شد حضرت سید الشهدا گوشه عمامه رسول خدا را از سر خود باز
کرده و زخم تارک حر را ببست چون خون بسته شد حر چشمها را از خون
پاک کرده بروی حضرت سید الشهدا گشاد و دامن آن امام اخیار را
بهر دو دست بچسبیده بر صورت می مالید و بزبان حال و مقال گویا چنین میگفت
که یا ابا عبدالله [illegible] ای شاه آتش نگاهان بشرمنده ام زرویت منکه مردم
کز بهر دل و جان جانانه میدهم بگوییه من محل جلالت [illegible] گر

باسطر بر بدین جگر گوشه او حسین در تشنه داری و مرا ننگ بحرام می‌شماری
خدا از بین زیاده و دیده بصیرت ترا نابینا کند ای مردود چرا از مقابله
نمی‌آیی ابن سعد اشاره بلشکر کرد که او را فرصت سخن گفتن نباید داد
پس از چهار جانب لشکر از جا در آمدند و حر از قبیل شیر گرسنه که در گله گوسپند
افتد مردودان شام و کوفه را بخاک هلاک می‌انداخت باندک زمانی معرکه
قتال را از کشته مالامال ساخت پیادگان دور مرکب او را فرو گرفتند و بنیاد
تیراندازی کردند چون زخم بسیاری بر پیکرش رسید و از حیاتش مأیوس
گردید عنان مرکب را بجانب سید الشهدا برگردانید و از دور ادب
تسلیمات بجا آورده عرض مینمود که یا اباعبدالله از من در کار من
راضی شدی ای مونس جانم ز رهم در خدمت نمودی مرا از جان بقربانم بزکان
رفتنم نزدیک شد جان با بره دارد خدا جان ترا و همراهانت را نگهدارد
ای آقای وفادار اما از من راضی هستی حضرت فرمود ای حر خدا رحمت
کند مادرت را که نام ترا حر نهاده و خدا و رسول خدا از تو راضی باد چون حر تسلیم کمان
باز دیگر رو بمیدان نهاد علم ضلالت پرچم ابن سعد را در نظر و اشتر و
خود را بقلب لشکر زد و سوار و پیاده او را در میان گرفتند پیادگان حر بی
زانی کردند چون حر بزمین افتاد پیاده مشغول جهاد شد حضرت سید الشهدا
نزدیک شد مرکب خود را از برای حر فرستاد چون حر

غبار از سر و صورت او پاک میکرد و میفرمود که ای مهمان نو رسیده [illegible]
رحمت خدا وسیع است حر بعد از آن عرض نمود که یا ابا عبدالله دیگر از شرمساری
چشمی که بروی تو کنم باز ندارم ٭ هر چند که من غیر تو دمساز ندارم ٭
بقربان چون تو امامی وفادار و گلی بیخار ای مهمان بی آزار و ای بیچاره غریب
خورده کوفیان غدار نگذار که دل کسیکه بیجا ره بتو آمد من بودم تا از اینکه
بتصدق تو شود من باشم حضرت فرمود ای حر تو امروز مهمان مایی اینقدر
تعجیل چرا داری عرض کرد که امام وفادار آخر تو هم مهمان کوفیان بودی
می بینی که حرمت مهمانی ترا چگونه نگاه میدارند ترا ابرو [illegible] حدیث محمد مصطفی قسم
[illegible] که دست [illegible] رو بر سینه ام بگذار تا جان خود را بقربان جوانان آل هاشم
کنم ٭ قربان تو گشتن بسر کوی تو مردن ٭ بهتر بود از جام جم و تخت سلیمان
حضرت سید الشهدا بسیار گریست و سر او را بر سینه مبارک متصل ساخته و اجازت
جهاد داد حر بعد از وداع امام ابرار بتقدیم هر یک از همراهان فرزند [illegible]
و وداع کرده آنگاه رو بمیدان نهاد چون در مقابل لشکر ابن سعد [illegible]
از جگر برکشید و بدین گونه زجر آغاز کرد که ای مردم شام و کوفه [illegible]
جگر گوشه رسول خدا فریب خورده کفار سید الشهدا [illegible] ابن سعد [illegible]
فریاد زد که ای حر یاد ولی نعمت خود نمک حرامی نمودی حر گفت ای ولد الزنا
تو که در مدینه به نمک ریزه فاطمه زهرا پرورش می یافتی امروز هوای [illegible]

یک لحظه در این دشت بیا نسود حسین کوفه و از بی‌وفائی یک آب نخورده
تا فی زکسی عذاب فرسود حسین ای ابن سعد سزاوار نیست که سر پسر فاطمه
را برای خوشنودی این مرجانه از تن سر برید در روایت است که از مرکب
جهل فرود نیامده و نه بدیده و دانسته حق را بباطل برگزینی ابن سعد گفت
ای حر امیر تو چنین فرمان داده یعنی ابن زیاد بد نهاد و بایستی حکم او را کشاد
در رسید که ای ابن سعد انتهای این معامله تا بکجاست ابن سعد گفت
ای حر تا آنکه سرها بریده و بر نیزه استوار شود و دختران خیر النساء بر ناقه
عریان سوار شوند حر بر دو دست بر سر زده گفت لا حول و لا قوة الا بالله و
عنان مرکب را بجانب عسکر جلیل المظلوم قتیل برگردانید چون نزدیک شد
نیزه را بر زمین استوار کرد و عنان مرکب را بر ران داشته و موزه از پا برآورده
پا سر برهنه گریبان چاک نموده عرض کرد که یا ابا عبدالله تو پناه عالمی من
بی‌پناهم یا حسین مجرم تقصیرکارم روسیاهم یا حسین هیچ کافر این چنین
کار نکرده که من کردم نکرده من در این گرداب رسوایی تباهم یا حسین من بدل
کردم ترک طال البس را یعنی آل و اصحاب ترا من سد راهم یا حسین یا ابا
عبدالله توبه این گناه کار روسیاه قبول است این بگفت و خود را سر بر زمین
نزد او بگریست که از صدای ناله و گریه اصحابیان امام ولایت تاب نگریه
افتادند حضرت او را بپیش طلبید و سر او را در کنار گرفت و بدست مبارک

باشد یا حق کسی را بناحق غصب کرده باشم که در هر یک از این مسائل الحدود و نسب
من در شرع حد ریا بشد ابن سعد بگریست و عرض کرد که یا ابا عبد الله حسب
تو از آفتاب روشن تر و مراتب حسب تو بزرگواری از ذرات ممکنات
بهمه جهة اعلا تر و بالاتر است و حاشا که این معاملات از جوهر تو معصوم
سر زده باشد حضرت فرمود پس ای ابن سعد بر گناه من بهمه جهة بگیا بیم
بکدام مذهب و بکدام ملت کشتن و خون ریختن من رواست ابن سعد عرض
کرد که یا ابا عبد الله کار از کار گذشته و از این مقوله کلمات فایده ندارد حتا بر
بیعت ابن زیاد و یزید پلید فرود نیاری از کشتن نجات نداری این سخن
را گفته برگردید حضرت آهی سردی از جگر کشید و قطرات اشک گلگون
بر جبین مبین باریدن متوجه خیمه‌های حرم محترم شد مرویست که در روز عاشوره
چون صفوف مقاتله و محاربه لشکر کفار و اسلام یعنی ابن سعد نابکار ملعون
و امام انام علیه السلام آراسته شد و فتنه روز حشر از محوطه ساحت کربلا بر
خواست یزید الریاحی که او را نظر بر معامله کفاران بر آن بار زار افتاد آهی سرد
از دل پر درد بر کشید و اسلحه پوشیده تنگ مرکب را به نیکوی بر کشید نیزه
چون مار اژدر گذار در دست خویش رها در ربوده مقابله ابن سعد بیامد و گفت
ای ابن سعد آخر فیصله امور این مظلوم و این معصوم بکجا انجامید و معامله
این مالک دین و دنیا بکجا رسید است ای قوم نه مهمان شما بود حسین

امام حسن از بن سخن دست بسته زد و به اسپ بیا برکت شد و چون کلام ان را با
انمودهای شناسی ... اخرت مدینه تنفیس مسند امامت بمحرم از
... شیعه ... ابو الکلام ... بانام المخاطب و المغارب پدر بزرگوار
من علی ابن ابی طالب است آنجناب بزرگتر میل به نعمتهای دنیا فانی نکرده
و عروس حجله جمیله دنیا را سه طلاق گفته و مشتاق ملقاه عبادت پروردگار
خود بود در عین الحیوة مرقوم گشته که روزی حضرت امیر المومنین زنی را
دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و می برد مشک را از و گرفتند با انجا یکه
او میخواست برسانند و در راه از احوال او سوال نمودند گفت علی ابن ابی
طالب شوهر مرا ببعضی از سرحدها فرستاده او کشته شد و یتیمی چند نزد
من گذاشته و من چیزی ندارم و مضطر شده ام که خدمت مردم کنم
حضرت برگشتند و در ان شب اضطراب داشتند تا صبح و چون صبح شد
زنبیلی بزرگی را پر از ارد و گوشت و خرما و انواع طعامها مهیا کردند
و بسوی خانه ان زن روان شدند بعضی از اصحاب التماس کردند که بما بدهید
که همراه شما بیاوریم فرمود که کی حامل عذاب من در اخرت خواهد بود
چون بخانه ان زن رسیدند در را کوفتند زن گفت که کیست فرمود که من
ان بنده ام که دیروز مشک ترا برای تو بر داشتم و بیا اطفال که برای اطفال
تو چیزی اورده ام ان زن گفت که خدا از تو راضی شود ... میان من و علی

ابن

گفت این کار دشوار است پس حاجب بن هاشم اعده السفاه گفت ای

عرب آنچه بعقل است که گروهی کسی دست از جاه و مال و دنیا برداشته خود

را هلاک کنند هاشم گفت ای بی‌باک کس دون آنچه بی ... آنکه ...

دنیای بی اعتبار فانی بدست از نعیم جاودانی برداشته بعقیده یزید ...

زنده با فرزند رسول الله مجادله کند کسیکه خدا را نشناسد چگونه چنین کند

شمعون چو است که دیگر سخن گوید هاشم ولا در بانگ بر مرکب زده ...

حمله کرد شمعون نیز نیزه حواله سینه هاشم کرد هاشم نیزه او را رد کرد و آن

چنان تیغ بر فرق وی زد که تا پشت مرکب بشکافت آواز تکبیر از لشکر

جناب امام حسین برآمد و چون شمعون کشته شد برادر وی نعمان با هزار

سوار ... که ... بودند یکبار بر هاشم حمله کردند هاشم اندیشه

ننموده خود را در میان ایشان افکند و چون شمشیر زنان و پهلوانان

... و ... بهر طرف که روی آورد بضرب تیغ درخشان سرها

ناکسان را مانند برگ خزان بر ساخت میدان ...

چون دید که هاشم با هزار سوار محاربه میکند

امام حسین با ... را با نظر

یاری هاشم فرستاد ابن سعد چون

یاری هاشم

... هزار نفر از لشکر خود جدا کرده

... ده نفر ... را

هاشم رسانیدند ... [illegible] ... [illegible]

اگر این مرد و بچه‌ها مکرید فاعتبروا یا اولی الابصار نقض عهد یزید پلید نمود این
زیاد را کفر و کشتن فرزند دلبند خیر المرسلین است قتل [illegible] دین و ایمان
[illegible] شمر را زین زیاده کور دلی نو بکرد و ابا و [illegible]
[illegible] یقینم که ترا بر پدر و نطفه شکی است پسر فاطمه [illegible]
یکی است آه از آن لحظه که آرند ترا در محشر داور محکمه حشر [illegible]
که تو امروز خدا را و شمن دیت خون حسین را تو چه خواهی وا دی
تو به آلی که بمحشر چه بپا داری و دشمنی چون با علی و حضرت زهرا داری
دختران اسد الله ترا مهمان اند آل هاشم همه در کوفه ترا مهمانند [illegible]
تو و مهمان غریبی چو حسین لعن کردن تو آن خواهر زینب بود فرض العین [illegible]
هاشم دلاور فریاد زد که ای نامآوران و دلاوران شام و کوفه من هاشم
ابن سعد پلیدم بغیر از پسر عم خود در این لشکر کفوی ندارم دیگر کسی از شما را
نمی‌خواهم ابن سعد را بمقابله من آورید و بفرستید چون ابن سعد از شجاعت
هاشم مطلع بود از هیبت سخن لرزه بر اعضای پلیدش افتاده گفت ای عمی
این هم سن است در شجاعت بمیدان او دعوای جنگ
مبارزان گوید
کسی برود و سر [illegible] را بیزد و نزد من آورد و شمعون [illegible] که از امرای حلب
[illegible] مشهور بود و بسی شجاعت و شجاعت
بود در مبارزت
نمود و [illegible] نزدیکی یا نزد رسول از شام بیا [illegible] این زیاد آمد [illegible]

غلام را بهشتی بر جان خواهد بود آن امام سعید چون حال هاشم را بدین منوال دید
قطرات عبرات اشک از دیده های حق بین بر گلشن عارض بارید
و از آه آهی سرد از دل پر حسرت شامل کشید که صنوبر یاران مرغ بام حرم توتیا
حضرت خیر الناس بر سیه زبان تلطف و احسان بهاشم نوجوان فرمود
ای مرا خوشنود کرده از وفاداری ها ای اسیرت نخستین خاطر خیر مقدم
مرحبا جان نثار مهمان و میزبانی میکنی شرمسارم میکنی از لطف و احسان
تا کجا هاشم در غلطید و خود خود را بقدمهای آن امام اخیار انداخت و بی اختیار
بگریست و سوگند داد که بروح محمد مصطفی صلعم و از روی امیر المومنین حیدر کرار
بیش از این شرمسارم مکن و اجازت مقاتله این قوم بیحیا عنایت فرما حضرت
سر او را بر سینه نهاد هر چند دلداری و تسلی داد فایده نکرد اجازت جهاد از آل
فرمود هاشم زمین خدمت را بوسیده بر مرکب سوار شده نیزه را در ربوده
مقابل کوفیان بیدین و شامیان کفر آیین آمد ابن سعد مردود ... که لشکرکش
بوده مقابل طلبید چون در محاذی صف لشکر ... فریاد ... ای هاشم
... تو ای یزید تا فتنی ای مردک حجاب ... که ای تو ... بفرزند
بوتراب حرفی ز نقص میشنوانید چه میان این زیاد و بحیره ... میدهی
جواب هاشم فریاد زد که ای اهل شام و کوفه خدا گوش شنوا و عقل
رسا بشما داده و حجتهای خود را بشما تا بجمیع عباد تمام کرده آیا میشنوید این

وا ز چون عروس خود رسید تابان بر دوش آن سپهر وقار را از زر آرایش
چاچی کمان چون مه درخشان در خانهٔ قوس بر سپهر اخضر ترکشی چون
شهاب ثاقب در میان پر از تیرهای آتشین بر تیغی چون شمشیر
جان ستان کمندش شصت خم چون طرهٔ مهوشان غرض جوانی چون
جوان شب زفاف سرگرم مصاحبت عروس جهاد در میدان مصاف خود
را آراسته دست بر سر زنان و اشک از قبیل تقاطر ابر بهار بر گلشن عارض
ریزان روی جانب لشکر گوشوار عرش خدا یعنی گلگون سوار عرصهٔ خونریز
کربلا یوسف حسن الوجه حضرت خیر الناس جناب سید الشهدا آمده بفاصلهٔ بعیدی
فاصله از آن لشکر جلیل چون بندگان ذلیل از مرکب پیاده شده و خود را
بر خاک غلطانید و بزبان نیاز عرض کرد السلام ای آب و رنگ گلشن
باغ کربلا ای زداغت تا ابد روشن چراغ کربلا ای مهمان باید و غا
ای مسافر بی توشه کربلا ای پادشاه عالم پناه چاره جبر و طاقت از بند
حشر تمثال بیکس و غربت تو خراب است و دیده راحت ندیده
از رو بدینا فسر و گیسهای گلهای روی گلبوی اصحاب کرام تشنه کام است
پر آب است ای مالک تسنیم و کوثر ای بابی کار احمد و حیدر گنهکارم گر چه بر
و شرمسارم تو در عالم بی خبری کشتی بر فرا ورده ام و عاقبت جود
اجابت قربان شدن علا فرموده که این حال السیت گوارا نمی آید و این

کربلا نهاد و مسلم ابن عوسجه بود که در شجاعت و مردی از یثرب تا حجاز
و شام تا عراق بین مشهور بود با زهد و تقوی قرآن را حفظ داشت و یکی
از صحابه کبار امیرالمؤمنین علیه السلام بود و همیشه نیاز بر قدمهای عرش
طراز امام حجاز بر خاک میسود و برای تمام اجازت تصدق شدن حاصل
نموده بمیدان شهادت رو نهاد و مخدرات حرم و اصحاب آن امام
ایام در مفارقت وداع آن سر محترم داد و گریه میدادند حضرت همه را تسلی
میداد که مفارقتی در میان نیست و معدوم است که با شما بایشان ملحق میشوم
پس رو بمسلم کرده فرمود که ای مسلم سلام مرا بجد بزرگوارم رسان
بگو غریب بصحرای کربلاست حسین بگو که با غم بسیار مبتلاست حسین
بگو حسین ز خدا وعده شهادت داشت رسید وعده کنون بر سر
وفاست حسین مسلم با دیده گریان بعد از وداع با امام عالمیان بمحاربه
دشمنان اسب را در تاخت و بشمشیر صلاوت و نوک نیزه شجاعت
از کشته پشتها ساخت تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید امام
اخیار نعش او را در میان لشکرگاه آورده ... دی بسیر شش ... نگاه
از بیابان ... سوار ... مکمل برآمد ... مهر ... مکمل برآمد
مرکب تازنیش چو زلف عروسان مکمل برآمد دلیرانه ... شمشیر
... و خنجر ... چون لب غنچه ... لعل درخشان بر سر ...

در ریاض کربلا بود خیابان شهادت بکام دل گلها دیدیم و گلهای رنگارنگ
از شاخسار نیزه و تیر و خنجر و شمشیر و خدنگ چیدیم بعد از آن نامیه گلشن عشق
امامت یا اقربای آنحضرت ممتاز اند اصحاب را تدبیر آن پیر روشن
ضمیر دلنشین افتاد بنای کاربران گفتار نهادند پس برادران و
فرزندان و اقربای آن امام وحید المظلوم سعید را از میان برگزیدند و
در راه شهادت ثابت قدم محاذی خیمهای حرم صف کشیدند چون
نایره قتال در میدان کربلا اشتعال داشت برادرزاده حضرت شهید با شمشیر
بلند اختر شش علی ابن حر سعید و غلامش عزه نام از لشکر ابن سعد ظلم
جدا شده بخدمت امام عالم پناه مظلوم کم سپاه حضرت سید الشهدا
آمده بقدمهای مبارک آن امام محترم بگریه و زاری افتادند و عرض مینمودند
که یا ابا عبدالله حمد و شکر میکنم خدا را که جو سلسله ما را روسفید کرد و آنچه
بر ما بود بجا آورد ما آرزو داریم که دست رد بر سینه ما نزنی جان فشاندن
بگذاری و ما را نیز از خاک برداری یعنی اجازت قربان شدن عطا
فرمایی جناب سید الشهدا بسیار بگریست آخر اجازت داده یکایک بمیدان رفته
داد مردی میدادند و بهر زخمیکه بر بدن ایشان میرسید بر جراحت
رسول خدا و فاطمه زهرا مرهم مینهادند تا بدرجه شهادت فایز گردیدند بعد ازان
از آن کسیکه از اصحاب آن امام ولایت مآب قدم جانفشانی در میدان

قدم علو همم در راه دین داری بسوده بعد از آن زبان الهام بیان
به همه دستور العمل گشوده فرمود که ای سعیدان امت و ای شفیعان قیامت
صبح قتل عام آل هاشم از مشرق دمیده میدان بازی کربلا آمده تشنه
جان را به ندر رسید سجده گاه بسو خواهند ساخت از خاکش ملکهای
خوشا حال کسی که اینجا بخاک و خون طپیده چشم روشن میکند از خاک قبرش
کاینات ای خوشا حال کسی که از زر خود را گذشته دیده حمد بدیع الاساس
و شکر و ثنای بی قیاس مر خالقی را که دل شهادت مایل ما را بتمنای آرزو
حصول دولت بی قیاس شهادتش فایز گردانید قدر این دولت و نعمت خداداد
که قرنها آرزومند آن بوده است نیابید بدانید و جانهای افسرده خود را در راه
ذبیح الله ثانی یعنی قربانی کوی وفا بسمل خنجر امتحان قضا مهمان مائده عذر
کوفیان بی وفا ریحان روح محمد مصطفی و سرو آرزوان بوستان خاطر حضرت
خیر النساء میوه بستان حیات جان شیرین علی مرتضی یوسف حسن ابومحمد حسن
مجتبی حضرت ابا عبدالله الحسین غریب کربلا برفشانید تا زنده جاوید بمانید
لاکن چون درایت ممکنات بطفیل نور مقدس خامسه و عناصر موجودات از
عدم بوجود آمده اند و تقاضای مراتب قدر سایر الناس را دون تر از مرتبه اعلای
آل هاشم نهاده ابدا امروز ما را لازم که تا هر یک از ما رانیم جانی در بدن ما
باشد نگذاریم که احدی غیر آل هاشم بمیدان شهادت رود و چون بکام دل

معراج شهید. چون محیط کربلا شد جلوه موج از تیغ کین کشتی آل علی سیلی خوار
امواج شد شاه دین را تشنه جانگاه شد پهلو نشین باغ شهادت کربلا را تیغ
دشمن تاراج شد بعد از ختم سوره مبارکه مصحف شهادت بسم الله صحیفه عهد
و بیعت را میوه پیش رس باغ شجاعت پیش خبر معرکه شهادت شهزادگان امام
سعید حر ابن یزید الریاحی علم الشهدا اصحاب شهادت مآب امام اخیار و برادر
فرزند دلبند سید ابرار بر شیدای سر دادن از جا برآورد و چون از احکام قادر
لم یزل درجات و منازل حور را از روز اول در اعلا علیین دیده بودند و منور
از مناظر قصور قامت رعنای حور در نظرها جلوه میکرد در مقاتله با دشمنان تن
از همگنان سبقت می جستند یکی میگفت بگذارید تا من جان فدا سازم
سر و جانی فدای حسین و جان مصطفی سازم یکی میگفت ای یاران که بر
آرزومندم که اول من تن و جان را تصدق بر شما سازم یکی میگفت اگر
من حسین را بخشوم قربان که شاید من خدا را زین عمل از خود رضا سازم
یکی میگفت اینک میروم در خلد و بر بها زرا چه با حسین فردوس را ماتم
سرا سازم خطاب سید الشهدا چون شمع مجلس عزا در میان انجمن اشک از
دیده حق بین می بارید در انحال حبیب ابن مظاهر چون احباب را مهیای
سر دادن و مستعد قربان شدن دید همه را در سایه شادروان خیمگاه
خورشید پناه طلبیده و لبها را مشورتی [illegible] [illegible] اول همه را بشهادت

روز محشر سید ... اول ملایک با خطاب که ای ملایکه حرف شاه کربلا را بشنوید
شمر خنجر میکشید و او اشتغال روز هر ما چون به دعای داشت اکنون دعا را بشنوید
ای ملایک ابرو از رو حسین در سر با نام حسین گوید که بخشیدم خطا را بشنوید
گرم سازان معرکه و سربازان میدان وفا سر حلقه کان سلسله عهد و بیعت
و همسفران مرحله ارادت و متابعت مدهوشان باده تمنای جان سپاری
و خلعت پوشان اطلس پوشیدند از زخمهای کاری سینه مجلسیان مجلس محبت
و مستمعان اخبار شهادت شهیدان کربلا از سر منزل جانسپاری
بالیدن و جگر گوشه رسول امین را چنین می نگاشتند که ...
دیده بدامن تر دار ... روایت است که چون دلال قضا بازار سر دادن ... در
میدان کربلا گرم نمود اول کسیکه میوه شیرین باغ شهادت را بنقد جان
خریدی بنبرد راست ... حر ... چند که از
بار ... نیزه و شمشیر و خنجر و خدنگ گلهای رنگارنگ در چمن باغ کربلا شکفته
و ... پیکر جوانان آل محمد سید به گلچین روزگار سپرده و
... جوانان ... بعثت نامه جوانی سر میکشید با غنا
... ماتمی کربلا ... می برید
... باغ و بهار کربلا تا ... باغبان در گلستان ... گل ...
... سروهای ... خیابان شد ... کربلا ...

شکر خدا که خود را پیش تو کشته دیدم ٭ سیر نشست بر من بی روی تست
در خوارش بی روی دوست دود دوستی باغی اشغا نشتر زارت ٭ و بستم به دامن
تو دامن نکشی ز دستم ٭ تا چشم بر تو دارم خورشید می پرستم ٭ با گیسو
زدوم به خنجر بر کام دل رسیدم ٭ داغم که عمر کوتاه کرد از تو ناامیدم ٭ شکر
خدا که خاکم با خون سرشته گردید ٭ بر دفتر شهیدان نامم نوشته گردید
جدت رسول مختار وارد حرم بسینه ٭ گفتم حلال من کن ای شاه باقرینه
با یاری کام بابت وا واب سلسبیلم ٭ همراهی تو اخو خلد [illegible] و لیلم
هرکس که دور دام نزع روی تو دید جان داد ٭ جا دید می نشیند در خلد جاودان
شاد [illegible]

[illegible]

ای عزاداران حدیث کربلا را بشنوید ٭ سرگذشت خمسه آل عبا را بشنوید
شرح چاه و جامه پرخون یوسف شد تمام ٭ قصه این یوسف گلگون قبا را بشنوید
می شنیدی سرگذشت قصه یعقوب را ٭ ناله های [illegible] را بشنوید
چون حسین از خانه زین بر زمین پهلو نهاد ٭ شاه دین [illegible] بشنوید
بر حسین در روضه های عشرت انگیز بهشت ٭ تا قیامت [illegible] بشنوید
بود ذبح اسماعیل و تسلیم خلیل ٭ قصه قربانی کوی منا را بشنوید
نسبت جرم به غیر او از و پروردگار حسین ٭ از احادیث و کتب [illegible] خدا را بشنوید

که این مرکب از سید الشهدا است رکاب او را بوسید و دستی بیال

و کاکل او کشید و گفت حمد میکنم خدا که حسین فرزند حبیب خدا مرکب خود را

در عین مقابله اعدا از برای من فرستاد دران معرکه چندان داد مردی

داد که بیر سپهر زبان تحسین و افرینش بر گشاد ناگاه یکی از پیادگان کوفه

نیزه از عقب بر پشت حر زد که از سینه او سر برآورد و حر گرانمایه چون

اشک خود زیر رو در غلطید و باستغاثه در زمان و اسپش آقای خود را

بر بالین غلطید یا ابا عبد الله ادرکنی چون ناله بگوش سید الشهدا رسید

قطرهای اشک از دیدها فرو بارید و میفرمود ... اجل رفقای رفیقان مرا از

خون همی شویند سعادت بر سر بالین مبارکباد میگویند چون ببالین حر

رسید نهال رعنای آن نوجوان را در خیابان شهادت قلم دید شعله آتش

از دل آتش علم کشید چون شمشیری بر فرق مبارک حر رسیده بود که خون از او

بند نمی شد جناب سید الشهدا گوشه عمامه رسول خدا را از سر خود باز

کرده و زخم تارک حر را بربست چون خون بسته شد حر چشمها را از خون

پاک کرده بر روی حضرت سید الشهدا بر گشود و دامن آن امام اخیار را

بهر دو دست بچیده بر صورت می مالید و بزبان حال و مقال گویا چنین گفت

که یا ابا عبد الله ای شاه تشنه لبان شرمنده ام ز روی تو شرمنده ام

کز راه دل دهان جان همی سپرم بگو بیت من محل جلالت ... که

پس سر بر بدین حال گذشت او حسین در رنجوری و مراتک بحرام می شتابی
خدا از این زیاده دیده بصیرت ترا تا بینا کند ای مردود چرا از مقابله
نمی آیی ابن سعد اشاره بلشکر کرد که او را فرصت سخن گفتن نباید داد
پس از چهار جانب لشکر از جا درآمدند و چون از قبیل شیر گرسنه که در گله گوسفند
افتد مردود آن شام و کوفه را بخاک هلاک می انداخت با اندک زمانی معرکه
قتال را از کشته مالامال ساخت پیادگان دور مرکب او را فرو گرفتند و بنیاد
تیر اندازی کردند چون زخم بسیاری بر پیکر حر رسید و از حیات مأیوس
گردید عنان مرکب را بجانب سید الشهدا برگردانید و از دور آداب
تسلیمات بجا آورده عرض مینمود که یا ابا عبدالله ـــ زمین و رکاب زمین
راضی شدی ای مونس جانم * رهم در خلد بنمودی فدا از جان بقربانم * بزنان
رفتم نزدیک شد جان بابره دارد : خدا جان ترا و همراهانت را نگهدارد
ای آقای وفادار اما از من راضی هستی حضرت فرمود ای حر خدا رحمت
کند مادرت را که نام ترا حر نهاده خدا و رسول خدا از تو راضی باد حر چشم
باز دیگر رو بمیدان نهاد علم ضلالت پرچم ابن سعد را در نظر و پشت و
خود را بقلب لشکر زد و سوار و پیاده او را در میان گرفتند پیادگان کمین
تازی کردند چون حر بزمین افتاد پیاده مشغول جهاد شد حضرت سید الشهدا
از مرکب پیاده شد مرکب خود را از برای حر فرستاد چون حر دا

غبار از سر و صورت او پاک میکرد و میفرمود که ای مهمان نو رسیده که دستگاه
رحمت خدا وسیع است حر بعد از آن عرض نمود که یا ابا عبدالله دیگر از شرمساری
چشمیکه بروی تو کنم باز ندارم * هر چند که من غیر تو دمساز ندارم *
بقربان چون تو امامی وفادار و گلی بیخار ای مهمان بی آزار و ای غریب
خورده کوفیان غدار نگذار که دل کسیکه بیچاره به نوا مد من بودم تا آنکه
تصدق تو شود من باشم حضرت فرمود ای حر تو امروز مهمان مایی اینقدر
تعجیل چرا داری عرض کرد که امام وفادار اگر تو هم مهمان کوفیان بودی
می بینی که حرمت مهمانی تراچگونه نگاه میدارند ترا بروح جدت محمد مصطفی قسم
میدهم سر کرده سینه ام نگذار تا جان خود را بفرمان جوانان آل هاشم
کنم * قربان تو گشتن بسر کوی تو مردن * بهتر بود از جام جم و تخت سلیمان
حضرت سید الشهدا بسیار گریست و سر او را بر سینه مبارک منظم ساخته و اجازت
جهاد داد حر بعد از وداع امام ابرار المتقین بر یک از همراهان و فرزند خیمه گاه آمده
و وداع کرده آنگاه رو بمیدان نهاد چون در مقابل لشکر ابن سعد رسید نعره
از جگر برکشید و بدین گونه رجز آغاز کرد که ای مردم شام و کوفه منم غلام
جگرگوشه رسول خدا فریب خورده کفار سید الشهدا * ابن سعد رو به او
فریاد زد که ای حر یاد ولی نعمت خود نمک حرامی نمودی حرکت امی والله ما
توکه در مدینه به نمک بدنیزه فاطمه زهرا بپرورش می یافتی امروز هوای گشتن

... لحظه سود درین دشت بیا نسود حسین از کوفه و از عراق یک آب نخورده
ای ز کسی غذا نفرسود حسین ای ابن سعد سزاوار نیست که پسر فاطمه
را برای خوشنودی ابن مرجانه وا [illegible] سر برید [illegible] روا نیست که از مرکب
جهل فرود نیامده و ندیده و دانسته حق را بباطل برگزینی ابن سعد گفت
ای حر امیر تو چنین فرمان داده یعنی ابن زیاد بد بنیاد و باین فتنه را کشاده
حر پرسید که ای ابن سعد انتهای این معامله تا بکجاست ابن سعد گفت
ای حر تا آنکه سرها بریده و بر نیزه استوار شود و دختران خیر النسا بر ناقه
عریان سوار شوند حر بر دو دست بر سر زده گفت لا حول و لا قوة الا بالله و
عنان مرکب را بجانب عسکر جلیل المظلوم قتیل برگردانید چون نزدیک رسید
نیزه را بر زمین استوار کرد عنان مرکب را بر ران داشته و موزه از پا برآورده
با سر برهنه گریبان چاک شده عرض کرد یا با عبدالله تو پناه عالمی من
بی پناهم یا حسین مجرم تقصیر کارم روسیاهم یا حسین هیچ کافر این چنین
کاری که من کردم نکرد من درین گرداب رسوایی تباهم یا حسین من بدل
کردم نه [illegible] را انتم آل و اصحاب ترا من [illegible] راهم یا حسین یا ابا
عبدالله توبه این گناه کار روسیاه قبول است این بگفت و خنجر بر سر
زده بگریست که از صدای ناله و گریه اصحاب امام ولایت تاب بگریه
افتادند حضرت او را پیش طلبید و سر او را در کنار گرفت و بدست مبارک

باشد با حق کسی را بنا حق غضب کرده باشم کو رهبر یک ازین مسایل نحو
من دور شرع حد زده باشد ابن سعد بگریست و عرض کرد که یا اباعبد الله حسب و نسب
تو از آفتاب روشن تر و مراتب حسب تو بزرگواری از ذرات ممکنات
بهمه جهت اعلا تر و بالاتر است و حاشا که این معاملات از چون تو معصومی
سر زده باشد حضرت فرمود پس ای ابن سعد بر گناه من با همه جهتها بکدام
بکدام مذهب و بکدام ملت کشتن و خون ریختن من رواست ابن سعد عرض
کرد که یا اباعبد الله کار از کار گذشته و ازین مقوله کلمات فایده ندارد تا بیعت
ابن زیاد و یزید پلید نکنی از کشتن نجات نداری این سخن
را گفته برگردید حضرت آهی سردی از جگر کشید و قطرات اشک گلگون
بر جبین مبین بارید و متوجه خیمهای حرم محترم شد مرویست که در روز عاشوره
چون صفوف مقاتله و محاربه لشکر کفار و اسلام یعنی ابن سعد و خدم
و یاران امام علیه السلام آراسته شد و فتنه روز جزا از محوطه ساحت کربلا بر
هوا رفت یزید الریاحی چون نظر بر معامله کفاران دران بازار افتاد آهی سرد
از دل پر درد برکشید اسلحه پوشیده تنگ مرکب را به نیکوی بر کشید نیزه
چون مار آتشبار از جوش رشا در ربوده بمقابله ابن سعد بیامد و گفت
ای ابن سعد آخر خیمه امام این مظلوم و این معصوم بکجا انجامید و معامله
این مالک دین و دنیا بکجا رسید سبحان الله ای قوم نه مهمان شما بود حسین

از حجره دیگر خواهرین حرم محترم از عقب خیمه‌های حرم سرها برهنه کرده گیسوها
پریشان و دستها گره کرده بغوغا و استغاثه زبان بر زده که بابی کس بیکسان
گشته و دوسه بار آه ما از وطن در کربلا افتاده‌ایم وا غریبا ما
بگرداب بلا افتاده‌ایم یک حسین داریم او را یک جهان در قصد جان
عالمی بیگانه ما بی آشنا افتاده‌ایم جناب سید الشهدا خواهران محترم
و خواتین اهل حرم را تسلی داده و بصبر و شکیبایی امر فرمود آنگاه لباس
شب معراج خاتم انبیا در بر و عمامه مبارک آنحضرت بر سر و ذوالفقار حیدر
کرار در کمر بر ناقه خاصه سواری حضرت خاتم انبیا سوار و بمحاذی لشکر کفار
و میدان با تمکین ذوالفقار آمده ایستاد خطبه بلیغی در حمد الهی و نعت رسالت
پناهی باواز بلند انشا فرمود بعد از آن با ابن سعد مردود فرمود که ای ابن
سعد من حسینم مادرم زهرا و جدم مصطفاست بابم من روز وغا
دست زبر دست خداست هم برادرم هم پدرم ما هم و هم جدم من من آنکه نام
کربلا نام پنج آل عباست خلقت جدم عنایت می‌شد از پروردگار
در سواری ناقه‌ام جدم مصطفاست روح من با جسم زهرا است و تن
من روح اوست پس در شفاعت حسین را عمر سعد بدین گونه دانسته نیم
ابن سعد آیا در دین کعبه ام یا فتنه در اسلام برانگیخته‌ام یا کسی ناحق
کشته‌ام یا فتوای بیگناهی را داده‌ام یا بدعتی در دین آن حسین سر زده

و اصحاب این امام همام بانسیمه از جانب آمدند هجده تن از جوانان آل علی و اولاد
عقیل و جعفر طیار و فرزندان امام حسن و فرزندان و برادران حضرت سید الشهدا
جمیع اصحاب آن امام ولایت مآب بوده همه جوانان خط نادمیده و بعضی سرها
قد با عقد ال کشیده و بعضی از روی میدان کل تمنا از باغ مراد نا چیده عمر ایشان
از حد بیست و پنج سالگی تجاوز نکرده و جوانان دیگر نیز از ساعت عشرت سرای
سال و ماه عمر بر نیامده و در میان اصحاب دو سه تن معمر بودند که بعضی
پیر بازی و جان بازی و شادی در معرکه جهاد بیرافشانی بجوانان می نمودند
چون اصحاب و برادران شدند اسلحه پوشش زینب بمیان خیمه آمد
بجز روشن چندان نالید که خروش زینب زهرا بکیوان چنان رفت از هوش
چون همه برادران و اصحاب آن امام ولایت مآب لباس شهادت پوشیدند
صدای ناله جانسوز اهل بیت بگوش ساکنان ملا اعلی رسید آن امام
صبور بشخص نفیس متوجه صف آرائی لشکر قلیل جلیل خود گردید حبیب ابن
مظاهر را در میمنه و زهیر ابن قیس را در میسره مقرر فرمود و یوسف آل پیغمبر
علی اکبر را لباس خاصه پیغمبر در قلب لشکری جای داد و علم هدایت شیم را
بیرادر با جان برابر خود ماه بنی هاشم علمدار عباس عنایت فرمود و ارشاد
نمود که بعضی علم بر ابر سر شبیه جدم رسول خدا علی اکبر تنها بگذار
استغاثه زینب و کلثوم و مادر قاسم و ام لیلی مادر بلند آخر حضرت علی اکبر

وفیها یعنی معرکهٔ غم افزای کربلا منقبت که هزاران و سکینه جوانان آل محمد نشانا

د نشسته و دل دوستان خدا را به نظارهٔ باغ چمن میمانید روطی لعل و تحفه

چون شهادت آل احمد را میسر گشته بود کربلا بر نیزه و شمشیر و خنجر گشته بود

بسکه نشد بر نیزها سرهای اولاد علی عاشقان هم بر سر این نیزها سر گشته بود

بسکه بی اسلام بود آرام جان مصطفی گوئیا ... فلک دین بیمار ... گشته بود

از برای سر جدا کردن زجسم یک حسین کربلا از جمله جانب بر زیارت گشته بود

جنب این ... چون ساحت کربلا را از جوش و خروش لشکر مخالف پر شور

دیده دستی محاسن سفید کشید و چون ابر سیاه سرشک گلگون از دیده بارید

که دشمن صفوف محاربه و قتال آراست و قیامت عظمی از خواب عدم برخاست

و صف آرای ابن سعد را بعرض همایون آنحضرت رسانیدند آنجناب تسلی هم

داده از خیمه‌گاه بر آمده نگاه حسرتی به جانب میدان کربلا کرد قطرات آب

لآلی اشک از بحر عین دیده فرو بارید اصحاب و برادران و فرزندان خود را

طلب فرمود در این حال حضرت را گریه دست داد و با دیده گریان فرمود یا خیل الله

ارکبوا یعنی ای سواران خدا سوار شوید یک لحظه ... ... خود

... خود را ... خود ... رسانید از جمله ... ...

... ...

... ... از این حدیث ... از جوانان ... ...

حسم

حسرت بر جبین آورده سحر صبح عاشورا قیامت بود بر آل رسول فاطمه
غمگین امیر افسرده پیغمبر ملول زینب و کلثوم زار روزی اسیری و در نظر
دشمن دین در خیال غارت هوش بتول مالک تسنیم و کوثر وارث زهرا
حسین کرده آب نهر زهرا از دم خنجر وصول زیر خنجر محبت حق کرد یاد دشمن بانام
نامقبول ارشاد حرف مالک بر هو قبول چون ابن سعد پلید وعده محاربه و مقاتله
را با امام وحید در روز عالم سوز عاشورا داشت در آن روز میشوم میل
را چون شمشیر بریختن خون آن امام معصوم مظلوم در دو جا بسته نقیبان لشکر
کوفه و شام را با حضار سران و سرداران فرمان داد و بهار الیشان سراپای
میدان کربلا بر مرکب جور و جفا بر نشست سحر سواران رخت بر صحرا کشیدند
علمداران علم را بالا کشیدند زاره و ناله زینب الف و داغ بجان حضرت زهرا
کشیدند علم ضلالت پرچم ابن زیاد و بدبنیاد در او قلب لشکر بر سر جعفی بسر
بزرگ خود شخصه کشوده میمنه را بشبث ربیعی و میسره لشکر را با ازرق شامی
و جناح را بالحصین ابن نمیر و قلب را بالحفص ورد و حواله نمود و سرداری پیاده کان
ها کربلا ابن کابل بود باز با دل گذاشت و چهار هزار کماندار سرداری شمر
ذی الجوشن [illegible] اطراف میدان پراکنده نمود و بجهت تیراندازی از چهار جانب
میدان کربلا بر گماشت و عمرو ابن الحجاج را با چهار هزار سوار جرار نیزه دار
موکل با شریعت فرات کرده و بجهت چهار هزار کمند انداز در چهار کوشه میدان صحاب

قید [illegible]

صبح میشوم عاشورا از افق مشرقی بر دمید و یکه سوار دو رنگ میدان سپهر به خون
ریزی اصحاب خامس آل عبا تیغ کشیده در صحن نظاره سر بریده ماه را به خون
شفق آلوده و ثبات کفش را بر شتر بنگر دون سوار و با خیل کواکب شام
فرستاد و دختران نشانیده منحوس را باستقبال کوکبه موکب همایون آل هاشم
مثلا و دا و بدین عالم تضمین کربلا از شور و طغیان فوج مخالف چون دریایی
پسر شک اهل عزا موج گرفت و تشنه اسپان و نوره زره پوشان لشکر جور و جفا
چون چهار موجه دریای خون شهیدان آل عبا و بار و دختران خیر النساء در این
ورطه بلا اموج گرفت کمان از بار در دو جگر بند چله کش کمانان تا بت قوسین
گوشه گیر حسرت و الم و طایر تیز بال تیر از دست جور پیوستان قوم شیر چون
مرغ پر شکسته خاک نشین توده مصیبت و ماتم نیزه های السنه دشمنان دین را
علی بر و سر الا شمادیه بیانه پهلو نشینی دل نشین صاحب دلان معرکه شهادت
نمود و شمشیر عقده های لاینحل دلهای سربازان معرکه شهادت را القدر دم زدن
نا بسانی گشوده سپر گراینده را پیش آمد احوال مردمان معرکه قتال بود چون دریا
خون شبند اجسین بر جبین آورده خنجر دو دم که زبان در آن است ره ابروی خون
ریز دلیران عالم است از جگر کاب تر زبانی بشریت فیصل امور حقوق کلام دلاور را
میدان جهاد را مشرین کرده زره نیکنامی مردمان معرکه نبرد سرا پا چشم دیده
گشته بدست خیر الخیرات ملتاب بار مظلومان کربلا بقصه سینه کرده حسین

بی لب تشنه‌ی [illegible] ادب [illegible] گران شد که تشنه‌هایی بود چشم [illegible]

و ز جا برخواسته [illegible] با یک تشنه [illegible] زمین [illegible]

[illegible] ز جا برخواست [illegible] حسرت کینه چون بارا [illegible]

[illegible] حرم [illegible] ز جا برخواست سیلاب شد از [illegible]

[illegible] چون میدان [illegible] نبی [illegible] ز جا برخواست [illegible]

[illegible] رفت [illegible] سر [illegible] حضرت خیر النسا

[illegible] خون [illegible] شهید [illegible] سر بریده

چون [illegible] بر نیزه‌ها برخواست علی اکبر کفن پوشید و قاسم خلعت شادی

قیامت [illegible] وداع جسم و جان در خیمه‌ها برخواست علم شد [illegible]

[illegible] حسین عباس [illegible] یک علم دود از دل شیر خدا برخواست

چو میدان گرم شد از جوش خون آل پیغمبر سپه [illegible] دل [illegible]

و ز جا برخواست [illegible] مهمان نوازی [illegible] ماهی [illegible] نشست [illegible]

[illegible] برخواست خطا چون [illegible] حسین [illegible]

[illegible] صواب آید خطا برخواست صف آرایان لشکر [illegible]

[illegible] معرکه شهادت [illegible] میدان [illegible]

[illegible] میدان [illegible]

[illegible] دریای شهادت [illegible] چنین [illegible]

عارف ما نگوید که ذوقی در عبادت نیست می بردی بثواب گریه بر حال
حسین یا به حکم حسب من محمد مصطفام از دل کردی و او را نمی شناختی
نمی رسیدی هرگز او در روز محشر تاج رحمت بر سر است * اشک بر آن
حسین را قدر از آن بالاتر است * روز محشر تاج رحمت بر سر است * نهنگ
چون خطا امید حسین را دید کتاب نمیکند و بهم خطای محض را معنی لوا
من نیکیم امام من سیماهی نیست * نسخه جان ... من ...
... است از غلامان حسینم ... سیاهم از خطا ... نفس شوم سرکشی
می برد از ره ... چون غلامان ... و جرم ... مولا بود * در دو عالم
... کا خطا ... بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صدای طبل جنگ از هر صف کرب و بلا برخواست * ندای اقتلوا از لشکر
جور و جفا برخواست * بر آمد صبح محشر اگر سان ... از مشرق
... غلام ... قامت ... چهار ... مقابل ...
... شهادت ... دل ... برخواست ...
تیر و پیکان از کمین ... کمان کین * بقصد طایر روح شهیدان ...

پس نیز بر شدت و اضطراب زبان شفاعت باز نمودم چشم بر گشادم
و کسی قبول نمیکرد خدا هم از این نیش برجگر کارگر آمد و نعره زده بیهوش
شد حضرت موسی با آستین شفقت غبار را از چهره زاهد پاک نمود تا
بهوش آمد ندا رسید که ای موسی از بنده عارف ما بپرس حضرت کبریای
ما را در محکمه عدالت قیامت با این نوع جماعت چه سلوک لازم است آیا
از برای تنبیه این جماعت ضرور است پس رموز حکمت ما را ما خود بهتر میدانیم
اکنون آنچه درخواست کنی بنده ما عرض کن مطلب ملت ناک
روا میکنیم ما درخواست کن تو عده وفا میکنیم ما دوزخ برای سوختن
دشمنان ماست نه فروختن زاهد دست عطا میکنیم ما ای زاهد گوشه نشین
ای عارف و نقطه بین حاجت تو چیست تا برآریم زاهد چیخ زده مدهوش
در افتاد چون بهوش آمد جبهه نیاز بسجده کریم بنده نواز بر خاک ذلت
سوده و بندروه کبریای بزبان التجا عرض نمود که ای خالق ذرات ممکنات
دامن ذرات دلیل خفا بی چیز موجودات [illegible] برای سوختن دشمنان
الله [illegible] دوزخ هزار دوزخ دیگر کسیکه تنها خونخوار دوستان
باشد [illegible] بعزمند محشر کسیکه است زنجیر نموده است
حسین [illegible] جگر [illegible] طلب میکند [illegible] تو مرا که بی جرم از ره [illegible]
تقدیرات [illegible] بخشی و مسوزانم با بروی [illegible] ندا رسید که ای موسی به بنده

را اگر تسکانی بخواهد تا زنش سعید بی کینه رسول بود فرزند خدا و بر خیز جفا
کرده در اسب بر بدن نازک جان پرورش دوانیدند ۵ چون اهل حرم پرده سید
نازنین شهید خنجر و تیر محذرات سراپرده انس شدند اسیر سر نفس به نیزه
تنش پایمال در میدان حریم محترمش بر جنازه عریان چو کوفیان ستم
پیشه کار خود کردند ز مقتل شهدا رو بکوفه آوردند بکوفه اهل حرم را چو وارد
کردند بحرم ابن زیاد پلید آوردند کسی بگفت که این دختران زهرا اند
کسی بگفت که این قوم شرور رمانید ز شام کوفه تا بارگاه شام یزید
فلک بکام دل دشمنان دین گردید اسیر و شمس دین و دختران شبیر
گهی به نیزه و گاهی بطشت زر ان سر در این حالت حضرت علی الرحمان
با دیده گریان و سینه بریان یک بیک احوال را حافظ نشان می نمودند
تا آنکه بمجلس بردند در شام و تماشائیان شاهد و حاضر نشینان مجلس
یزید چون ایشان را در نظر زاهد عارف جلوه داد و بپرسید که این
ظالم کیست و چه عداوت با این زنان اسیر و اطفال صغیر دارد و حضرت
موسی فرمود که حاکم وقت این زمان است این همه فتنه که انداخت با قتل
دیدی با غوای این مرد سر زده خواهد شد نام این پلید یزید و
چون دختر جان پرور امام شهید مظلوم را بکنیزی خواستند و حضرت
السجادین را در حالت جاری پا به زنجیر کشیده خواه جلاد نمود نازنین

آسمان افشاند قطره بر زمین بر گشت ملایک آتش بچهره مالیده شدند و بدرگاه [illegible]
بگریه نالیدند آن معصوم بیکس خود بنفس نفیس بعد از وداع خواهران و
دختران متوجه جهاد و مقابله قوم دشمنان گردید بعد از تمام حجت داد مردی
و مردانگی را در میدان داری داد با آنکه هزار و نهصد و پنجاه و یک جراحت
کاری بر سراپای پیکر همایون آن همای اوج امامت از حربه کوفیان و دشمنان
رسید فی الحال از تشنگی زبان مبارک را در دهن می خاوید و میفرمود
تشنه لب جان می سپارم بر لب آب فرات ◦ مالک تسنیم و آب
سلسبیل و کوثرم ◦ مادرم خیر النسا و جد من خیر الوری است ◦ مجتبی را جسم و جان
روح روان حیدرم ◦ از گل زخم سنان و خنجر و شمشیر و تیر ◦ در خیابان شهادت
همچو نهال ششرم ◦ میرسد آخر چو گل بی پرده در بازارها ◦ دختر زهرا [illegible] درد
پرور خواهرم ◦ خصم خنجر میگذارد بر گلوی تشنه ام ◦ باز میداند که من پسر پیغ
مبرم ◦ در قیامت داوری دارد خدای منتقم ◦ در زمین کربلا امروز اگر بی
یاورم ◦ قیمت ما را نمیداند اگر دشمن چه باک ◦ من خطاکاران امت را شفیع
محشرم ◦ پس بخاک کربلا تیمم نموده دوگانه فریضه را ادا فرموده روی بجانب
قبله اسلام نموده زانو نشسته منتظر شهادت بود که ده تن از دین و دنیا بیخبر
شهادت گرفتند میر آخر الزمان از چهار طرف در رسیدند بحربهای جانگداز
پیکر آن عالم پناه را در آن خاک سیاه مجروح افگندند و سر خورشید افسر

خود را از بی طاقتی بدریای لشکر غوطه ور کرده اند اگر شکافته وجود سراپا جار
معرکه تیغ و خنجر و نیزه و شمشیر الجماعت شد و در ساحل فرات شکسته و بر خاک افتاد
امام دین پرور دست بسر زنان ببالین برادر رسیده کشته او را چون جان شیرین
در بر کشید و چون از سینه اش می کشید و بر چهره می مالید عباس عرض
کرد که ای برادر با جان برابر وقتیکه جان سپردم و قربان شدم ترا
نعش مرا بخیمه طفلان خود مبر من شرمسار وعده آب سکینه ام این طفل را
کسی برساند من خبر ترسم سکینه آب از من طلب کند شرمندگی مراست
بگذشتن کشنده تر این بگفت و طایر روح مجروحش باوج اعلا علیین پرواز نمود
المظلوم وحید بعد از سپاه و لشکر و فرزند و برادر طفل شیرخواره را بر روی
دست گرفته که شعشعه جمالش ساخت کربلا را از نزدیک و دور رشک طور
فرمود و از برای اتمام حجت فرمود که ای مردم کوفه و شام اگر بزعم شما من
گنهکارم این معصوم بی زبان و شمع دودمان پیغمبر آخر الزمان است گناه
ندارد و شیر در پستان مادرش خشکیده سپهر زهرا چون بود از فرات
قطره چند باین طفل بدهید لا ادری آن گروه سراپا داغ داغ این طفل بکام ببینید
در جواب پیکان آبداریکه بخدا آن بزرگوار انداختند که از حلقوم این طفل شیرخواره
گذشت و بیازوی آن امام بزرگوار نشست قضا مرو ربلند جوان تیر ندا
زبجر کمان زمانه گفت بیک قضا و نشان چون خنجر آن رئیع را بجایب

ناسس شبیه حیدر کرار حضرت عباس که علمدار سپاه و قوت بازوی آن
امام دین پناه بود بعد از شهادت سپاه و لشکر علم برادر معصوم برادر بر زمین
زد و در سوم زمین بوسی را از سر گرفته جبهه نیاز بخاک پای عرش اشتباه آن
پادشاه ثریا و حجاب سوده و عرض نمود ـــ که ای برادر با جان برابر عباس
تو بی پناه شدی خاک بر سر عباس ـ شکسته کوکبه لشکر آن امام معصوم پس از
شهادت لشکر مرا علم چه ضرور ـ بهر کجا که سپاهی بود و سرداری ـ در آن
سپاه مقرر است یک علمداری ـ درین میان نه سپاهی نه لشکر داری ـ
دلت خوش است که چون من برادری داری ـ برادر تو در لشکرت علمدار است
علم بدوش علمداری شبیه یار است ـ بمن ببخش و مرا کن تصدق سر خویش
رخسار تو زده و علمدار را ابا لشکر خویش ـ بعد از این گفتار سر در قدم آن امام
امام پناه نهاده و گریه و بیقراری داد آن شاه کم سپاه و آن بی پناه عالم
پناه برادر با جان برابر خود را چون جان شیرین در بر کشید مخدرات سرادق
عصمت و جلال را طلبیده خواهران و دختران آن امام انام دین پرور بدور
قامت آن دو شمع محفل بنیا پروانه وار گردش آمده بگریه و زاری و ناله و
بیقراری همه را وداع کرده بمعرکه شهادت رفت و دختری سه ساله سکینه نام
که شب و روز محل آرام آن طفل ناکام دوش جانه آغوش آن جوان عباس
نام بود از دنبال میدوید و العطش گویان آب میطلبید و بعد از آن ...

یکی چو ابر آمده با بجانب خیمها میگشت یکی رکاب میگرفت ویکی نالید یکی پستان
عمو علی و دستهای بریده بخشید تا غو قیامت بمقابله بمقابل اخگر جور وضلالت
[illegible] با وجود اکابر بی حسب ونسبت یک تن با لشکری از دشمن بیک بی پناه
و هزار نیزه جانگاه یک گل بی خار و هزار تیشه دار [illegible] بحر و هزاران [illegible] گلچین
گل و هزاران برق جواله بر یک شرار آخر چندان [illegible] وخنجر و شمشیر و تیر و تیر [illegible]
بیابان فاطمه بعمر زدند که در خانه زین چون نگین در خانه انگشتر [illegible]
دست بکمو نقش ساختند قیامت بمقدار شور گریه ان امام اتقیا و جماعت [illegible]
شهادت آنجوان باوفا از صحرای کربلا بمقدار رشد جوانی [illegible] حضرت سجادی
زیر و افسرده ام دیر بر سر از عروسی با یوس با حسرت وافسوس [illegible]
سرا پرده ناموس بر سر زنان و نوحه کنان بر اطراف آنجوان نمودا ما [illegible]
[illegible] ان امام عباد آمدند در آنجوان ناکام رخصت مقابله دشمنان [illegible]
امام از امام بدستور علی اکبر حاصل نموده عروسش و مادر [illegible]
وگریه باران مظلوم [illegible] بمقابله کوفه و شام چون آفتاب [illegible]
تیغ کشید بعد از اتمام حجت [illegible] جهاد [illegible]
شیر و تیره اسرار اطلس [illegible] وگلوی نازکش که بوسه گاه [illegible]
شیر بالش که رشته روح زهرا بوده دشنه خنجر جور و جفا بریدند لباس [illegible]
[illegible] نیل ماتم کسیه ندیده [illegible]

است بحضرت خیر البشر و بزبان عجز از آنکه از پدر بزرگوار اجازت حرب
کفار التماس می نمود که ای خلیفهٔ دین را کمال ... بیا تو مهمانی
و این قوم مهمان از آب فرات سیر متحمل است در جمیع جهات تو وارثی و حرام
است بر تو آب فرات تویی که نعل ثبت می بکید جبرئیل بکشش خصم تو خون تو
از چه گشته سبیل تویی که لولاک بخلق تو بود و پیغمبر چه روی داد که باید بریدش
از پیغمبر تو دل خوشی که علی اکبر جوان داری ولی تو کشته از قوم دشمنان گذار
نمیکنی تو تماشای جان فشانی من زحاصل از من و از سر کف جوانی من
حیات بی تو مرا با ممات یکسانست مرا تصدق خود کن که بر من احسانست
آنمظلوم بی یاور و آنمعصوم مضطر سر فرزند دلبند خود علی اکبر را بسینه چسبانید
و از آن گل بیخار و گلشن همیشه بهار بحسرت بویی کشید و بیهوش شد بصورتیکه او از آن
دو معصوم جگر گداز یکی هوش آن را بدر رفته ... بسینه ... شنیده که میفرمود
ای فرزند دلبند کاش تو دست من وقت دستگیری بیکس ... مکن بیرون
تو روشنم عصای پیری من مشغول مهمان زنده ... ورمن سیاه مکن ترحمی کن و
حال مرا تباه مکن چون خیره میشوم در روز کار بعد از تو مرا بکشند ... چه کار بعد از
تو ای فرزند دلبند چون ... بر قدم ان ... افتاد چندان که گریست که ...
... این ... او ... کنار ... علیه ... اجازت جهاد حاصل
کرده ... و خواهران ... و دیگر زنان ... نالیدن و نوحه خوانان ...

و فرات را محاصره ساختند و چهار هزار زره پوش جرار بمحافظت جهتهای حرم [illegible]
اطهار کرده اند دست برای بستن و اسیری مرغان پر شکسته حرم مستعد گردید
ایستاده اند حیران وحید و غریب دا و ندا ای فرزند حیدر کرار عمر [illegible] سردار
لشکر کفار صفوف جدال آراسته و مبارز میخواهد یا با عبد الله ما را چه [illegible]
دستوری باید داد دست شامیان پر شود بر سر برود میدان حسین
[illegible] در دست خنجر ازلی جان حسین سبز و خرم گلبنی در صبح
عاشورا نماند از سموم خنجر کین در گلستان حسین چون کسی دیگر نماند
از همراهان و همزبان شیوه قربان شدن شد کیش خویشان حسین
ناگهان آمد برون از خیمه خاص حسین ماه پیکر نوجوانی از جوانان حسین
زلف در هم چون حواس حضرت خیر النسا در بلا و خواهران موی
پریشانی حسین وقت چون سرو گل اندام از خیابان نظر [illegible] صفا
شد باغ و بی رونق گلستان حسین سردار لشکر اسلام یعنی امام با احترام
پیاده با مشایعت آن شاهزاده پیرفت اهل حرم در وداع قیامت و از
خواب عدم بیدار میکردند و آواز آههای رسا فریادهای فلک فرسا دل ساکنان
ملا اعلا را بدرد می آورد [illegible] آن جوان صبور که شیوه [illegible] سر مبارک
که ظهور عهد قدوم میمنت لزوم مبارک آن امام مظلوم را بی [illegible] خواهند
مرا معلوم شد که فرزند دلبند [illegible] علی اکبر نام جوانی است که اشبه الناس

خلق همه روی زمین باد و دود آتش : کردند حلالش بسگ و خوک و دد و دام
بر مالک تسنیم نمودند حرامش - زاهد بدیده حسرت می بگریست و بر مظلومی
آن شهریار بیگناه پادشاه ملک سپاه چون ابر بهار میگریست و بر [illegible]
که برگزیده خدای ذوالمنن بود شکستی میکردند نفرین میکردند و ناهید دیدکه
بعد از بستن راههای چاره بر فخر موجودات از جمیع جهات پرده ابر درا
دریده و از اسلحه پوشان آهن باز و نهر فرات راه سدی از آهن و فولاد و پیش تیر
روکشیدند و در پیام رساندن خدنگ لطرفین مرغان پیکان چون طایران
گم کرده آشیان در میان میدان سراسیمه می پریدند آخر جنبه باخفی شمشیر گر
تدبیری نکشاد در فیصله امور جز خنجر و سنان جانستان زبانداری سر
بمیان ننهاد تا آنکه بمرگ ناگهانی جوانان نفس در سینه چون ناله در نی
گره ماند و سنان زبان در طعن به ببر شیر دل افکن فلک در آنکرد
علم گیسو پرچم در آن محفل ماتم خیمهای خون از حلقهای چشم گشوده تا آنکه
لشکری بسرداری کافریکه صحرای کربلا از شور و غلغله نمونه محشری می نمودند
صف قتال و جدال بست و دل آن جوان معصوم کم سپاه و مظلوم بی پناه
که امام الثقلین ابی عبدالله الحسین نام داشت می شکستند چنانچه آنگاه از
در میدان کربلا زانوی ستم بر زمین استوار کرده بجانب خیمهای حرم محترم
و سرادقات حرم کوفه تیرهای پی در پی می انداختند و چهار هزار تیر معانده

بعد از آن آنچه از حضرت کبریایی با طلب کند در حال مطالب او را جواب رسم داد
را و حقیقت کردارم و همیشه خوشنود دیدارم و حقیقت حال عابد را بوحی الهام
به موسی واضح فرمود حضرت کلیم الله بموجب ارشاد خالق بیاوید دید بدین زاهد پاک
اعتقاد شعبده سب دید پیری کوژشته کمری چون کمان بر کنار افتاده چون
تیر از میان در زیر کشش بگرفت و خاک از وی بسترد و بویی موسی سر را از
جولیش بروبه چون بهوشش آمد بپای او فتاد و داد بزنت آنچه می بایست داد
حضرت موسی لوازم دلداری بادوی بجا آورد و کیفیت حال پرسید پیر
مافی الضمیر خود را بعرض کلیم الله رسانید درین گفتگو بودند که خطاب مستطاب
ایزدی در رسید که یا موسی تو و بنده با شعور من بجانب قلعه کوه نظر کنید
پرده از پیش نظر برچیده شد آنچه می بایست دیدن دیده شد
یعنی زمین عرش تمکین و میدان الم تعیین کربلای معلا و کیفیت شهادت
شهیدان آل عبا و اسیری دختران خیر النسا مفصل بنظر جلوه نموده چنانکه
دید که از یکطرف سپاهی خون آشام و لشکری از کوفه و شام چون مور و ملخ
سراپای میدان کربلا را در میان دارند جمعی زره پوشان نیزه دار و خونخوار را
خنجر گذار گرداب دار نیز فرات را درمیان گرفته اند پادشاه کم سپاه و آن
امام بی پناه را بقدر نگاه کردنی برآب فرصت نمیدادند و از آنجا کلیم نوشته
آید نمیکند از رفاقت و اباء او بود لا بصیار سئوالی که مقابل است از فرمایش نمایند

مشغول باشد ... حرف چون چراغی ... این معما بتفصیل گشاید بار دیگر
زاغ پاک دین چنین نیاز بنگر از خالق آسمان و زمین بر زمین نیاز و چون طفل
سبز شنگ در خاک گورت همراه سراسیمه بروی در تمنا دو عوض کرد که ای مالف
آدم و حوایی و نون و ماهی و امن کبریایی قدرت و حکمت پاک بد نوشت مبارک
چند و چون چون صفات الهیه از عین ذات اند پس رحمن و رحیم نیز از صفات
اند ... با نام رحیم را تو از خود برداری یا آنکه جحیم را نوازی یا برآری یا آنکه دیگر
بنده‌ای از من مطلبیت یا آنکه بیان کن سبب خلقت نار ندا رسید که دو آتش
از بندگان خاص خود را برای یک شعله تو خواهم فرستاد روز دیگر آن عابد مضطر با سر
پر شور یار پر خاش با خیال کبریایی واو رداء کسر برخواست و مبارز طلب
را بچهار زینه تقوی و سلاح عبودیت بی ریب و ریا در میدان قرب و جلال بمجادله
بیار است و دو تن را جب الاذعان خالق مهربان حضرت موسی علیه این
مژده اعنی کلیم خداوندی کام و زبان در رسید که ای کلیم شیرین تقریر در
فلان کوه عارفی بصفات ... و عابدی بی نظیر بد است که رسوم بندگی بجا می آورد
و دو روز است که با ما سر پر خاش دارد چون تقریرش شیرین و سه ... بس
پرورش قرین است نزار شعلهٔ او با بدر فتنه پیش از آنکه شیطان از جاده
بندگی منحرف بسازد خود را با او ... بسیار و آنچه قدرت و حکمت ما است بنما یکیک
با ناز ... و غنچه دل حقیقت منزلش را به نسیم نغمه قلم خلاق ... بگشا ...

وای سالک ساز جود آبنفوس و عقول برشته استعداد از نور ساز عروجنان
مرکب جلکه‌اند وای منطیب عطیه مواصلت آباد امهات ای بقا رنده کار
کارگاه موجودات وای اندازه بیرای انجامه حیات و دایته دموز نفوس
مرابع جود را نمودی چون گمان بردم کران گمان گشت بود بلکه شبهه تو بود
است غرض هستی تو بر مرزه هرچه هست توئی : خدای هرچه بود در بلند و
پست تویی : هیمنا ملکا در ضلالتم مگذار و راز حیرت این هر دو نام خویش
بر آر : شنیده ام که کریمی و نام تست رحیم : اگر کریمی و رحیمی تو پس چراست جحیم
کجا جحیم بنام رحیم می سازد : گناه کار بنام رحیم می نازد : اگر کریم و رحیمی
جحیم را بردار : وگرنه نام رحیمی بخویشتن مگذار : و اگر جحیم قدیم است یا حادث
است رحیم : چه بود حاصل رحم تو با وجود جحیم : اگر جحیم بود حادث و رحیم
قدیم : کجا نتیجه نام رحیم بود جحیم : جحیم را که نمی کرد آب رحمت سرد :
تمام عمر عبادت ترا نخواهم کرد : بود جحیم اگر جای بندگان ترا چه حاصل
از تو عبادت کنندگان ترا : به اقتضای رحیمیت توای غفار : بهشت را بگذار
جحیم را بردار : چون صدای آن عارف متوکل باین مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات و دران کوهسار بحد صورت عرض حال آن شکسته بال غریب
جلال کبریای پادشاه بنده نواز رسید اول سروش خوش آن بر را بنمود کرده
که ای بنده ناشکور ترا به امور نامتناهی حکمت الهی چه کار تو با عبادت خود

عجایب بیان این روایت را چنین می نگارند که در عهد نبوت موسی کلیم الله ع
از قوم بنی اسرائیل زاهدی کهف نشین و عابدی خلوت گزین بوده دل را
از ما سوی الله بکلی پرداخته و از کثرت بوحدت ساخته در غار چون اصحاب الرقیم
مقیم و چون آتش در سنگ خارا با طبع سلیم آسوده چون دلش را
شیوه اخلاص بود بنده از بندگان خاص بود روز او در روزه داری
میگذشت شب بطاعتهای باری میگذشت بسکه با نام خدا مانوس بود
ذکر او پیوسته با قدوس بود مرویست کان برزه عارف متوکل بغاری از
کوهپایه وادی مقدس منزل وی بود و همواره مطالعه زبور داود و توریه
موسی دل حقیقت منزل خود را مشغول می نمود روزی در حین قرائت توریه
باخبار قیامت موعودی و ذکر درجات اصحاب حسنات و عقاب و عذاب
ارباب سیئات رسید و ذکر طبقات جحیم و درجات نعیم را بچشم جان دیده
و بگوش دل شنیده بعد از آن زبور داود مطالعه نموده تا مرتبه از نامهای
اسماء الحسنی حضرت باریتعالی شانه رسید نوشته دید که هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم تا به غفور و غفار کریم قرائت نموده یکباره صیحه از جگر کشیده
و بر خاک در غلطید بیهوش شد چون بهوش آمد بزبان عجز و نیاز الهنا الهم
گویان خود را بعالم بزرگی تخت کریم کارساز و رحیم بنده نواز
رسانیده و عرض کرد که ای مالک جبار اعلی و عنصری وجود او ...

محشر می نماید که هوا موشق دور سر می رباید الهی صبح غم ما بر نیاید
که شام هیچ هجران [illegible] است امشب سیه شد آسمان از آه من که گفت
آتش دل غم پرور من پریشان می شود مو بر سر من زلف جانان
پریشان است امشب مرا افسردگی از کار برده است خطا گفتم دلم
بود در سینه مرده است گل روی علی اصغر فسرده است به چشمم غنچه پیکان
است امشب [illegible]
[illegible]

ای عزیزان غم بدلها باز لشکر می کشد / اشک چون سیل غم [illegible] میکشد
ماتم [illegible] سوار عرصه کرب و بلاست / دختر خیر النسا [illegible] میکشد
در زمین کربلا [illegible] امت [illegible] / حلق [illegible] حسین [illegible] شمر خنجر میکشد
مو پریشان حضرت خیر النساء در قتلگاه / شانه بر گیسوی خون آلوده اکبر میکشد
در زمین [illegible] کشته سلطان [illegible] / [illegible] بر شانه بر میکشد
[illegible] اشک خون [illegible] / دست زینب تیر از حلقوم اصغر میکشد
[illegible] آتش [illegible] بسین / چون [illegible] میکشد
[illegible] بر سینها / [illegible] نقش داغ [illegible] میکشد
[illegible] جلوت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] این [illegible]

ورزاو وعده تو چون بر هم زد نسبته خواهر بیمار خود را در انتظار نشسته و نهاده
و احباب را از خاک و عباس و علی اکبر خود را بقطعهای الحمد دانند اخشند
و بی اختیار گریه و بیقراری میکرد حضرت عباس شکفت که ای برادر با
برابر من نمیدانم بخوابم یا که در بیداریم در زیر شمس جیب جدا از خود جدا
میداریم ارزو دارم که خود را برادر بر کفن بعد ز خنجر بکفن در خاک
بسپاریم و در زیر عباس و جدای ازحسین ای روزگار دشمن جان حسین
ای روزگار دشمن جان حسین با دوست می بینداریم علی اکبر قد مهای پدر
را بوسه میداد و با گریه و بیقراری دمبدم مانند اشکهای دیده برخاک
می افتاد و بزبان بیا ز عرض کرد ای گل بخار بهار و بوستان فاطمه
ای بهار بوستان افروز جان فاطمه خواهرمن انتظار می برد این شهر بیست
هشت بهارم از دل حسرت نشان فاطمه لیک سیلاب اجل چون می برد بنهاد
من نسبته خواهد ماند زمرکم زبان فاطمه ای پدر بزرگوار این روز مبادا که چشم
علی اکبر منتظر نامت از آل و جود تو ببیند سهل است مرا نخاک در خون
غلطیدن سهل است که کل زخم خنجر چیدن سهل است بزیر تیغ خوابیدن
نتوان که ترا کشته دمی بسر دیدن از گفتگوی علی اکبر و عباس اصحاب انام
می تاب ذرو مخدرات سراپرده جلال ناموس خیرالبشر بی اختیار بگریه و ناله
بیقرار می افتادند مخدرات طاهرات علیها کان چشمها کا صور قیامت دیده و

تا پل نشناسیم برادرم را در میان ناکسان بیکس نگذارده به فعل ستمکاران
خدا را ببینیم و بحقیقتی بنگاه میکه بدست آرید و این سخنان را بخوبی فرمود
که به پیشتر میان خون ز چشمه سار چشمهای مستمعان گشود اصحاب برادران
بی اختیار بلویه و زاری افتادند برادران و فرزندان سر و قدم مالک رقاب
سلسله النبی بخلق نهادند و سیلاب خون از چشمها گشادند اما [illegible]
احباء و فرزند شهید ابرار از برای اتمام حجت باری همه را از گریه و بیقراری
تسلی داد بعد اهل هاشم را یک یک اجازت رفتن میداد چنانچه با والا و نیک
خصال مسلم بن عقیل فرمود که شما را شهادت مسلم بس است باری بالحقیقتی
[illegible] خود را ازین ورطه بکناری رسانید تا از مسلم یادگاری بماند [illegible]
ستمکاران عرض نمودند که ای گل بیخار بوستان امامت [illegible] باد عشرت و دنیا [illegible]
جان را گسسته حلاوت زندگی را بیتو از رو کنند در قیامت بچه رو نگاه [illegible]
دوست [illegible] تقصیر یاری کنند بخدا که از تو دور نشویم تا [illegible]
با [illegible] چون سر و جان در راه تو نثار کردیم [illegible]
[illegible]
که [illegible] و [illegible] ملکیند و دل [illegible] هاشم [illegible]
[illegible] در اول شباب و آغاز جوانی شهید [illegible]
فرزند علی اکبر [illegible] صغرا در راه انتظار نشسته چشم را [illegible]

نمودند بخیمه‌های خود رفته و بران ظلمت شب خیمه‌ها را چراغ‌پاشیده و تبرکی بخیمه رفت
آن بزرگوار نموده دو روزه زندگی دنیا را بعشرت جاوید بلی بعقبا اختیار
نموده و بریک از طرفی میدویدند الحضرت از دنبال ایشان میدوید و اشک حسرت
می بارید چون انکه بیقرار شد از برای تسلی خواهران محترم بخیمه‌های حرم در آمد
و امر نمود بالصبر و شکیبایی بر مصیبت میفرمود زینب خاتون چون چشم بر او انداخت چراغ آن
بر دور شمع قامت آن امام یگانه میگردید و بزبان حال میگفت شب قتل شهید را
بست امشب + حسین تا صبح مهمان است امشب + تو هم ای تقاضای ستمکار زنده
نیست + امیدی بر بهار بوستان نیست + بحر حرف جدایی ای میان خیمت
شکوه‌ای بشام هجر نیست امشب + غریبم و دل از یار و وطن داغ + شب
هجران بداغ ای حجره و داغ + حسین داغ و سکینه داغ و من داغ + نمیدانم چنان
است امشب + بمیدان قضا تیغ است و خنجر حسین را میدهد مقابل خلق و خنجر
چو می بینم غبد و طایفه‌ای اکبر علم چون بید لرزان است امشب + نمیدانم علاج
در غم هجران یا الهی بر چه هجران را چه درمان + شکسته خاطر و سر در گریبان
سکینه چون یتیمان است امشب + کجا پیش آمده احوال هاشم + طلوع
طالع و اقبال هاشم + فلک از قتل عام آل هاشم + رسیر خود بیفغان بیست
است + فلک زد پیلتنی و خرمن ما + گرفت آتش ز تیر سینه ما به بلطف
حسین بیکس در عشرت‌های دنیا علیه الاعلا آل محمد و ابن است امشب + شب ما روز

نوا سوختگان پرده نیز از انتظار بسیار که آفتاب صبح قیامت موجودی از افق
مشرق نمایان گشته هریکی از اصحاب این امام ولایت مآب عرض کردند یا ابا
عبدالله ما راضی هستیم که هزار بار کشته شویم و زنده شویم و در راه تو نثار
نماییم و دست از تو بر نداریم و حالا یک شهادت بیش نیست و حسرت
تو مقصود ما نیست پس بکدام امید دست از تو برداریم آخر چون در فردا
بحضور حضرت رسالت و داماد آنحضرت از ما پرسد که حسین را بکربلا یکه و تنها
میان سپاه شامی و کوفی غدار گذاشتید یا کدام غیرت بعد از حسین در نظر
داشتید ما در جواب چگوییم ای امام وفادار رحم بر ما مجرمان گنهکار کن و رست
و دیگری گفت که اگر صد هزار جان داشته باشیم هزار بار مرا در راه تو کشند و
بسوزانند و بر باد دهند دست از تو بر نداریم — چون نماز شد از برای درست
امید وکرم عید بزرگ و دوستان با هم از عید دگر حبیب ابن مظاهر عرض کرد یا ابا
عبدالله امیدوارم که درین خوان شهادت این پیر روسیاه را بهره نصیبی باشد
بخدا اگر تیغ نباشد با سنگ و چوب و اگر نباشد با خاک تا در یافتن شهادت
مطلوب در مجاهده و مجادله نخواهم نمود تا آنکه محاسن سفید خود را بخون سره
از ضیع شهادت سفید آلوده خون نموده و صورت را سرخ نمایم حضرت پیک براو کل
گرفته بسیار گریست و گفت اگر چنین است همه ای شهادت باشید که صبح قریب
است بعضی که از برای طمع دنیا بوده ولی رفاقت آنحضرت را در آن سفر اختیار کرده

واحسرتاه و واغوثاه از جگر برکشید گاهی بر سر زد و گاهی بر سینه میزد و میگفت که
ای یاران مرا کرب و بلا کار مشکل افتاده است بحر بی‌کعبه
دلها مقابل افتاده است به سینه چون جرس کاروان ولی دارم زنغمه
ننالد و دو پایم مایل افتاده است حسین بکشور بطحا دگر نخواهد رفت بمقتلگاه
قتیل مقابل افتاده است بمقتلگاه حسین را بزور حکم قضا فتاده ماند و دو منزلها
بمنزل افتاده است انخواهران حسین من دیگر روی کشور بطحا نخواهم دید و زینب
کلمات عشرت امیز دختران آل هاشم را نخواهد شنید چه بود گر بدنیا
کربلا مقام کرد که هیچ ریشه آل علی برون آورد مرا اسیر از اینجا بشام باید رفت باید بر
اسیر در نظر خاص و عام باید رفت مرا بمسجد ویرانه خانه باید ساخت
بهر خرابه مرا آشیانه باید ساخت سر حسین بسر نیزه در مقابل من کسی بغیر
خدا نیست واقف از دل من بلبیت ز دل نفسم سینه سوز می‌آید بعینه گویی
کی بروز می آید چو بس زمانه من از نام خود در آزارم که خوانده است
فلک زینب عزادارم خدا هیچ کسی دختری چو من مبتلا نسازد بحق جاه محمد و آل
الرسول و پس از آن واغوثاه از جگر برکشید و باصحاب برادر کرده گفت که
ای همدمان سفر و ای یاران حسین بیایید که برادر مرا لشکر شام دور گرفته میدان
چرا در جواب برادرم حسین خاموش می‌نشینید همه [illegible] از غم مقتل
شسته است مالک قلوب و از این معرکه برگشته‌اند [illegible] شهید و قتیل

بعد از آن فرمود این زمین بلا تضمین که میدان امتحان قضا است مشهور بکرب و بلا
است دست کشتن مظلوم و ریختن خون بناحق ماست — بود یاد دوست از عهد قدیم
وعده گاه اینجا خدا را در وفا بر عهد میکنم گواه اینجا بپراه دوست سر دادن
بدشمن گردن دارم اجل را میدوم از بی پناهی در پناه اینجا مرا از کربلا بیرون
قدم برداشتن مشکل زمین مدفون اینجا قاتل اینجا قتلگاه اینجا مرا در انه
در بری شود این جامه خون کلگون باتم خواهرم رامی شود جیم سیاه اینجا
بتاراج دم شمشیر دشمن میشود فردا زن و فرزند و اسباب و علمدار و سپاه اینجا
ای یاران جانی وای مهمانان تلخ آب نوش عاریت سرای فانی ز شستن
از حلاوت زندگانی با غوای نفسانی او ریست بس دشوار کوفیان غدار و شامیان
کفار اگر مرا دریابند بدیگری کاری ندارند پس من بیعت خود را از گردن شما
برداشتم [illegible] شب پرده خفا بر پیش دیدها کشیده است فرصت را غنیمت
شمرده خود را بگوشه ایمنی برسانید تا از مواخذه اشرار شامیان در امان باشید
چون سر و کار با عیال و اطفال ما با خدا است و وعده گاه ما کربلا است مرا حق
ز زنان دل شکسته که بحکم قضا دل بر شهادت و اسیری بسته ام بخدا و میسپارند
و شرط میکنم که در قیامت نیز از شما مواخذه نکنم [illegible]
آن امام اخبار میفرمود و دیات [illegible] حسرت استماع جگر [illegible]
چون لاله داغ میشود [illegible] زینب خاتون گریبان صبوری را چاک نموده ناله

با هموم و غموم دارا و را که رموز شماتت کوفیان خونشان سیاه می‌شوم که گاهی
به تسلی مخدرات حرم محترم و گاهی به همزبانی یاران همدم می‌پرداخت و گاهی
طرح گریه و تضرع و زاری با خضوع و خشوع و جان سپاری در محراب دعا می‌نهاد که
باب خلوتخانه قرب حضرت باریست می‌انداخت گاهی سر خواهر را بر کنار سینه
می‌نهاد و گاهی طفلان خورد سال را چون قطرات اشک در کنار جا می‌داد و
گاهی از مدینه یاد می‌فرمود و گاهی مضمون این کلمات را زبان ساز می‌فرمود و
خوشا شهر حجاز و مردمانش خوشا هواهای مهربانش خوشا
قرب جوار شاه لولاک خوشا آن روضه دامن تربت پاکش خوشا
خوش صحبتی‌های بیسان خوشا اهل وطن با دار حبیبانش خبر از صبح و
شام ندارد خبر از قتل عام ندارد آنگاه خیال قبه پر نور جد بزرگوار
عرش اشتباه و جلد سفر احمدی را در وسعت خاطر نقش کشیده و بنظر
حسرت مروی می‌گریست و چون شمعهای آن روضه تکیه بی اختیار می‌گریست آنگاه
هر یک از اصحاب و رفیقان و برادران و فرزندان و همراهان را در بغل گرفته
چون ابر بهار اشکها پی در پی باریده و شکفته ای عزیزان زمان زندگی
و سپهر کج رفتاری بنیاد و تیز و جفا کشیده بیابانی با یاد یگانگی
را که چون عقد ثریا در یک منزل جمعیت در نشسته اند در گردش خیال
جفا رانده چون بنات النعش ایشان جدا و متفرق ساخته یک یک از دیگر

نه از فرات حسین شه کربلا خبر دارد — نصیب اهل حرم را نام سینه با چو بیابان امشب

نمی‌آید حسین با اهل بیت و همراهانش را — بجز حرفی فراقی یاد و آنچه هر زبان امشب

نهاده شمشیر بانو سر حسرت بر سر زانو — چو مرغ در قفس افتاده بی آشیان امشب

به چشم زینب و کلثوم خواب امشب نمی‌آید — که زین پس داده‌اند تشنه لبش حسین و همراهان امشب

خطا در مجلس ماتم چو شمع سوم می‌سوزی — چرا عالم نسوزد از سوز زمین و آسمان امشب

عاکفان کوی ارادت و محرمان کعبه شهادت مسافران قافله وفا و معاشران
محفل ولا و وداع معاشران مجلس موالات و گسیختن سلسله جمعیت رفیقان و
همراهان میهمان مایده بلا و مسافران تازه کرب و بلا یعنی خامس آل عبا
حضرت سید الشهدا را در شب عاشورا چنین می‌نگارند که چون شام شب
عاشورا عالم را به اتمام که گلگون سوار معرکه کربلا و سرور بنیان پوشش کنار زیرا
سر را با سیاه پوشید از انجم هموم و غموم چون هر منظری می‌بود در چشم احباب
و اطفال و زنان شام تیره سرمه کردید — نه زینب را به خیال زیستن به شهر
بانوی را که کند و حدیث جد و کرده و زینب جعد گیسو را به نامه از گره غم شد انجمان
آینه دلها که سر دیگر نمیدانست بالین غیر زانو را اصحاب و همراهان و برادران
و فرزندان چون ستاره رب و عذر گوییان می‌مضند و بیوفایی اشک کفار را
با امام اختیار دیدند چون غمخواران قفس پر دو بران ماهی ای سر انداخته
به زیر بال حسرت کشیدند آن امام مظلوم آن سید مستضعفی را در شب [illegible] گرفت

ولی ما عالی مقدار ت بودیم که بارالحکم خدا الحمد بخدمت مشتاق و ستاده چون پدران
طفل فرزندان خود را خود سر را برهنه کرده خود را در قدمهای حضرت امام حسین
انداخت و از گفتار و کردار خود توبه کرده پشیمان شد حضرت فرمود بحکم خدا منده
ام که پانزده سال از عمر تو باقی است سعی کن که در تعزیه داری پدرم خود را معاف
نداری تا خدا از عمل بد تو بگذرد و آن مرد از دل و جان با فرزندان کمر عزاداری میان بر
بسته و تمام عمر در مجلس ماتم نشست ای خوشا حال کسی که دل عزاداری
تا برای روز حشر خویشتن کاری کند روز محشر مجرمان تعزیه دار حسین با خطا
آیند همره چون بیمار حسین جرم هر کس را که باشد حلقه در گوش حسین
عذر خواهد خواستن عفو خطا بوس حسین با عطاهای حسین چون نبخشد
نار و خطا روز محشر با خطای خویش می ناز و خطا ...
[illegible]
... شب ... خوانی شب قتل حسین است و دلها
دوستان امشب مبارکباد میگویند باهم دشمنان امشب ... افشانده
بر سر خاک دشت کربلا زینب زمین کربلا شد محفل کروبیان امشب
بدور خیمه مانند بنات النعش میگردند زنان اهل طه دست غم بر سر زنان امشب
شب قتل سلیمانست گویا می شود هر دم صدای ناله زنان عنبار ... امشب
چو ماتم با قدیم غم عزا را حلقه می بندند بدور خاتم پیغمبرین میغران امشب

بخدمت حضرت رساند اکنون شوهرش باو طعنه میزند و لی من بتعزادارست که عزادار شهید حسین در بلا باشد زود خود را بکربلا برسان و بدعا شفاعت کن تا خداوند کریم بتصدق حسین شهید من فرزندان او را زنده کند و چشمهای او را چون نرگس باغ بهشت ببرکت گریستن بر حسین شفا بخشد و روشن گرداند و از من او را اسلام برسان و امیدوار ساز او را بشفاعت من در قیامت حضرت امام زین العابدین چون با آن دختر و ستان بکربلا آمد سراغ خانه خدیجه را پرسید مردم بخدیجه خبر دادند که آقای تو حضرت امام زین العابدین در تلاش تست که با تو ملاقات کند خدیجه دستها را بر سر زد و گفت ای یاران از برای خدا من کورم و چشم ندارم مرا بخدمت آنحضرت برید کاش چشمی میداشتم تا رو را در قدمهای آن امام مظلوم می مالید و ناله میکشید حضرت بشارت حضرت زهرا را باو رسانیدند و دست مبارک بچشمهایش کشید که بهتر از اول روشن شد پس با آن ضعیفه بر سر قبر طفلهای او آمد و دو رکعت نماز کرد و سر مبارک را برهنه نمود و با دیده گریان میگفت ای شفیع الشفیعان مردم ثقلین محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین چنانچه یافت از لطف تو چشمهای روشن این ضعیفه تو زنده کن بکرم کودکان این زن را ناگاه قبر شکافته شد و دو طفل مانند آفتاب یکی گفتا و دیگر گفتند از آن قبر سر بر آوردند و خود را بقدمهای امام زین العابدین انداختند حضرت پرسید در کجا بودید عرض کردند که یا بن رسول الله در خدمت بعمو جان علمدار

گشود دیده بنظاره بوستانی دید بلند رتبه تر از لامکان منظری دید نهاده
بر لب کوثر ز نور تختی دید نشسته بر سر آن تخت نیک بختی دید برای مرده
جنانیش بصد تجمیل ستاده ساره و حوا و مریم و راحیل بدست مجمری بود
سوزی از عنبر گرفته آسیه نیک بخت با هاجر زنیکه داشت نشیمن برابر بلند
سریر فکنده بود چو نرگس بگریه سر در زیر هوای باغ بهشت ار چه عشرت
افزا بود خدا آن بهشت که در وی مقام زهرا بود بچشم فاطمه فردوس با صفا
باشد بشرط آنکه در او مجلس عزا باشد چرا که فاطمه داغ است از برای حسین
نمیرود دلش یاد کربلای حسین چو دید شیر سجاد خلد زهرا را ز هوش
رفت و فراموش کرد دنیا را گرفت فاطمه سجاد را چو جان در بر بگریه گفت
بگو از حسین من چه خبر ز نوح در رهه طوفان کربلای حسین شنید فاطمه احوال را جواب
حسین از آنگاه جناب زهرا در عالم خواب روی سید الساجدین را بوسید دعا گو
یا علی فارغ بدرت حسین در این بوستان تا بروز قیامت از اهل حسرت نشان
بده [illegible] فرزند کلامی عزاداران حسین را چون از فرزندان خود دو [illegible]
میداد [illegible] ضعیفه [illegible] خدیجه نام و نابینا در حمله ارذل و جان ماه به ماه و سال
بسال از آن ایام بمصروف عزاداری حسین [illegible] و طفل داشت یکی
را حسن و یکی را حسین نام بود در اوایل عشره ماه محرم هر دو خفقات یافتند چو
بجنبید فرزندان کشته [illegible] عزا را [illegible] دهه عشره محرم [illegible]

سینه نا جیتا در ابتدای یا ایتها النفس مطمئنه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و

بشارت [illegible] بیا ای وادخلی فی جنتی از خود ربود چون خدیجه را خبر

وفات فرزندان جگر گوشش رسید اصلاً و ابداً متوجه تجهیز و تکفین هم نشده و از

جا در تعزیه داری یک قدم انحراف نورزید و میگفت خدا دو طفل عطا

کرد و خود گرفت از حسن و حسین فدای حسین شد حسن فدای حسین گریه برای

حسین لازم است ای یاران نه آنکه گریه کنم من برای فرزندان نه نهر از نخل خرما

گر گریه نکنم دو باره زنده نخواهند شد فرزندم چرا که حضرت زهرا شریک

غم نشوم میان تعزیه داران چرا علم نشوم شوهری داشت ابوالقاسم نام که یکی

ناکام گفت که تعزیه داری حسین را زبرای من شگون ندارد و او را منع از سیاه پوشیدن

خدیجه پاک دین پنهان از شوهر در کنج خانه گریان و غمگین می نشست تا سالی سر

گذشت چون اول محرم شد خدیجه را طاقت نماند تدارک مجلس ماتم حضرت امام حسین

را دید [illegible] ابوالقاسم شوهرش اراده او را فهمیده باز او را منع کرد که فرزندان مرا

کشتی و هنوز [illegible] تعزیه داری بر نمی داری خدیجه چون دید که شوهر ابداً نمیکند

گوشواره طلا در گوشش داشت پنهان از شوهر او را بفروخت و در قیمت او را

صرف تعزیه داری حضرت سید الشهدا نمود این حکایت و [illegible] زمان ذبح السالکین

[illegible] در بین ایام شخصی [illegible] یعنی [illegible] گریان و [illegible]

[illegible] بیاد گشته [illegible] بخوابیده [illegible] بیانی [illegible]

گریه کن چون یوسف گلگون عذار فاطمه · تا بگرید چون تو درین محفل عزا احوال حسین
گریه عالم نمی آید بکار فاطمه · قرتی زوج خطا دارد زنان فاطمه · از برای گریه ها
جوی ها پر فاطمه را و پایان اخبار جگرسوز و ناقلان آثار غم اندوز چنین روایت
کرده اند که در باب الحرمین یعنی بلده مبارکه حله که همسایه کربلای معلی است
خدیجه نام زنی بود و پسری نابینا · تمام عمر عزادار سید الشهداء · بدل کشیده الف
داغ اشتیاق حسین · چنان سیاه بچشم وی از فراق حسین · دو طفل خجسته
گرامی چو مردم عینین · یکی بنام حسن دیگری بنام حسین · بجز عزای حسین در
کار نداشت همیشه رایت ماتم بناله می افراشت · علی الخصوص بیاد محرم شهدا
چو چشم خویش نهان بود در لباس عزا · کمی بسینه همی زد که ای دریغ حسین
بقتلگاه نشنید زهر تیغ حسین · کسی نگفت که فرزند حضرت زهراست
کسی نگفت که جد حسین رسول خداست · نهاد نام کنیزی کسی بدختر او
میان کوچه و بازار بیرون خواهر او عذاب و طفل بسن ولید چو مردم عینین
یکی فدای حسن دیگری فدای حسین · اتفاقا چون هلال محرم بقصد سینه کشی
سوگواران محفل ماتم سپهر چرخ مدام خنجر پشت خم کشید و زمانه از دود و آه ماتمیان
چون سپهر لباس ماتم در پوشید خدیجه که مدام الحیوات عزادار و یکی از
کنیزان جان نثار فاطمه زهرا یعنی امام ایرا بود کمیدن سلیب تعزیه داری
واهم گفتن مجلس سوگواری مهیا شد و همان روز امتحان قضا مرد و فرزند دلبندش

در عراق [illegible] تا کی عزا گیرم رخت سیاه پوشم تعزیت حسین [illegible]
تا شام بایدم رفت با صبح در اسیری ناکام بایدم رفت [illegible]
[illegible] و بیمار [illegible] روز ماتم در خاک می نشینند [illegible]
[illegible] روز محشر چون صبح جامها را سازند چاک و [illegible] روی
حسین به [illegible] است باید اسیر باشم تقدیر ما همین است
[illegible] بار استانیست [illegible] شهیدان حسین بحسین دیگر [illegible]
حسین [illegible] جد حسین در محشر درگذر از گنه جرم محبان حسین
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
شد خزان در کربلا باغ و بهار فاطمه رفت بی سر از جهان شمع [illegible] فاطمه
[illegible] عزادار حسین [illegible] تعزیت [illegible] فاطمه
[illegible] از باد [illegible] فاطمه
چون حسین در کربلا از تشنگی بیتاب شد رفت در خلد برین صبر و قرار فاطمه
صبح عاشورا چو زینب در عزا گیسو گشود تیره شد چون شام هجران روزگار فاطمه
فاطمه [illegible] شد علی مرتضی [illegible] تن پاره [illegible] چون [illegible] شد
[illegible] فاطمه تن ز بستر دور [illegible] سر از تن جدا دست از بدن
[illegible] در کنار فاطمه چشم [illegible] طلب کن [illegible] از آن

پس سکینه سر حسرت بر زمین ـ در نظر ما چون اسیر است امشب تا الصبح
شام عاشورا حسین را دید در گردن کفن ـ دست خواهر را در کربلا بست امشب
تا الصبح یکدیگر را در بغل دارید اصحاب حسین گوییا جشن شهیدان است امشب
تا الصبح ـ چون صدای شیون غلغله اهل بیت بلند شد امام اجبار فرزند سید برای
تسلی برادران همراهان و خواهران محترم و مخدرات اهل حرم زبان گشوده همه را
بصبر و شکیبایی امر فرمود و گاهی در رکوع و گاهی سجود و گاهی درود داع شب را
بروز می آورد ـ راوی حدیث میگوید که در شب عاشورا در میان زنان که قعده ا
بودم از لشکر قلیل امام تمام شب را تا الطلوع چون شب تیره مه صورت
همراهان خاص آل عبا را چون ماه بدر میدیدم و صدای تسبیح و تهلیل و تقدیس
و ذکر رکوع و سجود و تضرع و خشوع می شنیدم ـ در شب عاشورا جناب زینب خاتون
چون آواز همراه و برادر در وداع اصحاب شنید بی حواس زبان شکوه و بیقراری
گشوده گویا به زبان حال تعالی چنین میگفت ـ شعر ـ ای دختران زهرا مقدم
سیاه کردید عالم برادر من یعنی تباه کردید ـ گویا که روز شب و روز
شهادت ماست ـ یعنی که صبح فردا صبح قیامت ماست ـ باید که چند روزی
ما خوار و زار باشیم ـ بر اشتر برهنه باید سوار باشیم ـ در شام و کوفه مارا
باید برهنه پا رفت ـ باید بمجلس عام با قوم اشرار رفت ـ ای دختران زهرا
در دمرا دوا نیست ـ یعنی برادرم را یک بار دوا نیست ـ تا چند زنده مانیم

دیدند و فریاد برکشیدند که ما امشب به حسین مهلت دادیم و لشکر را بلشکرگاه برگردانید

چون آن سوز جانسوز بشب رسید و شب عاشورا را باتم شهیدان آل محمد

لباس سیاه پوشیده حضرت خیر النسا در حرم جوانان آل علی سید و سرور امام را بحرم

حلقه ماتم زدند گاهی بعبادت بتضرع و زاری بدرگاه باری می نالیدند و گاهی

بتهیه و تدارک میدان قتال و جدال میدیدند و گاهی لباس تشکیل کفن و

خوشبوی و نوید پوشیدند خلعت شهادت در زیر لباس می پوشیدند

و گاهی دست در گردن هم کرده یکدیگر را وداع می نمودند و گاهی لشکرانه

همراهی امام مبین جبین بسجده بر زمین نیاز می سودند و دختران و حرم خاصگان

آل عبا گیسوهای معنبر گشوده در عقب خیمها به یارب یارب و استغاثه

بلند میکردند و دل کروبیان ملا اعلی را از ناله های زینبا بدرد می آوردند و آواز

ناله زنها بیخ زمین و آسمان بگوش زنان اهل حرم و قوانین حرم میرسید گوییا

کسی بر سر نوحه و مضمون این ابیات را میخواند که کربلا پرشور و افغانست

امشب تا الصبح جمله خیمها ز اجور و طغیانست امشب تا الصبح ✲ در هوای تار تار

جعد گیسوی حسین ✲ خاطر زینب پریشانست امشب تا الصبح ✲ اصغر خشکیده لب

بیکلو ار تشنگی ✲ خار خار زخم پیکانست امشب تا الصبح ✲ در مصیبت شهربانو دختر

شاه عجم ✲ در نظر ماه چو تلک زندانست امشب تا الصبح ✲ مادر قاسم بکار کفت

و تابوت و اطفا است ✲ گاه گریان گاه خندانست امشب تا الصبح ✲ میر غفار

تا عبادت و دعایی کرده علی الصباح هر چه شدنی است خواهد شد سر بریده ما بنیزه

بجا شود رها بود در قتلگاه جسدم من کشته خواهم بود ای زینب بی پناه من

چو گل پیراهن از خون میکنم فردا بتن میکنند زیرا خنجر فرو بر حلقت سیاه جوانم

زینب با بیش اسیران فرنگ میرود از کربلا تا شام با فریاد و آه میشود فرزند

بیمارم علی فردا اسیر روز و شب از ضعف بیماری بچشم او سیاه جلوه ای دنیا

سراسری خیره ممکنات نیست برابر فی الصبر من کسی دیگر گواه ای برادر سعی کن تا

امشب را امان میطلبی حضرت عباس بموجب فرموده امام و امام زاده نازنین

از خیمه گاه بیرون شد کنار مقابل آن فرقه خدا ناشناس آمد خطبه بکمال فصاحت

و بلاغت بنوعی خواند که خروش از لشکر شام و کوفه بلند شد بعد از آن فرمود

ایها الناس این حسین سید شباب جنان و ریحان و روح پیغمبر آخر الزمان است

بگواهی دشمن و دوست حدیث الحسین منی و انا من الحسین در شأن اوست و

امروز پیرکافه امام ابن امام است بهمه جهت و حجت خدا بر شما تمام است امشب را که شب

عاشوراست و هنگام تضرع و دعاست از شما مهلت میطلبد سرداران لشکر دشمن

گفتند حاجت حسین را امانی نیست لشکریان فریاد بر آوردند که ای مردم این پاکان در

مشتی پیغمبر آخر الزمان مهلت از برای کافر دادن واجب است امروز بدین قوم زند

خاتم النبیین مهلت میطلبد و شما مضایقه میکنند نزدیک [illegible] تا رسید که شمشیر برهنه

بکش کشیده علم برای عام کشته شمر و الدار و ابن سعد بیحیا جوق جوق [illegible]

فرو نشستنهای بیشه کن که خدا جبابران را دوست ندارد زینب عرض کرد که ای
برادر چرا گریه نکنم که ترا بیکس می بینم و تو وعده شهادت خود را بمن میدهی
بسیده دریغا تخته دل من بیتاب افتاده است و کم که داخته شده جان من نه فولاد
است حضرت او را تسلی داده فرمود که ای خواهر وقت گریه کردن برای تو بسیار
است آنگاه به برادر بجان برابر خود عباس خان را فرمود که ای ماه بنی هاشم ای
پناه بی پناه ای مرا نشانه ای حرم و علمدار سپاه ای نقد کم چند رو معتقد رای برادر
با جان برابر ای عباس برو بمقابله این مردم خدا ناشناس و باعث شورش
و طغیان مردم بی ایمان را در یافت نمودن عباس حسب و فرموده برادر در
مقابله لشکر از خیمهای حرم بر او رو با واز بلند فرمود که ای مردم کوفه زخم جگر نه
حسین فرزند چرا امام است مگر این حرم محترم نه دختران خیر النساء و بیمار
ناموس کبریای خداوند حجت خدا بر شما تمام است تا بکی از ناموس گذشته هیچ
می آید ابن سعد مردود فریاد زد که ای عباس برادرت پیغام برسان که
امروز کار ایکسره کن یا به تیغ آختن و سر باختن راضی باشد یا با طاعت این
زیاد سر برافراختن و یزید را امام زمان شناختن کار را فیصل کن و اسوده
نشین عباس باز گردید پیغام ابن سعد نافرجام را با امام انام رسانید حضرت
ابی عبدالله... می مبارید و فرمود که ای برادر بتوان امشب را
به شب عاشورا مهلت ... عبادت و تضرع و دعاست از برای ما مهلت بطلبید

بود خوشش آب و هوا نگذاشتی نخل طوبی بود نهری بود نامش سلسبیل

حور بود در روضه بود در قصرها نگذاشتی جد من در بر لباس تعزیت پوشیده بود

جامه نیلی بر غیر الله نگذاشتی سر برهنه خاک حسرت و دیگر ... بر تقضا

داشت در گردن حسن شان غزا نگذاشتی مادرم میگفت فرزند اغب تو همان

منی ما حسین رو وی بیا و پیش ما نگذاشتی جد من میگفت بعد از قتل تو بقا

وو تن کشته خواهی شد تو با تیغ جفا نگذاشتی بار من میگفت بعد از قتل

اولاد علی می شود زینب اسیر اشقیا نگذاشتی غیر زین العا[بدین] دیگری

ماند کسی می شود انهم گرفتار و بلا نگذاشتی ای خواهر ارجمند عجب خوابی خوشی

میدیدم جد من صادق امین است و هرگز دروغگو نبوده یقین که علی الصباح کشته

می شوی با اولاد و علی و غیر از فرزند بیمارم امام زین العابدین و شاعاعت

پرده نشین دیگر کسی زنده نخواهد ماند زینب خاتون تا از استماع این سخنان پر درد دست

را بر سر زد و میگفت وا اماه وا محمداه وا مصیبتاه وا قلتناه وا مراه وا ویلاه وا علیاه

و بیهوش را بهوش آورده و دگر صورت را بناخن خراشید حضرت گریه کنان دست خواهر

را گرفت و فرمود ای خواهر ... در این قضیه جانسوز اضطراب مکن جانم

و بغیر امیرهی شکیب مکن ای خواهر چند دل و غصه برای دشمنان نشست تمام

گریبان مکن بلند گیسو مکشای و صورت مخراش که باعث شماتت

دشمن شماتت میکنند تو دختر امیرالمؤمنین و ناموس خیر المرسلین ای خواهر

حوالی و حظیره و لیزان روز شنبه بسیار و ناهی زیری زمین کربلا بیزار از دیده ابله نابود رفته
رفته نابود این اشعله جواله سر بمحفل کروبیان رسانید و عرش شش را انجا کستر حسرت
خاکستر الیا نشانید در ان وقت ان امام غریب از نماز عصر فراغت
شده شامتی سر بزانوی خواهر حسرت نصیب خود زینب خاتون که از تشنه کمان
رفته بود که بعضی از نامحرمان در عقب خیمه زنانه با اضطراب تمام عرض کردند که ای سردار
بیکسان و پشت پناه غریبان را خبر دهید که لشکر دشمن و ارباب بی بشری
دست از جا شسته متوجه خیمهای حرم شده می ایند ما را چه حکم است زینب
خاتون بر خود دست بر سر زد و چون ابر بهار بر گلشن عارض ان گل نظاره
گلشن همیشه بهار سید ابرار اشک حسرت باریدن گرفت و میگفت
ای برادر دشمن امد بر سرم بیدار شو و میدیدم من در میان لشکرم بیدار
شو خواهرت را دشمن در بین بی برادر میکند اخر مرا میکشد در بیل ماتم
محرم بیدار شو ... می شود مرغ حرم در دام نامحرم اسیر بسته دام بیکسی بال
و پرم بیدار شو خلاصه زینب خاتون چون شمع سحر بر سر بالین برادر ایستاده بود
جگر گریه میکرد ناگاه قطره اشک گرمی بر عارض گلبوی نازنین گلستان امامت چکید
از خواب راحت بیدار گردید غلغله لشکر مخالف را شنید به خواهران و اصحاب ندا
مضطرب شد خواهر بخدا قسم که در این وقت جد بزرگوارم را دیده ... داده و لله الحمد ...
گرفت و فرمود ... خواب ... بهشت ... نکنید ... پیغمبر

بلا موج بیرون رفت و شمر پلید با پنجهزار کماندار بد عنید بلشگر کوفه و شام که جان

نثار از ان عبید الله ابن زیاد و یزید پلید بود و بند ملحق گردید و نمود و [illegible] نامه

ابن زیاد و را با ابن سعد نامه سپرد و داد چون مطالعه نمود مضمون کفر تضمینش

این بود که اخبار شب بیداری و صحبت داری های ترا با وجود سرداری

با حسین ابن علی که عزیز حضرت باریش می پنداری یوم تقدیم بید بیدهی

یک بیک شنیدم تو میگفتی حسین را از شما بهتر نمیدانیم

منش فرزند پیغمبر میدانم تو میگفتی کرا او را جنگ با من و جهان باید

برای قطع محبت جز دم خنجر نمیدانم بهر صورت اگر کار حسین را درین روز

فیصل کردی فبها والا سرداری لشکر بشمر ذی الجوشن بگذار والسلام

چون ابن سعد مردود مضمون نامه ان مغرور را شنید رو بشمر پلید کرد

و گفت ای شمر بیا مرزد خدا ترا که در میان فرزند فاطمه و پسر مرجانه تصلح

رسانید و اینهمه فتنه انگیزیها که باعث ریختن خونهای عزیز انست از تست شمر

گفت من اینها را نمیدانم و نمی شنوم اگر کار حسین را تمام نماری فبها والا

سرداری لشکر بمن واگذار ابن سعد لعین از برای محبت دنیای دنی بتقاضای

ازلی و ابدی برای خود اختیار نمود رو بلشکر کرده زبان واکرد سران [illegible] و والان

کوفه و شام [illegible] سوار متوجه سرادقات جلال [illegible] تقتال برگزیده حضرت

ذو الجلال جناب سیدالشهدا کردند و کار را یکسو کنند از عرش کوس و نقاره

روز قیامت شفاعت جو خطابی بخشند میدهد مژده و بشارت غرقه داران بحر

کرم سیف زبان هنگامه عزا و شقه گشایان رایات ناله های رسا و امین زبان نایره

قتال و بروش اشتین صاعقه جدال شرع بی شرمی اشرار کوفه و شام را در

روز نهم عاشورا برد و در ایام اهمال و برگزیده حضرت حبیب ذو الجلال چنین

می نگارند که چون ابن زیاد بد نهاد از اخبار روزنامه مختصر خاطر امام اخیار و خبر

رسید ابرار دمبدم می شنید بر خود می بالید تا آنکه بسمع آن پلید رسید که ابن

سعد بسبب بعضی از شبهات با مشوره با امام انام سر می برد نامه به تهدید بنوشته

و شمر را با چهار هزار پیاده کماندار که از ارذل بازاریان کوفه و شام چیده و انتخاب

شده بودند چون سیلاب بلا متوجه دره کربلا نمود بدر شوم

هم چون از افق سر بر کشید آفتاب از گریه در خون شفق منغمر گشته

قاصد باد صبا از کربلا در خلد رفت شرحی از قتل حسین در گوش پیغمبر کشید

حضرت زهرا بباغ عشرت انگیز بهشت جامه چون گل چاک زد و سنبل غم معجر

کشید آه از آن دم که زینب بهر وداع آخرین از برای دیدن جان حسین را تنگ

در بر کشید و در حرم ناموس ام کلثوم را معجر ربود از سر زینب یکجا بچوب

جاده کشید هنگام عصر یا که غبار کدورت افزای عرصه محشر کربلا احتیاط

احباب حضرت سید الشهدا را هنگام رسید داشت ناگاه وجود

طوفان بلای محیط کربلا از ورود وجود نامسعود کوفیان بیحیا چون

طرح محشر ریختید از قتل اولاد علی ٭ با خدا گو یا کسی را کار روز محشر نبود

در پناه شافع امت خطا را روز حشر ٭ خوفی از جرم و خطا و بیمی از محشر نبود

[illegible] بود هم از اتصال شمر بعضی [illegible] [illegible] بلا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خیمه [illegible]

[illegible] [illegible] گاه میکردند با [illegible] توفیق [illegible]

در شب قتل حسین سرگردان زینب ٭ داشت اندیشه فردای شهیدان زینب

گه نجات شهدا را ز خدا می طلبید ٭ گاه میکرد نظر جانب میدان زینب

با خیال سر زلف علی اکبر خوابید ٭ دید شب تا سحر خواب پریشان زینب

زرد میدید گل روی حسین و عباس ٭ اشک میریخت چو باران بگلستان زینب

گاه عباس نگهبانی زینب میکرد ٭ گاه می بود بلاچین و نگهبان زینب

گاه میگفت ز نیقان حسین در خوابند ٭ شمع می برد ببالین شهیدان زینب

گاه میگفت خودم از دعا باید کرد ٭ تا نبیند بجهان مرگ عزیزان زینب

گاه میدید که در گریه حسین میگوید ٭ می شوم هم سفر لشکر روان زینب

گریه سر خنده نما ذوق علی اصغر میکرد ٭ یاد میکرد چو از غنچه پیکان زینب

بهر او مادری داشتم که فردا خواهد بود ٭ بود آشفته تر از زلف خوبان زینب

می شوم هم سفری شام بزندان برید ٭ بود [illegible] غم خود [illegible] زینب

گاه می آمد و از اشک سینه می سوخت ٭ در بغل مجمری از سینه سوزان زینب

بکشنده جگربند پیغمبر را فرزند ابن سعد مردود چون دید که کار از دست میرود و مرضی

دیگر وکیل با ما بعد ازان گفتی برادر ما تو تشنه نیست چه میشود که از جوی یار

مرحمت و عنایت و شفقت از این آتش تشنگی برافشانی و این شعله جواله

را که از جور ساخت کربلا سر به ثریا رسانده فرو نشانی یعنی که از شمشیر برگردید

آمده دست بیعت بدست خواهش ابن زیاد و یزید رسانی تا بقیه حیات را در حضور

باشی با سلسله علیه بنی هاشم از همه بلیه و آفات مانی والله ما ناخن برکه مامور

دیم اگر خواهش تو اینجا بیاریم سعد و رایم حضرت چون دانست که نصیحت اصلا

اثر نمیکند با دیده پر آب ازان کافر ضلالت مآب چشم رحمت خدا برگردانید

چو شاه تشنه ز میدان بخیمها برگشت خدا بخشم ازان قوم اشقیا

برگشت کسی نگفت که مهمان ماست این معصوم کسی نگفت چرا آمد و چرا

برگشت اما بعد از برگشتن آن امام محترم و تسلی اصحاب و اهل حرم محترم

لشکر جور و ستم خبر ملاقات ابن سعد و امام امم را با ابن زیاد نافرجام رسانیدند

آن بد و از استماع اخبار روز نامه کربلا برآشفت و در تدبیر کار شهادت

آن امام اخیار و فرزند سید ابرار در آمد که فلک بی مهر و کج نهاد

و بد اختر بود شاه مظلومان حسین بی یار و بی یاور نشود شمر

از بس تشنه خنجر کذشت کربلا حسین پرورده دامان پیغمبر بود چه حسین

مدهوش شد در سایه شمشیر کین ای ذوالفقار و جبهه و صفه بود

و بر همه کس معلوم است حضرت فرمود جدم رسول و پدرم زوج بتول و مادرم
خیر النسا و برادرم حسن مجتبا نیست عرض کرد که حاشا اظهر من الشمس و
این معنا اساس است باز حضرت فرمود که این عمامه و ... این شمشیر که این جا
با این مرکب خجسته قدم آیا در نظر شما آشناست ابن سعد با جمعی دیگر عرض
کردند که یا ابا عبدالله حاضر و آیا لاشک و شبهه از رسول خداست و این تیغ دو سر
از حیدر صفدر که اسلام به پشت گرمی او قایم الی یوم المحشر است و این مرکب
خاصه سواری پیغمبر است حضرت فرمود آیا دروغی اسلام گفته ام که بحکم شرع با
قتل من لازم می آید یا بدعتی بر آورده ام یا کسی را ناحق کشته باشم یا فتنه
برپا کرده باشم یا دروغی و افترایی بر خدا و رسول بسته ام که قتل من بر کافه اسلام
واجب باشد ... ای اهل شام و کوفه حسین حجت خداست ... میدان
امتحان قضا نیز کربلاست ... چه نیز بارها مرا تکیه داده اید ... نعت رسول
خدا از قران شنیده اید ... ما بوده ایم آل عبا در مباهله بوده سنیده ... براجد
این معامله با یاران ... دوستان خدا دشمنی جدا ... چرا ... بیگناه حسین
چرا کشیم مرا حسب و نسب با رسول است ... جرم چه بوده است که مجرم
آخر که بیگناه ... نشستم ... در بای ... قطره ... گریستم ...
حرم ... یعنی مرا دیده و انسته می کشید ... زبان ...
از حجت خدا ... نزدیک بود که ...

که شهید خود و فاکیی را از سر کما بامن است جدم فرزند که زینب بعید از بن طاهر روح نقیر

را نقشه محمد علی عاشقانه قدس سره اراده نمود رشحه انشا مرویست که چون طغیان

لشکر جور در حفظ شعور شش ... غم انگیز کرب و بلا حکی حسرت بزبان سوز دردا

علا را علی نیابت و تنگ شقاوت لشکر کوفه و شام شکسته خاطر اصحاب و بن و برادران

فرزند خاتم النبین چون دستگاه صبر سوی تنگ بشد که بیان ان غبار اینه خاطر

بس ... است شاه کم سپاه و امام عالم پناه مالک رقاب سفید و سیاه فرد

مسموم منتخب دفتر امامت برج نسبین سعد عنبت شهادت خاص کو شواره

لعل جرش دو الجلال جناب سید الشهدا در ان انقلاب ... برای تسلی خاطر

احباب لباس حضرت رسالت پناه را طلب فرمود و ردای انحضرت را

پوشید و عمامه جد بزرگوار خود را بر سر و ذو الفقار حیدر کرار در کرسیت و بر

اسب ذو الجناح که اسب خاصه سواری رسولخدا بود برنشست از برای اتمام

حجت ارو به ان ضلالت و شقاوت اورده در محاذی صفین یکه تنها ایستاد

و ابن سعد پلید را طلب فرمود بفصاحت و بلاغت ان خطبه فرمود که

شعله ... لشکر مخالف انداخت انگاه فرمود کای ابن سعد ایا مرا نیکو میشناسی

ابن سعد عرض کرد که یا ابا عبد الله ... خود سید از ان کشته که خود را

زنبان و هم نسب و حسب تو چون خورشید جهان تابید بر عالم عیان

روشن است و فکر جمیل جد بزرگوار و مدعای تقدارت چون ...

جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله چون اصل این نامه و بنای معامله بر اقرار شهادت
حسین است پس از بهر لازم تراست که حضرت امام حسین بنفس نفیس خود بر شهادت
نامه مهر کنند که رضای حق تعالی خالق شما در همین است [illegible] حضرت امام حسن
از در درآمد همه یکبارگی بی اختیار گریان شدند و نزاری و بیقراری [illegible] آمدند
پرسید که آنچه نامه است و سبب چون وانده و شما چیست حضرت رسول نامه
پروردگار عالم بدست امام حسین واداد شاهزاده عالم [illegible] و عالمیان بعد از
مطالعه آن نامه را بوسید و بر دیدهای خود مالید و مانند غنچه گل بشکفت و خندان
گردیده عرض کرد که یا جداه هرگاه نجات امت شما موقوف بر شهادت من است
هزار جان من فدای تو و امت تو باد و در دعا این رتبه را من از خدا
میخواستم از برای امت خود را فدا میساختم از خدا دادن شفاعت را برای
امتان از برای بخشش جرم و خطا میخواستم و این مضمون را نوشته مهر برد
گذاشت در روایت که چون بصحرای کربلا شمر پلید خنجر کین بر گلوی امام حسین
کشید در آنحال دیده مبارک گشود و هر دو دست خود را [illegible] از خون کرده
بجانب آسمان بلند کرد و عرض نمود که فدای امت پیغمبر تو کشته حسین
گواه باش [illegible] الهی جد تو در این شهید خنجر تسلیم و دست گردیدم
گل مراد [illegible] تا چیدم که بخشش جرم و خطای گناهکاران را به لطف و عفو
کن بحسین و اگذار ایشان را آنگاه عرض کرد که ای کریم بنده نواز تو سزاوار

وانام بشبهای در از نگاه در دامان عزت کاه در آغوش نازش پرورش داده‌
حسین بمنزلهٔ چشم امید بکار بسته‌ام با اسبابان که بدوم ببوسه‌های و از ...
پرورشش ... حسین را جگر بهانه ... می‌کشتم ... ناز و غمهای ... بی نیاز
انطفه ... از هر آنچه ... شدند بشنوکه ای پدر بزرگوار هیچ با او دین بقتل فرزند خود دوا
میشود که منهم راضی باشم حضرت رسول فرمود ای فرزند راضی میشوی
که امت مرا در عرصات قیامت عذاب کنند و در ... و نامه‌ای شفاعت
نداشته باشم حضرت زهرا عرض کرد که ای پدر بزرگوار چون مرضی مبارک ... حسین
است و نجات امت بر شهادت حسین موقوف است حسین ... فدای
امت کنم و نامه پدر بزرگوار داد حضرت جبهه نورانی او را بوسید جبرئیل
نیز خبر رسانید که برادرش نیز حسن مجتبی باید که ... کنند و در این معنا ...
چون حضرت امام حسن ع را مضمون نامه مطلع کردند بسیار گریست و بر قدم
جد بزرگوار افتاد و عرض کرد که یا جدا ... من حسین را ... از هم
ز علو عالیین ... و عاشق مرا بسازد و بقربان حسین ... میان من
... بنیای من است ... شوم قربان او ... تمنای من است ... حضرت رسالت
پناه بسیار گریست و دین المعصوم را بوسید و فرمود ... مهر داد
با جان برابر خود حسین بزرگ ... شهید خواهی شد حضرت امام حسن ... شنیدن
این بشارت تبسمی فرموده انگاه آن ... گوشه ... بقربان نامه ...

کرد که یا رسول الله رضای خاتون قیامت حضرت خیر النسا که مادر بلند اختر حسین
است نیز بشرط آنکه خاتم انبیا با دیده گریان فرمود ای برادر ای جبرئیل اعلام نمودی این سخن
فاطمه زهرا کاریست بسیار مشکل بچه زبان و کدام طاقت این خبر را بمادر حسین
رسانم جبرئیل با دیده گریان عرض کرد که از شافع سفید و سیاه خواهش آن بی بی را
چاره نیست و رسیدن حال شما را بحضور در رسیدن ضرور است پس خاتم انبیا و شهید
اوصیا بحجره حضرت خیر النسا آمدند حضرت رسالت پناه را گریه در گلو بند شده بود
با گریه آنحضرت حضرت امیر المؤمنین نیز گریان بود فاطمه زهرا هم باستقبال برخواسته
لاکن چون آن پدر بزرگوار را گریان دید رنگ از چهره مبارکش پرید عرض کرد که ای
پدر بزرگوار خدا برگزیده مبارکت را نگریاند چرا گریه میکنی حضرت رسالت پناه
فرموده ای فاطمه ای فرزند امروز پدر و شوهر تو بامید حاجت بزرگی بخانه تو آمده اند
استدعا آنکه بی مقصود برنگردند حضرت فاطمه زهرا عرض کرد که ای پدر بزرگوار
حاشا آیا درین عرض مدت امری که خلاف رضای شما باشد از فاطمه صادر شده
باشد امیدوارم که چون همیشه تابع فرمان بوده ام امروز نیز فرمان بردار باشم
آن کدام حاجت است که از رسول خدا و علی مرتضی بر من باید و از فاطمه زهرا چه حاجت
رسالت پناه حکایت امت و حسین را فدای امت نمودن و جبرئیل و نامه آوردن
را بیان فرموده و آن نامه را بدست فاطمه داد چون آن مضمون نامه مطلع گردیده بود
آنچنان پریشیده زار زار میگریست و میفرمود ای پدر بزرگوار من حسین را بمرگ

آهی از جگر کشید و سر بزانوی تفکر نهاده و چون ابر بهاری باختیار گریستن آغاز نمود و فرمود

[illegible] در این معامله فرمان بر قضایم یعنی هر چه از دست قضا می شود

رضایم [illegible] راضی شدم که حسین را کشته باشند رضا شدم که برادر و دختر و خواهرانم اسیر

رضا شدم که حسین را ببرند سر در شام رضا شدم که دختر و خواهرش مجلس عام

ببرند الا آنکه مرا امت از سفید و سیاه بروز حشر بخشیده باشند بر سر شفاعت گناه پس فرمود

ای جبرئیل گواه باش نجات امت را بر ممات حسین برگزیدم و همین مضمون را بر نامه

عنایت الهی مهر خود مزین کردم آنگاه مهری از تسلیم و رضا بر فرمان قضا زده به

جبرئیل داد حضرت روح الامین عرض کرد که ای محبوب حضرت رب العالمین باید که

وصی تو امیر المؤمنین نیز راضی باشد و بر این کاغذ مهر کند در این گفتگو بودند که مخدوم زهرا

همدم خیر الوری در رسید و سبب گریه و ملال پرسید حضرت خاتم انبیا فرمود که حکمی

رسیده اینک برادرم جبرئیل فرمانی از رب العزت آورده و میفرماید که نجات امت

رسول الثقلین را منوط بودن بکشتن و سر دادن حسین و بدون رضای شما صورت نمیگیرد

من با دل پر حسرت حسین را فدای امت نموده ام و بر فرمان قضا مهر رضا زده ام اکنون

نوبت شماست آه آه چون علی مرتضی این فرمان قضا را شنید آهی از جگر کشید

و خون از دیده حسرت بارید و عرض نمود [illegible] فرزندم [illegible]

ای من و صد چون من بر تیغ قهر [illegible] نثار آنگاه با دیده اشکبار مهر [illegible] بر فرمان

[illegible] خود زده و نامه را بوسیده بر چشم مالیده [illegible] جبرئیل داد [illegible]

و نزول رحمت الهی امیدوار گردانید پس ای عزیزان بشارت باد صاحبدلان را که
دیده و دوستی خاص سبیل آل عبا ثابت قدم باشد [illegible] ای خوشا حال عزاداران شهید
کربلا از اشک ریز چنان نثار خاص سبیل آل عبا ای خوشا حال [illegible] عالمین
مالک تسنیم و کوثر شافع روز جزا است که چون از دیده رون دست [illegible]
در قیامت بر لوای محشر می نازد و خطا [illegible]
[illegible]

منبع سازان دیار عزاداری و منبر طرازان تعلیم سوگواری شرح طلوع آفتاب
رقم نوالش شفاعت ثقلین رحمت الله علی الخلق حضرت اباعبدالله الحسین را چنین
می نگارند که روزی عنوان صحیفه کائنات و خاتم هدایت طوبان موجودات از
درگاه قاضی الحاجات بگریه و زاری آمرزش امت خود را مسئلت می نمود ناگاه
حضرت درگاه احدیت رب جلیل حضرت جبرئیل نازل شد با بالهای خود برگشوده
و صدای بلند میکرد تربت مطهر حضرت سید الشهدا را با خود داشت با این
بوی مشک از و ساطع بود که هیچ مشام عطری باین خوشبوئی ندیده و نشنیده
بود عرض کرد یا رسول الله حضرت پروردگار تبارک و تعالی شانه ترا سلام میرساند
فرماید آنگاه نامه بدست حضرت داده در آن نوشته بود که اجابت این دعا
و شفاعت امت تو موقوف است بر شهادت حضرت امام حسین با بدر [illegible]
یا حبیبی این نامه را هر کس حضرت از مطالعه آن نامه غم والم اکثر با هایهای شعله امیر
از جگر

امیدوار مغفرت [illegible] ام لکن [illegible] تا کی [illegible] آخر نفس [illegible]

بایم چون آینه [illegible] و بتعب بخدمم او را [illegible] آمرزش بسپردم بعنایت آن دو

[illegible] رسیدم [illegible] اسلامیان را بکوش جان

کشیدم [illegible] کرده ام [illegible] نمیدوارم که مرا عفو کنی حضرت خاتم انبیا [illegible]

و عرض نمود ای صالح خوشنود مسلمانی رعایت تو بر ما لازم است ترا عفو کردم و از تقصیر

تو درگذشتم لاکن حسنین برگزیدگان خدا اند و گوشوارهای عرش کبریا

[illegible] خدا تعالی ترا نبخشد به زبانها سوده کردند [illegible]

بهر زبان تو [illegible] در این معامله سودی [illegible] جرمها که میکنی [illegible]

باشد حسین چه باک ترا ای صالح گریبان برگشاده یا حسین حسین گو یا سر صحرا نهاده

عذرخواه گناه از درگاه او بوسیله نام حسین [illegible]

حسین [illegible] ریخته بر خاک از گلوی حسین حسین شفیع من است [illegible]

با بروی حسین [illegible] و چنان بعجز و تضرع و زاری نالید که [illegible]

[illegible] بگریه آمدند [illegible] صالح [illegible]

[illegible] و در حال جبرئیل در رسید به سلام ملک علام رسانید و عرض کرد که یا رسول الله

جناب باری تعالی میفرماید که این [illegible] صالح را [illegible] توبه او قبول

کردم و نام او را در دفتر دوستان حضرت امام حسین ثبت [illegible]

را طلبیده او را مغفرت الهی [illegible] آفرین کرد [illegible]

انگاه سر و قدم در رشتن پای حضرت امیر المؤمنین گذاشت و بگریه و زاری بسیار [illegible]
و سر برنداشت حضرت اسد الله صالح را از زمین برداشت و از همه گناهان صالح
از حصه خود درگذشتم و ترا بعفو کردم لیکن حسین فرزندان با [illegible] بسبب [illegible]
از جمیع موجودات و دختر کائنات [illegible] معصوم را فرزندانت [illegible]
و محاطبات هر دو را انبیای رسول الله میخوانند اگر او ببخشد نجات صالح باید
از خدمت ابوتراب مرخص گشته با بستان عرش نشان صدر نشین ایوان قاب و
قوسین محمد مصطفی مشرف شده بعد از اداب زمین بوسی عرض نمود که ای شفیع
سیاه و سفید و ای حرمت بت پرستان نا امید مرا صالح یهودی میگویند لیکن بهدایت
معصوم امت و کلید گنج شفاعت گناه بخش ثقلین حضرت امام حسین از بیابان
ضلالت و گمراهی بوادی مقدس هدایت لطف الهی رسیده ام در حالتیکه از دین
بیگانه بودم حسین ترا تنها دیده او را در ربوده ام و ظلم بیحد بر او نمودم چون
مسلمان شدم حسین را شفیع آورده ام از امام حسن و حضرت خیر النسا و علی مرتضی
عذر خواه گناه شده مرا بمعصوم بخشیده اند یا شفیع المذنبین بخشش بخشش امید است
[illegible] یا مصطفی مرا برضای خدا ببخش بجان تو رسیده و بیم مرا ببخش
اینهم حسین تو است از جهل کفر جرم مرا نگاه سر آل عبا ببخش [illegible]
باخته [illegible] ز جهل من تقصیر من بحضرت خیر النسا نمیرس دارم یقین که [illegible]
جدا [illegible] اکنون مرا بحرمت و دست خدا ببخش ای کریم ابنا حسین [illegible]

او

بکلی عصیان تا این دم و لا لت ... تا این حالت چشم داشت شفاعت طرفی دارم ...
صالح با محاسن سفید ... جناب ... اجابت میکرد و حضرت ... میگفتی ...
... که ... بریده ... میکرد گناهی باز داشت محمد مصطفی ...
را ... کردم در کارخانه خود ... حرکت ناشایسته خود
... در ابتدای این عمل کافر بودم اکنون ... ببین ...
ای دختر رحمة العالمین ... در ... بتنا ده ام ... ببین ...
... خویش ببین تو عذر خواه گناهانم ...
امام حسین حضرت زهرا بسیار گریست ... صالح ...
حسین که من از عهد خود درگذشتم و ترا ... حسین فرزندان علی
ایند عذر ... از اسد الله بخواه صالح ... رسول ...
رسول الله و علی مرتضی در مدینه مراجعت فرمودند صالح ... خود
امام حسن را شفیع نموده بخدمت حیدر کرار ... یا علی
... یکی از جاکران حضرتت ... امید وار رحمت ام
... حسین من ... فاعل ...
از قصورم درگذر یا ابا الحسن ... حسین ... حضرت ...
یا علی ... دست ید الهیت ...
خیبر و فتح بدر و حنین است ... عقده از کار بسته ام بگشا ...

انبیا رسول عالمین پیشوای ثقلین خود شهید مشرقین جد السبطین که یکی منم ...
و دیگری که در خانهٔ تو پنهانست حسین سید شهدا شهید الشهدا آری صالح چرا التفات
نمی‌نمایی چرا داغ مفارقت بر او سر چشم ... بر جگر این بیچارگان ... می‌نهی صالح
ابر بهار گریست و بر گلشن عارض همیشه بهار امام حسن می‌گریست عرض کرد ای
نور دیدهٔ رسول خدا پیش از آنکه برادرت را به تو سپارم اول کلمهٔ شهادت را تلقین
فرما تا صدق و مرا از ظلمت کدهٔ کفر بدر آر تا طوق احکام اسلام برگردن نهم و چون بند
متعاود زبان تو شوم حضرت امام حسن کلمهٔ شهادت بر وی خواند صالح چون بنا
اسلام امده اندر روی اخلاص مسلمان شده بخانه رفت و دست حضرت امام حسین را
گرفت و با حضرت امام حسن سپرد و از زر سرخ و سفید طبقی پر در و گوشواره بر سرش نثار
کرد و بزبان عجز و نیاز میگفت ... و دو سپاسم تا بکشتن از شومی کردار خویش
شرمساری و زرم ... پنهان بی آزار خویش ... خاک نعلین شمارا می‌کشم بر چشم تر
اعتباری ... گوهر بار خویش پس صالح قدم حضرت امام حسین را بوسید
و روانه حضور حضرت ... کرد دید خاتون قیامت ... دیدن دو گلبن گلشن ...
چون غنچه مسرور شکفته و شاد ... گردید و برو صدا چون جان شیرین در بغل کشید
روی ... ایشان ... بوسید و از چگونگی حال او گرفتاری جگر گوشه خود حسین ...
که صالح ... با هفتاد تن از خویشان و برادران خود و پدر ... حضرت
امده او ... گریه و ناله و استغاثه بلند کردند و از ... اسلام می‌نمودند حضرت فاطمه را

عاصیان است بهشت ما در بلند اختر عبادات و مجمع خیرات و صفات و انت صدیقه کبری
بتول عذرا بضعه خدا دختر محمد مصطفی جفت علی مرتضی فاطمه زهرا صلوات الله علیها صالح را
از شکوکت گفتند تقیه کنند بیهای شکر با سرا با عزیزی در آمد و بی اختیار اشک از چشم
او جاری شد گفت ای جوان به تقریر عبارت هر شش را نعمتی نیکو کرده بودی با در بلند اختر
برادر است مهتر بزرگوارت کیست حضرت امام حسن فرمود ای صالح در توریه موسی
ایلیا و در انجیل عیسی انو شبیطا و در فرقان احمدی علی مرتضی اسد الله ید الله نایب
بیت الله سر الله خواجه ابوذر و قنبر قاسم نعیم و سقر مالک تسنیم و کوثر حاکم محکمه عدالت
محشر کننده در خیبر کشنده عمرو و عنتر دانا و سنفر صاحب تیغ و [illegible] شبیر و شبر ابوطالب
غالب کل غالب مرکز دایره مطالب غزا کننده به صفین نماز گذارنده قبلتین تا جدار
سوره هل اتی شهسوار میدان لافتی خطیب منبر سلونی صاحب مرتبه [illegible] ولی
از مومنان قدر مدرک امور قضا شهادت شد عقد او [illegible] امام معصوم
الطاهر [illegible] بنزلی و دلیل فاقله ابنا علی ولی صالح گفت ای مرد یک دیده اصحاب
بصیرت پدرت را در بستم جدت کیست حضرت فرمود ای صالح مکرر [illegible] شود [illegible]
و نقطه [illegible] بدان در کاه باش که جد بزرگوارم در نسبت [illegible] عصمت [illegible]
و [illegible] است لطف و نسیم از درخت عظمت و [illegible] اسماعیل [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] عرش الهی شفیع گناهان عاصیان از ماه تا ماهی [illegible]
نعلینش [illegible] عرش اعلا و [illegible] قاب قوسین او ادنی خاتم سلسله انبیا

چون قبول مستشفع نما گاه هاتفی از در پیدا شد بزبان الهی بسخن درآمد و گفت که
ای دُر یتیم محمد مصطفی و سرو چمن هواخواهان علی مرتضی ای پسر و دستگیر حضرت [illegible]
[illegible] بجز ده و در خانه خود پنهان کرده این گنج [illegible] و [illegible] این [illegible] را
از خزانه او طلب کن حضرت امام حسن [illegible] صالح [illegible] فرماید
[illegible] ای صالح از صدا در [illegible] خدا تیر جستن - و زنانهای حضرت خیر النساء [illegible]
[illegible] خدا چو شمشیر [illegible] سوی ذو الفقار از دست ذو الفقار شد لا فتا تیر [illegible]
ای صالح [illegible] با وزیرم گویم که یک آه سحری از حضرت [illegible]
در خواهند [illegible] زمین زنده نماند و پدر بزرگوارم گویم که [illegible]
[illegible] از زن [illegible] بجدم درخواست کنم که یک تیر
از جمیع اخلاص [illegible] بپیوندد و بهدف قاب و قوسین اندازد
و همه [illegible] آنها را چون رجوم شیاطین سوخته و هلاک سازد چون کار [illegible]
[illegible] صالح از گفتار در بار او حیران بماند [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] حضرت امام
[illegible] ای صالح [illegible] رسید و شهرت [illegible]
[illegible] اربعین [illegible] ناموس کبریای خدا [illegible]
[illegible] ای صالح تا دهم پاره جگر حضرت رسالت [illegible]
[illegible] از سبب [illegible] در قبال [illegible]

عاصیان

حضرت امام حسن از مفارقت برادر با جان برابر خود حسین گریبان تا دامن
چاک کرده چون ابر اشک سیلاب [illegible] در کوچه های مدینه روان کرده بود اگر صبا و صبا
پیغامی رسید چون نکهت سنبل گیسوی آن نازنین گلشن امامت پریشان حواس سراغ
آن غزال [illegible] حسین بطلبید و حرم را میگرفت و اگر از سنگی باد رخیتی [illegible] جاری میشد از
سیل اشک [illegible] خرام خیابان دیده زهرا می رسید و چون و دق هم رخت و خیال است برادر
طلب سوز از جهان شبیر نقش بر می آورد خیال آن امام [illegible] را در مقابل مردم دیده نگاه
بوده میفرمود [illegible] کجایی ای گل بهار گلشن جانم بیا که بی تو جهان را جهان
نمیدانم مرده است جدا از تو روزگار [illegible] بی تو [illegible] چشم اشکبار را فلک
حسین و حسن را از هم جدا نکند اگر زمانه جدا میکند خدا نکند تا رفته از مدینه برون
رفت و بر گرد نخلستان مدینه میگردید و اشک می بارید و میگفت ای برادر بجان
برابر ای حسین در کجایی چرا دیدار خود را بمن نمی نمایی جواب بده تا کجا روم و ترا از
کجا بجویم بجستجو از وحش و طیر صحرا رسید و سراغ برادر می پرسید و میگفت ای [illegible]
و طیر سلیمان [illegible] امامت [illegible] در سفر است و همای [illegible] بال اوج شهادت شد
پای تخت بلقیس [illegible] حضرت خیر النساء غایب است اگر سراغ او را دیده
بگوید مرغان هم نوا [illegible] شده بعرض رسانیدند که ای فرزند فاطمه باز
بهتر بدان و آگاه باش [illegible] همای اوج سعادت [illegible] است [illegible] چشم و طیور
[illegible] و [illegible] غزال حسین امامت بدام گشته است [illegible] نهایت [illegible]

دادرایش دولت آنکه به اسمی جمیع معجز یابن معصوم ظهور نمایند لاکن دو بار به ... بستر تیشش می ترسانید تا امام الثقلین مضطر شد و عرشش چون کشتی بی لنگر شد و لنگر عرشش چو رفته خاک نشین عرش افتاد و از کرسی به زمین را و به عجایب مقصود بود و داشت گریه میکرد و دلی سوده نداشت گرچه می شد ... لب به نفرین نمی گشود ... امام صبور در عالم مجبوری صبوری می کرد ... و هر دم آهی میکشید و اشک می بارید چون روز بانجام رسید حضرت خیرالنسا در تمام روز بی آرام و بیقرار بوده مرویست که بیقیاد و مرتبه یعقوب در اندوه فرزند از جمله خود بی بود چون دوران ایام سرور انبیا و علی مرتضی بغزا رفته بودند مدینه از احباب خالی بود و دو دستی دوران حوالی منظر می نمود آخر حضرت خیرالنسا با بالهای عرشش دو سپاره جگر خود حسن مجتبی را طلبید و در روی او را بوسید

نگه بچشم تر شکر ... حسین — ولی بخون جوانه مشتاق عکس روی حسین

نمود پاره چو گل جیب ... من — خطاب کرد بفرزند خود امام حسن

گرامی حسن فدای تو ... ماند — که ای صاحب خلق حسن چرا ... نمود

زمانه ... برتقت تو ... جان — بیاد ... او بسر بپریشان

بیاد کدام خدا ... چه خون و ... رفته ...

... کسی ... این ... شنیده ...

چو شمع میشوم آخر ز اشک افشانی — ... حسین ...

چون

مشغول ثنا علی نوآوران حسین ؛ صالحان کشور صلاح و نیکان بستان
صلاح چنین حکایت کنند که دیباچهٔ کتاب عین الحیات ممکنات و عنوان صحیفه
موجودات نقش نگین قدرت و خاتم انگشت نبوت شافع روز جزا محمد مصطفی
شمشیر لافتی و تاجدار سریر لو کشف الغطا علی مرتضی علیه و علی آله التحیة
والثنا خواجه حق بودند حضرت خیر النسا با حسنین در مدینه تنها بودند روزی
معصوم گهوارهٔ تسلیم و رضا یعنی مظلوم کربلا حضرت سید الشهدا علیه التحیة و الثنا
از خانه برآمد سیرکنان تا به نخلستان مدینه رسید چون آن گلبن حدیقهٔ گلشن
حضرت زهرا و ریحان مشکبوی روح سرور انبیا از تشنگی جمال فخر او ... رونق
رونق افزای ساحت گلشن و نخلستان گردید یکی از اهل قوم یهود در آن حوالی
بود که او را صالح میگفتند — درکنار سبزه جویی دید که بیشش ... انتها
... ماه و آفتاب از رشک رویش در حجاب ؛ باغ نخل از عکس رویش تجلی
زار بود چشمه سار نور بود آنچه بدیشان سیراب ؛ بیش تن نوش ...
در تبسم ... شکر ... انفاس عیسی بود چون نقش بر آب ؛ و ...
خطی چون ... ارغوان ؛ و ... کامران و در شهادت کامیاب
حال ... میکردم ... بر گلویش کرده خنجر ...
صالح چون آهوی ... سر ... دامن ...
ورد بوده ... نقطه مرکز ... را چون خط دایره در محیط کف خویش گرفته

ای کربلا حسین را مهمانی نمود این است — با آنکه میزبانی در کربلا چنین است

ذکر حسین و یاران نکرده هست سپاسم — زیرا که بخت خود را [illegible]

تا سوز سینه من معلوم [illegible] — این یادگار زینب تا کی عزا بگیرد

چون شمع نیم ماتم عمری گریستم من — گویا که شمع بودم با گریه زیستم من

از [illegible] حسینم [illegible] — این روزگار با من [illegible]

باید که زنده ماتم با خوار و زار باشم — بر آتش برهنه باید سوار باشم

[illegible]

یک صحبت جانانه در کرب و بلا دارد حسین

یک عمر بر شهید یک عالم عزا دارد حسین — گر عزاداری بکن در بزم ماتم [illegible]

مادری چون حضرت خیر النسا دارد حسین — اشک چشم گریه آلود عزاداران کم است

[illegible] گریه بر خود چشمها دارد حسین — تا بی [illegible] گریه خرابیست [illegible]

مجلس [illegible] ماتم سرا دارد حسین — [illegible] چون نرگس [illegible] روان

بهر یاران شفاعت بر خدا دارد حسین — ای عزیزان خون دل [illegible] اشک گلگون کنید

مرهم از اشک شما بر زخمها دارد حسین — [illegible] داد و [illegible]

جلوه‌ای [illegible] باوفا دارد حسین — [illegible] چون [illegible]

[illegible] جفا دارد حسین — [illegible] فریاد از غریبی بی یاری حسین

[illegible] عزاداری حسین — [illegible] چون خیمه زنگاری حسین

مرثیه

و از انجمن بیت الحرام الدین اباه و رزمه و هر یک از ینها مرغ ملکی بچشم در چهار زمین کربلا

خیمه و غلغله و آوازهای طبل شادی است و نور منور است که ارکان زمین و آسمانرا

... زینب خاتون ... شما ... پریشان در عقب خیمه آمده اند عباس و علی

اکبر که برادر و برادرزاده های به هر سعید گرامی برادر اکنون با ... فرا ... می آید با ای فلک

حقه ... بگشاید هر طرف سپه هر طرف ... بیعکر آمده آمده است : مالک

کون و مکان بیکس و بی یار چرا است : شافع روز جزا سر لحد ... کربلا بی کفن شود

کشته حسین بخنجر ما کرب و بلا است : لشکر کوفه و شام است ز اندازه برون : دنیا

باد و شه تشنه لب و لبها تشنه است : حضرت عباس در عقب خیمگاه ... لباس صدارا

بلند کرد و گفت ای خواهر ای زینب اینهمه لشکر کوفه و شام است که از برای کشتن

برادر تو حسین در کربلا می آیند عنقریب است که دست جفا بگشایند و ترا اسیر نمایند

زینب از استماع این کلمات جانگداز دختران پادشاه تشنه لب و حجاز را برده در خود

جمع نمود و چون عندلیبان پرشکسته در گلشن بیشه بهار کربلا با این نوحه جانسوز هم صدا

و هم آواز گشته گویا بزبان حال بر سبیل چنین میگفت نوحه

ای کربلا بلا کم از چاره ساز ... تو تا حشر کرده در غم مهمان ... تو

دشت ... یکسو مظلوم بی پناهی : مانند ... خاکت ... سیاهی است

این کربلا فراخت گویا که قتلگاه است جوشش و خروشش لشکر از ... شهید ...

... تنهای غریب ... و ... خود ... شنم

ابن ملعیم را از خوارج ده هزار کس بودند سردار [illegible] عثمان ابن [illegible] ازدی
بوده و حکم بن ابی عقبه رهبری ولد یا د ابن حوقس [illegible] ده هزار کس [illegible] دوم [illegible]
دیگر حبیب و سنا بات بودند و ده هزار کس لشکر و این بود [illegible] سعد ملعون [illegible]
سپاه بود و حفص سر [illegible] و هزار او بود و [illegible] ابو الحتوف [illegible]
لشکر او بود از شش کس بود و [illegible] ابن [illegible] کس بود و ابو [illegible] کرده
جلادیدان بود و شمر ملعون نقیب لشکر بود و سرکرده چهار هزار کس سوار بود و [illegible]
رکاب سرکرده ده هزار پیاده بود و شبث ابن ربعی سردار چهار هزار سوار بود و قیس
سرکرده ده هزار پیاده بود و [illegible] غلام عمر سعد ملعون سردار کل پیاده ها بود و [illegible]
ابن اشعث [illegible] بود و [illegible] ابن قیس احمصی سردار ده هزار پیاده [illegible]
قره ابن قیس [illegible] سردار [illegible] پیاده بود و ابجر ابن حوریه ملعون سردار [illegible]
بود و حکم ابن طفیل سردار چهار هزار سوار بود و عامر ابن طفیل سردار ده هزار سوار
بود و حمران ابن مالک سردار هزار سوار بود و سنان ابن انس سردار لشکر [illegible]
بود و ابو [illegible] شمر [illegible] بود و [illegible] ابن [illegible] و شبث ابن [illegible]
بودند و خولی ابن یزید علمدار بود و حرمله ابن کاهل علمدار پیاده گان بود و [illegible]
مره [illegible] و زید ابن [illegible] بودند و [illegible] الاجر [illegible] ابن مالک [illegible]
[illegible] بودند ابن حوشب ملعون سردار [illegible] بود و محمد ابن اشعث [illegible]
لشکر بود و قیس [illegible] سردار [illegible] پیاده بود و لعنت الله علیهم اجمعین

خبر انشاء تجاوز و منجر می‌شود به منافی ضبط او مختلف و بعضی از تواریخ بر شش هزار و
بیست و دو هزار نفر بودند که از حرب مامور شدند و متعاقب می آمدند اگر چه
در این خبر تعیین بعضی بیان شده لیکن بیان کردن اولی است لشکر شقاوت اثر سی هزار
سوار بودند و چهل و دو هزار پیاده بودند امیر ایشان سوای شمر ملعون شبث و یزید
ابن رکاب [illegible] و ضحاک ابن قیس و سعد ابن عبدالله [illegible] عمرو ابن
و قیس ابن فاکه جنب [illegible] صاحب رایت ضلالت [illegible] و قیس ابن فاکه ابن
نوفل و اسد ابن مغیره بن عاص و سعد ابن [illegible] و اما تماشا [illegible] ابن
و [illegible] و [illegible] ایشان تخمینا هشت هزار نفر رسیده بودند از مردمان محلات [illegible]
و استادان اصناف با ایشان بودند و اهل حرفه مثل نجار و حداد و کفشدوز
[illegible] و خباز بودند که کدخدایان محلات کوفه از ترس [illegible] کنده و [illegible]
[illegible] و سوق [illegible] و سوق البزازین اشعث [illegible] و [illegible]
[illegible] و یزید ابن [illegible] و [illegible] ابن [illegible] و قیس ابن [illegible] و ابو [illegible]
[illegible] بودند از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] هزار کس بودند سرکرده ایشان [illegible]
[illegible] و سعد ابن صبیح و [illegible] و [illegible] ابن [illegible]
[illegible] سعد ابن [illegible] سی هزار کس بودند [illegible]
ایشان [illegible] ابن [illegible] و [illegible] و قیس ابن [illegible]

و انوار ایشان خواهد بود و با کسانیکه از خاصه شیعیان ما باشند با این زمین جمعا

ایشانرا همه نوری شوند چون قیامت عظمی برپا شود ایزد این زمین آسمان یکپارچه را با تمام

و مرعاست بعد از تطهیر ملائکه برداشته در بهشت معلی که بالاتر از اعلی [illegible] ساکنین است

برند و در آن مقام گذارنده و همه نوری این زمین صحرای قیامت زمین و در آن بکربلا

زیارت و صبح بیع خوانده و نماز اینجا رفته روزی دیگر از جانب کوفه گردی برخواست

از میان گرد عمر ابن الحجاج با پنجهزار سوار نیزه دار با لشکر ابن سعد ملحق شد اندکی که گذشته

بود که بوعلی ابن ازرق دیگر از جانب کوفه ایشان را ده هزار سوار رسید بعد

ساعتی اورا طلبید شادیت لشکر بود و جفا بگذارد در ارکان دولت دختران خیر النسا اند

معلوم شد که سنان ابن انس و الداز تا با چهار سوار رسید با ابن سعد پیوسته ملحق

شد الحاصل ماه محرم الحرام تا بروز نهم عاشورا کربلا لشکر هجوم لشکر کوفه و شام چون

دریا [illegible] میشود و موج [illegible] میدم و ساعت بساعت از سپاه چون سیلاب بلا متصل

بیکدیگر فوج فوج می آمدند خیمه و رسول پناه و سراپرده عصمت و جلال آن امام بی پناه را چون

حلقه گرداب در میان گرفته بودند [illegible] شاه میانه [illegible] میشود [illegible]

[illegible] سروران لشکر میشود موج زن شد چنان [illegible] زمین [illegible]

[illegible] افلاک را لنگر میشود میهمانی را [illegible] میزبان از ظلم گشت و [illegible]

تشنه لب [illegible] بی یار و بی یاور میشود چون حسین در کربلا از تشنگی مدهوش شد

[illegible] و کوثر [illegible] میشود کونین را بود از یک برادر نام [illegible] حسین [illegible]

حوالتا

حضرت خیر الانام و فرزند امامت را احسان بدر بدر جور و جفا ... دنیا [illegible]

ایام [illegible] امام حسین ... تعیین کرده بجاه و جلال و عظمت و استقلال فرمان روا

لشکر بر سر ... زر و نخوت هوای ریاست ... و مهیای

خونریزی آل محمد ... سوار ... جرار کفر شعار ... مرصع

پوشش خیمه گاه ... که از ... ولی ... امام اخیار ... مالک رقاب

عبید الله ... عالم پناه ... سپاه ... شهادت و سلطان ...

شفاعت با ... تسلیم و رضا خاتم انگشت شهادت آل عبا حضرت سید الشهدا ...

جلال بر پا نمودند و هر یک از امرا ... جا بجا نمودند ... لشکر ... و ...

الرياحی ... با سپاه ابن سعد ملحق گردید چون امام اتقیا ... از ...

کوفه و شام از قوم بنی اسد مالکان زمین کربلا را طلبیده و چهار فرسنگ در چهار

جانب خیمه گاه ... زمین را خریده و زر داده ... مردم عوض ...

زمین و آسمان را امام زمان مالک است و ... با این زمین را ... امام را

و از ... ای ... تو مالک جان و مال و فرزند و عیال ... بر زمین

... حضرت بسیار ... و فرمود ... مغفرت ...

... در زمین ... مدفون ... یقین است که در این زمین ... گشته

... با برادران و فرزندان و اصحاب و تا قیامت تربت شهیدان ...

... چون بیت المقدس ... مطاف ملائکه ... و طبقات ...

انچه معصوم باشد و اثر دو درین مردم را کافی است نصایح خارا شکاف تا و جبا
می پندارند تا با تیغهای تیز خون حسین را بریزند دست برنمیدارند [illegible] پدر چندیکه
برادر کوچکم راست میگوید لیکن مشکل است با سروران [illegible] ما را [illegible] عاقبت [illegible]
و دیده در شان و شوکت و عزت [illegible] کار است [illegible] اندیشه کن از عاقبت کار چه
گویی که خون مسلمان خوردن از چه شمشیر کجا رفت و کی آمد [illegible] زنده میشه
اینها همه صورت است برو کار بعمل گیر او نیز [illegible] و عقده های خواهرشان هموار
را گذاشتن و چشم بزرگوار منبری اشکهای زاهدان عاقبت اندیش گماشته میشود
[illegible] مان سپاهی نیست [illegible] گفتم کافی است ابن سعد برخواسته و خنده زنان
گفت ای فرزند اگر چه حق با برادر کوچک تست لیکن سخن تو بزرگ است و مجلس
این دنیا و نافرجام رفته قبول سرداری لشکر نموده خلعت پوشید و بدلدک و دیده
با [illegible] سوار جرار متوجه حرب فرزند سید ابرار و جگر گوشه حیدر کرار یعنی امام همام حضرت
ابا عبدالله الحسین ع گردید [illegible] از کوفه بکربلا چون شد جمع سپاه بگشود و فلک چشم
زانجم نگاه میگفت چو دید حسین را تنها لا حول ولا قوة الا بالله
زینب چو سپاه کوفه و شام بدید صد دشنه زناخن بجگر [illegible] گریست میگفت
حسین [illegible] بدرگ زینب زینب [illegible] مرگ حسین خواهد دید [illegible] حیدر
[illegible] منقیر [illegible] حسرت [illegible] کربلا [illegible] لشکر و شام و کوفه [illegible]
[illegible] کربلای معلا [illegible] قدم [illegible] ابن سعد مردود و ناجنود [illegible] مسعود [illegible]

شاهوار و در آمدند عبارت از اینهاست جمع نمودند و بغیر رزق مقرری نخوردند و آنچه
سبب خشنودی بوده است و گاه گشتید آنها شنیده برای دشمنان چگاه بکنار نشسته ای پدر
چو [illegible] عمر فانی [illegible] ایام کمهلت [illegible] ای زندگانی است با ماندگان سرای جاودانی خصمی
و [illegible] شدن سزاوار نیست ای پدر آخر برای دو روزه عیش گذران کمالست به تعصب
دشمنی کردن با رحمة للعالمین و امیر المؤمنین [illegible] است خیر النساء که پاره جگر محمد مصطفاست
و ذوی العقول و اهل انصاف [illegible] زشت باید [illegible] مکن ز جهل ابد [illegible] خویشتن را با آل
برای مال مکن قصد خون خاص آل [illegible] مکن که خصم تو باشند جمله در دارین محمد و علی و
فاطمه حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین دنیا همه حال گذشته و خواهد گذشت این
سعد چون این موعظه حسنه را شنید رو به پسر بزرگ کرده گفت که ای حفص ای
فرزند تو درین باب چه میگویی پسر گفت آنچه برادرم گفت راستی همین است و شبهه
ندارد و لیکن مخالف بودن با ابن زیاد بر نیاید با وجود چندین فرمان [illegible] با او نیز [illegible]
از شوربختی است بجای [illegible] که مردم کوفه را [illegible] از [illegible] قانون بکرد چند [illegible] لشکر بزرگ
و بجنگ میرسانند و از اعیان را [illegible] لشکر شام منبر و کبیر را [illegible] میرسانند اگر کسی اراده
[illegible] نماید و بکجا تواند زیرا که از حدود خراسان تا اصفهان و عراق
عجم و عرب را در قبضه اقتدار دارد و بزرگان در مخاطبه اش [illegible] مکن و [illegible]
[illegible] شدی و [illegible] نامه میدارد با هیچ وجه مخالفان او را [illegible] نمی بیند [illegible]
[illegible] است که بزرگ [illegible] عراق عرب [illegible]

پیغمبر که بعد از رحلت مولی‌اش تا این اهانت بشود خود را زنده ... بگریه آمد

تا امروز فقط او را آرام کنی تا بعد یکسر تا ... شوند ... این را شنید ... با جوان

تصنیف تمام جرح خون جگر خورده خاموش نشستند ابن سعد از آتش درون و ...

و لیکن چون سعد را فروغ حب و گفت ای امیر ... را میسر کن که مشهد ... امام

علی الصباح ملک ری را بکسی که خواهی ... ابن زیاد قبول ... و هر دو

پسران خود را خواست ابن سعد هر دو را دو پسر بود اول پسر کوچک را طلبید و نزد خود

نشاند و گفت ... شنیدی با تو مشورت میکنم در این خصوص تو چه میگویی اختیار

را واگذار میکنم ... دست بدهم یا ... از دنیا بردارم چون پسر کوچک

ابن سعد این شور را شنید آهی کشید و اشکی چون ابر بهار بارید و در جواب گفت

ای دنیا طلب حسین و جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و مادر بلند اختر و برادر ...

... را صلوات الله علیهم اجمعین تو خوب می‌شناسی ... عهد تو بود

اندر اصحاب کسا ... آل عبا همین حسین باشد کجا ... بده که قاتل ...

خواهد چه نصیب یافت از عدل خدا ای پدر یقین باید دانست که ...

... آسمان خدا است ... در این بلا رو بخدا باید کرد ...

... باید کرد ای پدر هستی حباب دریای وجود است و نقوش ... عالم

چون ... همین بود ... بی بود است بسیاری از ملوک و سلاطین که ...

... بودند و هر یکش ... اغنیا و مساکین ...

بن حجاج با لشکر [illegible] در پیش [illegible] از سپاهیان عراقی و خاصه [illegible]

[illegible] و ده طبق زرین از زر نقد و جواهر پیش نهاد و ده شمشیر الماس [illegible]

[illegible] الماس [illegible] و ده غلام خورشید پیکر زرین کمر [illegible] لباس

و ده دست خلعت [illegible] و [illegible] بر سر [illegible] فرمان ایالت ری

در دست [illegible] داشت [illegible] گفت که ای سرداران [illegible]

از [illegible] شعله کشیده که [illegible] شنیده و فتنه برخاسته که جز به [illegible] زر

و جواهر تسکین نبیند این قلیل بضاعتی که در میان است از آن انعامی است که در محفل

آمده هر کسی که مقابله حسین ابن علی را اختیار کند بهای از او است لیکن چون ابن

سعد را بیشتر وعده ایالت ری داده ام او بیشتر از دیگران سزاوارتر است اگر قبول کند لاجرم

[illegible] زر بریز پنجه شیر است ای کامل عیار هر که نخواهد بگو از پنجه شیر [illegible]

که دل [illegible] باش بی زبان و [illegible] بگوش ورنه با ناخوش حسرت کردن [illegible]

نجات [illegible] چون ابن سعد [illegible] این معامله را دید و گفتار ابن زیاد مردود را شنید آهی

[illegible] حسرت [illegible] کشید و عرض کرد که ای امیر وعده ایالت ری بمن داده [illegible]

چه [illegible] ابن زیاد بد نهاد گفت که مقاتله حسین ابن علی وعده را [illegible]

ای ابن سعد [illegible] ملک ری خواهی تو [illegible] بگوش [illegible]

[illegible] خون حسینی [illegible]

[illegible] ملک ری [illegible]

[illegible] شقیاوه که [illegible] [illegible] [illegible] شود

یکه تازان میدان پر آشوب سوگواری و گرم بازان معرکه پاکبازی جلوه
اموزان علم غم پرچم ناله بر سپاه شفق گشایند زینت حضرت [illegible]
تشیح سربازی شناوران ورطه شهادت و یکه تازی دلاوران معرکه جلادت
را چنین می‌نگارند که چون ابن زیاد بد نهاد اخبار گرفتاری هلاکت بلند [illegible]
اوج افتخار [illegible] طایر فرخ بال گلشن شهادت حضرت سید الشهدا را بدام محبت و
بلا در زمین [illegible] کرب و بلا شنید سراپا در بارکوفه میشومه را شنید [illegible]
دید [illegible] مال کامیاب دارستان [illegible] و [illegible] بیشتر از لشکریان جرار
خونخوار [illegible] را از سرای [illegible] تهدید [illegible] کوفیان طلبیده بود و سران و سروران
کوفی و شامی [illegible] که جان نثاران آل سفیان و آل مروان بودند بداد و دهش
زر و سیم و بخشش خلعتهای گرانمایه باکیوان هم پایه می نمود و فکر بود که
زمان مقابله و مقاتله و سرداری و سپه سالاری لشکریان شام را و کیفیت
که هند و فرمان امارت لشکر را به کدام [illegible] آورده که هیچ [illegible] دیده [illegible]
مقابله و مقاتله جگرگوشه خاتم انبیا را اختیار کند مگر ابن سعد [illegible] روز
قبل از این در تلاش حکومت ری بود بلکه فرمان ایالت [illegible] بنام او [illegible] نموده
[illegible] رسیده خورم و خندان ابن زیاد ایشان را طلبیده در مجلسی که
و سرداران کوفه و شام جمع بودند چون [illegible] است که ابن سعد از برای [illegible]

از [illegible]

نالش ازو بر نتافته اند [illegible] چون گاهی از اولاد آن بزرگوار شهید کسی باین
جزیره که در کنار بحر محیط واقع است رسیده امروز این سید را دیده خون دل سینه‌ام
بجوش آمد بعد از شنیدن نام حسین در خروش این سخنان گفته چندان گریست
که مدهوش شد چون بهوش آمد تجار و ناخدا را بر نیل مقصود رغبت داده آن
سید را از بهای و نبهای نیاز گردانیدند و لباس [illegible] امداد بشرکت گرفت [illegible] اهل
دو دستان بیگانگان دین چنین با اینکه [illegible] باشند بر چنین اند [illegible]
که از دود آه آب چشم در مصیبت آن چشم چراغ امامت و شمع شبستان فروز
خاطر حضرت رسالت بخاک ورزید [illegible] فیض از این مجلس فیض آثار بهر [illegible]
اشک باید ریخت بر گلگون سوار کربلا ؛ هم خزان کربلا و هم بهار کربلا ؛ آنکه
چون در کربلا افتاد از زین بر زمین ؛ جوش زد از هر جانبی رحمت [illegible] کربلا
کربلا را تا شهید کربلا مدفن نمود ؛ یک سپهر از عرش افزود اعتبار کربلا ؛
از گناه خطا خواهد گذشت در روز حشر ؛ آنکه زین مشد ازو تا حشر کار کربلا ؛ و صاحب
کتاب محیط انوار که ذکر شهید کربلاست این احوال را بعبارت مختصر بیان
نموده [illegible] تمام [illegible] دارنده [illegible] دریای بشکر [illegible] شام [illegible]
جمعیت ابن سعد نافرجام است [illegible] کشتن [illegible]
[illegible] در آن خط ناک [illegible]
[illegible] زد و [illegible] ابن [illegible] بشکر

مت بروی اندکی تامل کن که از قوم و قبیله و متعلقان خود کسی جمع کنم و ده
بر رکاب مبارک با آن دشت از برای جهاد و دشمنان شرمنده شوند بشنوم گریه‌ها
از رو دیدت بیاید بقرینها حضرت فرمود ای قیس ... بزنم نیست بجز از
دوستان چون شمع میکاهیم پس از مرگ علی اکبر جهانرا بسر نمی‌خواهیم پس
یاران جانی زندگانی را نمی‌دانیم بر ما رفته اند از همرهان من نیز همراهیم
ای قیس از ناوک پرداز سراپای را بهمن بر بدله رده خبری از جانم باقی
نیست انتظار فیض شهادت را میکشم با چند بزرگوارم وعده دارم که عاشقان
خود را بفدای اجتماعان که گناهکاران مسرور بکنم تا در روز محشر از روی شفاعت
وابسته باشم من از کربلا بطی الارض آمده ام و بطی الارض بر میگردم اگر میخواهی
ثواب شهادت امروز برسی همیشه مرا یاد کن و بر مصیبت من گریه کن در سالی
دو دفعه شور ابزم ماتم و تعزیه داری مرا مادام الحیوة تازه کن و بدایره اسلام
مشرف شو تا از ما باشی این کلمات را گفته از نظر غایب شد بعد از ساعتی آواز
غلغله جنبان و ناله گو بیان و زلزله زمین و زمان و آواز یا حسین یا حسین از احمد و شعار
بلند شد نقاب منکشف گردید و ماهتاب منخسف دریا بمن ... معلوم شد که
آن بزرگوار بشهادت رسیده بود قیس با متعلقان و اقربا و خویشان مسلمان
مادام الحیوة ماتمدار بود و اولاد خود را بتعزیه داری وصیت نمود و یکی
از اولاد قیس ... ام هفت واسطه بآن بزرگوار از فرزندانم هر چند بیاسم ... فرزندم

سازنه برای بحرتی از جهان آسمان [illegible] می‌فرستادم بر فلک چون علی اکبر بکیف حالیا
من مانده‌ام تشنه و دشمنی بسی نیز از هر بیداد اند بهر کشتنم یک یک . اکنون بسمن
[illegible] زمانم [illegible] جهان و جهانیان جمعی از امتان عاصی جد بزرگوارم از برای
طلب ریاست هفتاد و دو تن از برادران و فرزندان و اصحاب مرا بخواری و
زاری [illegible] بلا گویند [illegible] شهادت رسانیدند
نوبت بمن رسیده زنان و دختران و خواهران [illegible] که دختران
[illegible] ناموس کبریائی خداییند و برادر شیر و دیا در میان لشکر کفار تنها
بگذاشته نعش پاره پاره فرزندان و برادران و اصحاب را بر یک گوشه میدان
جمع نموده‌ام از برای اتمام حجت هر چند استغاثه کردم کسی از دشمنان بغیر از تیر و
پیکان جوابی بمن نداد و آب فرات را که سگ و خوک و دد و دام از وی
می‌نوشند بر من و عترت من حرام کرده‌اند و در وقت شهادت بمن رسیده
در میان معرکه بودم و در راه خنجر و نیزه و شمشیر و تیر در معرکه [illegible] سینه
خود را سپر می‌نمودم در عین جهاد آواز استغاثه تو بگوش من رسید دست
از جهاد کشیده [illegible] بجهت نجات تو حاضر شدم لله الحمد بر وقت رسیدم الکنون
خدا حافظ و ناصر باد میروم که وقت شهادت میگذرد فیس از استماع این سخن
[illegible] چندان گریست که وحش و طیر را بگریه در آورد عنان [illegible] را گرفته
گفت [illegible] سینه و سرور [illegible] که در میان [illegible] پرستان

دیگر ای کافر چون تو معصوم لب با ما مقاتله چه کیستی و از کجایی بی ملاحظه دین یعنی [illegible]

ختم المرسلین با جمیع پیغمبران پیشینیان ایمان آن است بلکه با تو ایمنند مسلمانان و الذین هم [illegible] کافرانه

یا مسلمان اگر کافر اند بجا است و گوید که کافر با احدی چنین کنند اگر مسلمان شود مسلم

میشود که در دین اسلام خللی تا حشر رسیده که کار اسلام بانجا کشیده این سوگ کرد

بی اختیار بگریست و فرمود که ای قسیس بدانکه از انبیا و اوصیا هر چند در زمان خود

بحکم خالق العباد متکفل امور عباد بوده اند تا آنکه نوبت به مسیح روح الله رسید و بعد از آن خاتم الانبیا

محمد مختار عالم را به نور ظهور خود رشک بر بام طور فرموده بعد از آن سید ابرار حیدر کرار که

جانشین و داماد ختم المرسلین بود از دشمنان دین دید و کشید آنچه دیده و بعد از او

امام حسن مجتبی پسر بزرگ امیرالمؤمنین بطلب ما را حکام مسکن نام او بود تحمل نمود و از جور

زهر جفا با جگر پاره پاره درگذشت امروز نوبت امامت بموجب حکم الهی بمن

رسیده بود و دشمنان با من مقاتله دارند امروز روز عاشورا و روز وعده شهادت

من است بگویم تا بدانی ... یکطرف من در ره جانان گرفته سر بکف ...

یکطرف دشمن بقصد جان من خنجر بکف ... می شوم من از برای جرم امت [illegible]

[illegible] تیغ بر قتل من دارند یک لشکر بکف ... [illegible]

[illegible] کشته شد ... چون حنا بسته خویش عمه و مادر بکف ... بر سر من حضرت

عباس نقد [illegible] تراب ... تا نشد بی سر [illegible] راه است بی لشکر بکف ... دامنم

چون اجل از [illegible] اگر دور گردد ... من کز [illegible] وقت رفتن دامن اکبر بکف ...

الراوی

بجانب یعقوب حالتی یوسف طلعتی چون نزول رحمت در کمال سرعت در رسید
... و چون سینه ... قیس برخواسته خود را بقدم میمنت لزوم مرکب آن
سوار افکنده و چهره بر زمین می مالید و همه میکرد و اشک از قبیل باران می بارید
آن سوار او را تسلی داده فرمود که برگرد بجز عون خود که آن شیر بیشه شجاعت افتاده
داخل ... قیس نگاه بجمال آینه ... باقدامهای مبارک آن
بزرگوار افتاد و دید که سر تا پای آن شهسوار عرصه امکان نشان ناوک و پیکان
و زخمدار خنجر و شمشیر و سنان است ... از آب باری پیکان و تیغ و تیر و خدنگ
بهار باغ تنش گل شکفته رنگارنگ چو گلبنی که دهد گل شکفته وقت سحر نهال
او گل زخم را داده بار آورده بسان مرغ که در آشیان برآرد پر ز زیر تیر نهان گشته بود
... و شکسته داشت ... پیشانی مبارک به تیر بریده بود ز سر تا بجبهه اش شمشیر
ز سر گذشته و از جان خویشتن سیری ... نداشت داشت برای جهاد و شمشیر می
قیس از مشاهده ... عالم را در نظر تیره و تار دید عنان مرکب ملک سیر آن
... و شوکت را گرفته بر حال آن بزرگوار چون ابر نوبهار زار زار
بگریست ... عنان در رکاب و دست و عنان آن فلک ... میداد
و آخر پرسید که ای مظلوم جان بخش و ای آفتاب فلک رخش چشم کور باد که ترا
باین حالت ببینم دامن گل واز ... دیده رخهای پیکر جان پرورت که از گلهای
رنگارنگ زخم رشک گلستان بهشت است ... جگر می چینم کدام ظالم از خدا برگردید

او نسبت متوجه است و هر دو عالم عالمیان میشود و دیگر ابرار رجوع به [illegible] بعد از نبوت

کار آنکه معصوم اجازت و هدایت کافه انام را لازم کرده شفا بید با امام زمان تا نبی آخر العهد

النجا برند چون آن قسیس بیچاره ازین مقدمه خبر نداشت قدم پی در آنکه سابر درگاه

خاتم الانبیا گذاشت و عرض کرد آبی برا شیر خدا مدد بیت و به هم باز و بی

به کار چون تو با شیر خدایی از کف شیرم برا عقده چون نگشود گفت [illegible]

حضرت مشکل گشا حل مشکل کن مرا یا ابو الحسن یا ایلیا عاجز و مضطر را با

دو چشم اشکبار گفت ای بانوی عصمت خانه بدور و کار ای نشسته از نظر چون

انیس اعظم در خفا روحه مشکل گشا هیچ حل مشکل کن مرا چون نماید مطلبش را

توبی راحت در مشام مجتبی اخوانده از دل کای امام ابن امام ای شهید بیوده

الماس به زهر اشقیا تلخ کام شربت لطف عنایت کن مرا هاتفی آواز داد کش

کای بحر سیر مبتلا از چه روی دل نمی آری بسوی کربلا صاحب عصر است امروز آن

امام لیب پناه از حسین ابن علی این درد را درمان بخواه چون لب عطشان [illegible] یا

گفت ای رهنمای انس و جان ای به زیر تیغ دشمن کرده یاد دوستان ای نبی

بیمار کش آغوش ختم المرسلین گوشوار عرش فرزند امیر المؤمنین [illegible]

روز عاشورا شهید ابن الشهید در شفاعت روز محشر گنج رحمت را کلید [illegible]

شیر مهرا ای نخبه شیر خدا درمان از جان شیرم بحق مصطفی ما کام ده [illegible]

دشت سواری [illegible] مقداری برق رفتاری ادم صفوتی خلیل [illegible]

الغرض هرگز هوشیاری رحمت پرور و کارساز ما جزم در نظر منتظر اعتقاد و از بهر نسخه
پیش گرو هستی و نفس انبیا آورده و گفت که گاهی گلستان نبوت را از نخل دیگر
دیگر حاجات من بید به تعریف بودن با کلید در علاج سن مداوای شیعیان با اثر عباره
کارم گشایی از انبیای محترم عقده گشایند و از کارم بحق و افکار حق و در بشت
مسیح یکسان به تصریح اثر از احادیث و اخبار دیده و شنیده بود که در شدائد و
مهالک انبیای کرام و اولیای عظام را شفیع آوردن مثال خانه بیدکلاه حاجی
الحاجات مقرون با اجابت است این بود که از حضرت الوالعزیز آدم صفی الله
تا عیسی ابن مریم یکیک را نام برده ایشان میطلبید چون چاره ندید دل بمردن
نهاده و از حیات مایوس گردید لاکن در کتب سلف از اوصاف خاتم انبیا و
سر حلقه سلسله اصفیا وصی او فضل از علی مرتضی و بتول عذرا و دو سبط ابنه
عقلان و ائمه هدی را بالغرب واختام مندرج یافت فی الحال رسوخ چو در دل او
راه یافته و در آن وقت که شیر اجل با او دست و بغل بوده و از انبیا عقده کارش
نگشود و نتوانست محمد مختار و حیدر کرار و ائمه اطهار صلوات الله الملک الجبار را
شفیع آورده از جدا استکشف نمود که گرهی از کارش بگشاید لاکن حکیم علی الاطلاق
در عهد نبی و زمانی که الموجود فالیض الجود نبی یا امامی مقرر داشته و امور کافه
انام را بدست قدرت اختیار آن معصوم گذاشته ملک امور و فات ممکنات مجهول معصوم
با آن عهد مسبب لکن اگر در عهدی چند نبی یا امام موعود باشند بعهد آن زمان کرامت

بزرگ و کوچک قوم را اندرون آنکه مصحف جمالش دیدار پر نور و از لمعات [illegible]

بشریت اشتیاقش خاطر ما مسرور [illegible] از خجلت [illegible] ادای [illegible] تقصیر ان [illegible]

را پرداشته بتقاضای حاجت از میان قوم برآمد خستگی و [illegible] دیگری بود [illegible]

شرم و حیا که [illegible] در [illegible] اوقات از [illegible] آخر [illegible] میان قوم بدور

افتاد و در عقب درختی [illegible] با خاطر شکسته [illegible] بتقاضی حاجت نشست

ناگاه شیری تیز چنگال بکمال عظمت و جلال از بیشه برآمد و ان وحید [illegible]

و بر سینه او سوار شد باقتضای عجز بشری دست از همه جا کوتاه و لرزه بر اندام و

دل در طپش و عالم در نظرش سیاه خلایق را احوال متغیر شده و لکن چون چاره [illegible]

بغیر از تمنای حاجت بدرگاه قاضی الحاجات کاری نداشتند دلها از ناله چون [illegible]

آواز های های و افسوس بکاخ سما میرسید آن فقیر مضطر و آن جان گداخته [illegible]

در زیر چنگال آن غضنفر سلسله علیه [illegible] را از غلغله عجز و الحاح و توسل بر [illegible]

[illegible] امتثال حضرت ابو البشر آدم صفی الله [illegible]

عرض نمود و سماوات را از [illegible] خلقت تاج کرمنا [illegible]

ای [illegible] ای خدا [illegible] خواند در اقلیم امکان پادشاه [illegible]

بحق داد کرده [illegible] گفت با چشم پر آب [illegible]

حل مشکل کن مرا [illegible] ای دریای فیض [illegible]

[illegible] خواند ابراهیم را [illegible] خلعت نور رحمت [illegible]

ضعیف باز فرزندان کرام حضرت خورشید آسمان و زمین نمودند شه تعیین برونده و کنار تقلید
حسین نهاده و منت برزمره اهل اسلام واجب است چون صاحبان قلعه
حصار اینجا [illegible] از آنجا و تجار شنیدند تحفه عزت فرود آمده و سر را بر زمین نهاده و در
قدمهای این سید جلیل افتادند هر چند این ضعیف کرسی نشستن کرد نه گریه و زاری زیاده می شد
جمعی بدولت سید افتاده عجز و انکسار زیاده می نمودند [illegible] توسلی سید را خدا و تجار شنیده
بکجای جوانان کریم و ای صاحب اخلاق عظیم چنانچه شده که تا این سید با الطاف عمیم
و انکسار زیاده پیش آمده دل اختیار کرده منکسر [illegible] شنیده و کیفیت [illegible] بعد از فراغت
از طعام سرگذشتی در میان می آرم قربان حسین کنم او جان من است
چون کعبه حسین قبله ایمان من است هم داغ دل من است هم مرهم دل هم درد دل
من است و درمان من است بعد از فراغ از طعام بنشست گفت ای مهمانان نورسیده
بسلسله ما از نصارای فرنگ میگویند چندین سال یکی از اجداد کرام ما که قسیس کلیسای
ملت عیسائیان بود همواره عمر را صرف تحصیل علوم بمرتبه می نمود و قوم نصاری
هر گره که بدست ایشان عقده کتابیش حل نشود اصلا فرنگ را
بزرگ ... کشایش او بتوجه ضمیر منیرش محول کرده و زاهدترین قوم عبادت
... بعد از عیسی ... از حواریان تا وی رسیده روزی عید
از عیدهای بزرگ نصاری بقاعده ... در صحرای مصلا از برای عبادت
عید با ... سلاطین و سیاه و سفید و احرار و عبید بقانون ... بر آمده بودند

231
230

کردم تا مردم عالم را سیر [illegible] مطلب چنانکه ناخدای کشتی بعد [illegible] ناخدا [illegible]

حاکم میگویند ناخدا و بنده خانه ذخارتی بکمال [illegible] است [illegible]

بسر دارانشان همراهی کرده بر بنیم کشتی با کمال عظمت و وقار [illegible] ناخدا و تجار [illegible]

دیگری را چندان قابلیت بر خود نمود و احوالات [illegible] کشور [illegible]

مولد و مسکن و را بده و منزل [illegible] سید [illegible] اصفهانی [illegible] می‌نشینند [illegible]

کشتی را که آثار صلاح و تقوی از جبین مبارکش نمایان بود و در لباس مستقل [illegible]

جلوه نمود چون کیسه [illegible] از مال دنیا خالی بود و لیکن به عزت و دولت همواره [illegible]

زیر دست [illegible] و را این کشتی می‌نشست اگرچه مرتبه‌اش عالی بود لاکن ناخدا و تجار

در خاطر داری [illegible] همواره بزرگواری او را منظور میداشتند چون صاحب [illegible]

در ضیافت‌ها نعمت‌های فراوان [illegible] چیده بودند ناخدا نعمت‌های لذیذ و میوه‌های [illegible]

برای آن بزرگوار که از مال دنیا بهره [illegible] تواضع می‌نمود صاحب خانه به سید که

این مرد بزرگوار کیست ناخدا گفت سید [illegible] کدام کس را گویند ناخدا گفت ما جماعت را مسلمانان میگویند [illegible]

بمار سیده خانم و را شرف آنیاست زوج دختر بلند اختر آن آفتاب [illegible] رسالت

علی [illegible] است که خاتم و سر حلقهٔ سلسلهٔ اولیای عظام است از آن زوج [illegible]

فرزند ارجمند بوجود آمده که هر دو را سید شباب جوانان [illegible]

جهان میگویند از آن دو معصوم یکی را امام حسن مجتبی و دیگری را حضرت [illegible]

کربلا میگویند این مرد بزرگوار که خدمت او مایه سعادت دارین [illegible]

٢٥٢٢

[illegible] گویند دوران تجارتی از شکیبایی جاری [illegible] مجاز اجبار [illegible]
[illegible] ناشکیبایی زمادم مستمعان شرح مصیبت [illegible]
[illegible] نشده [illegible] دامن بحر [illegible] چون موج [illegible] می‌دارد [illegible]
است که [illegible] مواخیدان تجارت موج نورد دریای مسافرت نموده بود
[illegible] کشتی از نجات بسبب وزیدن بادهای مخالف در تباهی افتاد و [illegible]
مواقف سرها برزمین مناجات رو بدرگاه قاضی الحاجات چون اشک دیده مستمندان
229 بخاک افتادند آب و نان [illegible] و ذخیره همگنان تمام شده قوت لایموت حاصل
229 نمیشد زیرا که در وسط دریای پرشور زمین از نظر [illegible] چون آسمان [illegible]
می نمود حباب وار در درون دریای خونخوار سفینه وجود خود را مشرف بر فنا دیدند
و چون بادبان زورق طوفان دیده و تلاطم آن محیط از خارج بیان [illegible]
میدیدند از تراکم ابرهای سیاه روزها آفتاب و شبها انجم و ماه بچشم آن مردم
حال تباه نمی آمد ناخدای اختیار امور کشتی را بخدا واگذاشت و دست تسلط از [illegible]
[illegible] در قبضه اختیارش بوده دامن بمجبوری برداشت و گاهی برزبان [illegible]
میگفت [illegible] از این دریا [illegible] غریقی برکنار آید [illegible] رساند [illegible] کشتی
[illegible] بعد از مدتی دریا از ضرب سیلی های موج کشتی [illegible] بساحل
رسانید [illegible] نظر ناخدا آشنا [illegible] شهری و حصاری در کنار ساحل [illegible] نمود و کمال
شکوه و [illegible] همگی شکر خدا را بجا آوردند نزدیک [illegible] قلعه [illegible] لشکر

یعنی حسین بماند بی لشکر و علمدار ؛ و در فرزندش قاسم چون حجله‌گاه بندم که
کو حجله‌گاهش در قتلگاه بندم ؛ داغ عزای اکبر احمد لقا ؛ زینب ... بیمار
سازد و داغ عزای زینب ... که خصم ... بیوه خوار سازد ...
ما را سوزان سازد ؛ ترسم چو ... از منزل ... باشد یعنی ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

سوخت از فریاد زینب جسم و جان فاطمه ؛ ... مقام دختران فاطمه
وز غمت از سر گذشت شاه مظلومان حسین ؛ گشت تا روز قیامت داستان فاطمه
جمع سازان خبر سوختن از گریه در ماتم ؛ درد بی درمان جان ناتوان فاطمه
بی‌نهایی دین چو مرغان ... سوخت برق ناگهانی آشیان فاطمه
خون آل مصطفی را میکند پامال خصم ؛ تا نماند در جهان نام و نشان فاطمه
در ریاض کربلا از برق تیغ کین نماند ؛ جز گل خاکستری از بوستان فاطمه
نقش بر رای قضا در داستان کربلا ؛ کرد از قتل شهیدان امتحان فاطمه
ستم در کربلا با تیشه جور و جفا ؛ از خیابان نظر سرو روان فاطمه
داغ فرزندان بهجوم ... فکر عیال ؛ برد آرام از دل ... فاطمه
از خطا ... که در ... خون ... ؛ ... خرم و خطای بوستان فاطمه

پیروان طریقت و سالکان مسالک حقیقت بیان کرده‌اند ...

زاده

یعنی با یعقوب دوری یوسف احمد بقا باشد ٭ جدا خواهد شدن عباس علی با دست از اینجا
خواهد ... علم بر دوش ... و برپا باشد ٭ زینب خاتون را طاقت شنیدن نماند
خواست که صدا به [illegible] بلند کند که چه برابر ازرق شامی با دو هزار سوار رسیده و با لشکر حر
ملحق شد [illegible] اصحاب شهادت [illegible] تاب آنحضرت خیمه و خرگاه بر پا کردند و در حین
بیرون [illegible] شتر سواری از کوفه رسید و نامه بدست حر داد و چون نامه را خواندند بدست حضرت
سید الشهدا داد نوشته بود به هر جا که با حسین ابن علی ملاقات کنی او را در زمینی که
آب و علف نداشته باشد فرود آوری که اینک لشکرهای بیکران با مداد خواهند رسید
حضرت فرمود که انا لله و انا الیه راجعون چو بر بیکسی با به جگر پیغمبر خدا یعنی امام
بی یاور بسیار گریست و حضرت زینب بر بیکسی حرم محترم بسیار گریست و به خیمه گاه [illegible]
چون زینب خاتون امام عالم و عالمیان را گریان دید گریبان طاقت را چاک زد
و صورت را به ناخن حسرت خراشید هر چند امام اختیار او را تسلی میداد و او گریه
بی اختیار بود پس مخدرات حرم را بر دور خود جمع نمود و به زبان حال در مقال حسین
میگفت ٭ ای خواهران ببینید روز سیاه زینب ٭ بی پشت و بی پناه
پشت و پناه زینب ٭ تشنه مرا بگوید جان فگار زینب ٭ دست از جهان
کشیده جان جهان زینب ٭ ترسم که باز زینب رخت عزا بپوشد ای
یعنی لباس نیلی در پیکر بلا بپوشد ٭ ترسم ز تیغ دشمن خود را بقتل شاه بیچ
شاه شهید گردد با لشکر و سپاهی ٭ ترسم نوای نخلم فرود سود نگون سار

شیه ذوالجناح [illegible] به اصحاب رسید با دیده پر آب [illegible]
او برای تسلی خاطر حرم محترم [illegible] و زینب خاتون [illegible]
انداخت و عرض کرد که ای یادگار [illegible]
حضرت او را تسلی داده و سکینه را در بغل گرفت [illegible]
معصومه را بوسه داد و زینب خاتون [illegible] پرسید که ای برادر غایب [illegible] با سکینه [illegible]
فرمود [illegible] از آن [illegible] من است و دختر من [illegible]
ناگاه صبح صادق (صبح قیامت) [illegible] از افق مشرقی و در سپهر بلند گشت [illegible] یزید حضرت هر چند
ذوالجناح را رکاب میزد و قدم از قدم بر نمیداشت قدری خاک از آنجا طلبیده بو کرد
و پرسید که این چه زمین است گفتند ماریه نام دارد گفت شاید نام دیگر هم داشته
باشد گفتند بلی نینوا پرسید که نام دیگر هم دارد عرض کردند کربلای معلا نیز گویند
حضرت چون نام کربلا شنیدند آهی از جگر برکشیدند و دست از عنان ذوالجناح باز داشته
در پای مبارک اندر کاب [illegible] فرمود [illegible] الکرام [illegible] و اخوی زمین کربلا [illegible]
محل ریختن خون من و اصحاب ما باشد [illegible] فرود آئید و بگشائید [illegible]
[illegible] باشد زمین کربلا از خون ما گلگون خواهد شد
همین جا قتلگاه ما [illegible] باشد در اینجا [illegible] زینب [illegible]
در اینجا دختر زهرا [illegible] باشد در اینجا قاسم ناکام [illegible]
[illegible] از خون خضاب شد علی اکبر [illegible]

چنانچه [illegible] گم کرده بود کاروان سالار بیابان کربلا زنگ کاروان [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] غمناکش [illegible] شبی خون زد اجل در کاروانش [illegible] گم گشت
[illegible] به دشت افتاد راهش [illegible] غمناکش دل اطفال بیچند ناگاه [illegible]
[illegible] چون برادران اصحاب دانستند که راه گم شده خود مضطرب بیچاره
غمناک شدند [illegible] خبر دادند زینب را که رهبر کاروان گم شد دلیل ما حسین سرکرده
از دار [illegible] گم شد برآید ز کمین خیل اجل بر ما شبی چون زد و شب خون زد اجل بر ما [illegible]
از میان گم شد چون زینب خاتون بشنید که برادر با جان برابرش پیدا نیست فریاد کرد
که ای علی اکبر ای جان برادر ای برادر ای عباس کجاست مونس جانم حسین
که پیدا نیست [illegible] داغ از پی هم دیده ام مرا کافی است اگرچه کوکب بختم ز دیده
پنهان است حسین برادرم افتاده درین بیابانست مرا یاد کنید از کجا روم ای مادر
که جستجوی حسینم کنم درین بیابان برادران از گفته زینب خاتون بگریه در آمدند
و در بیابان به تفحص قافله سالار شهیدان روی نهادند [illegible] حرم [illegible] زینب ملحق شدند
[illegible] قتیلی بر بسیار اشک می بارید و میگفت [illegible] خواهران [illegible] گم کرده
است [illegible] چشم امید من درین صحرا گم کرده است [illegible] رشک یعقوبم که یک عالم حسین گم کرده
است [illegible] که یعقوب در شهر کنعان یک پسر گم کرده است روایت است که حضرت سید الشهدا [illegible]
[illegible] شهادت بسته بود و کتابت ترجمه به [illegible] بزرگوار خود جناب امیرالمومنین [illegible]
[illegible] بود و چون سر اسیره و اصحاب [illegible] شدند [illegible]

انگه شبها را هم محترم میدارد است با آنکه خود دور تر بنزول میکنم چون این شب در رسید [illegible]

خود [illegible] در راحت فردا یا مرا بپر بهانه در دوست باید عرض کنم [illegible]

روایت است که چون شب رسید عالم را چون [illegible] پوشیدم [illegible]

همراه آل این شهره بکبود [illegible] برارد دیده شد [illegible] سپهر کبود [illegible]

در استیش بود عیان شبها دست اصحاب از جنبش [illegible]

زینب بسوادی این شب روز مصیبت زینب در این شب خورشید فلک [illegible]

[illegible] هر جا سودگی سیاه جوید ملالت را و بدیا اصحاب همراه و در آن فرمود که همه جهان

جمع [illegible] اینها فنای بستند چون باد صبا سبکرو براه نهادند آنحضرت از برای تسلی

خاطر زنان و دختران دو ابجاح را به پیش روی ناقه زینب و سکینه می تاخت

جناب علی اکبر و عباس [illegible] همراه دران کجاوه های حرم را در میان گرفته بودند هر چند

اما در آن شب زینب خاتون را از باره بر او تشویش بسیار بود و میخواست چون

شمع سحری ناله زد و بزبان حال شب دیجور را بجای طلب کرده میگفت — ای شب

سحر تو باد فیروز [illegible] چرا نشوی تو شام بی روز من شمع جدا ز [illegible] بار

کار [illegible] حسین [illegible] امید امید مرا [illegible] ز نومید [illegible] با کشتن من [illegible]

ای شب شب مرگ ما نباشی [illegible] گر نیست [illegible] باور دل خواهد [illegible]

دارد و ما از تو شور [illegible] گویا شب ماتم حسینی زینب خاتون [illegible] زار زار گریه میبود

که دست قضا عنان دو ابجاح را از دست سید الشهدا در ربوده بود [illegible]

... [illegible] را ابوسعید جناب امام غریب پرسید که ننشستی و از کجای عرض کاه
کجا یا [illegible] گفته [illegible] ناحق [illegible] بگذشت توئی ایم و از این زیاده [illegible]
که [illegible] از [illegible] که نو باشم و نکرده ام که بطرف دیگر میل فرمائی آنحضرت
فرمود [illegible] طاقت نمیکنم [illegible] ما را بدین خواری رضا نخواهم شد حضرت حر
عرض کرد [illegible] دست [illegible] شنیده ام حضرت فرمود ای حر آیا با ما جنگ خواهی
کرد [illegible] دولت رضا بت که خنجر کشی بروی حسین معصومی که کشتی تیغ بر گلوی حسین تیغ
مرا بذلت و خواری بیاشد [illegible] لشکر کوفه همین بود بروی حسین حر عرض کرد که یا
عبد الله دستم بریده باد که اگر تیغ بر روی تو کشم و چشمم کور باد که از خیانت بجای تو نگاه
کنم اما منجم ام که اگر بالمره متعرض تو نشوم از این زیاد می ترسم و اگر نسبت بجناب چون تو
بی ادبی کنم از جدت جناب محمد مصطفا شرم دارم دریصورت لا بدم که با تو همراه
کنم و ترا بکوفه رسانم پس اشاره بعنان و دو اجناح کرده که بجانب کوفه میل کردانند حضرت
فرمود ای حر مادرت بعزایت بنشیند دست کوتاه دار حر عرض کرد که یا ابا عبد الله
اگر کسی دیگر نام مادرم را می برد من نیز نام مادرش را می بردم اما تو مادری داری
که نام او را [illegible] جز بتحیت و ثنا نمی توان برد حضرت گفت وقت نماز است تو برو با
خود نماز بکن [illegible] و ما نیز با اصحاب خود نماز را بجا آریم حضرت حر عرض کرد ای قبله و کعبه
دو دنیا [illegible] پیشوای جهانی تو مقدم بایست تا هر دو لشکر در عقب تو نماز گذارند پس
آنسرور به پیش ایستاد و هر دو لشکر اقتدا کردند در محل [illegible] جماعت آن امام عرض که بجا

مرا بی پدر گذاشته ترسم که تحمل عطش مرا بی تر کند ۔ کو دهان ... یتیمی یا حسینا ۔
ای وای بر غریبی بابا یا حسینا ۔ چون صدای سکینه بگوش امام رسید
خود با گریه و زینب رسانید و سکینه را طلبید و روبروی او نشاند و ... فرمود
بابا ... ناید کامیاب ... ۔ بزیر بال های تهی ... ای سکینه خوف
مکن که این سپاه با من سر جنگ ... از محبت بسیار ... تسلی داد و دیگر بدیگر
سپاه چون رسیدند مقابل آن امام معصوم مظلوم صف کشیدند چون ... لشکر
ستم بر علم هدایت شیر آن امام امم افتاد همه از اسبها پیاده شدند و یک یک
و در رکاب ... طلب استدعای آنحضرت چشم می مالیدند چون آنحضرت را نظر بر آن قوم
افتاد آثار تشنگی از صورت ایشان ملاحظه فرمود و بغلامان و اصحاب مقرر فرمود
که آب بایشان بدهند و خود بنفس نفیس متوجه شدند تا آنکه اسبان ایشان را
سیراب فرمود ... از آب روان بدشمنان داد ۔ چون وقت رسید تشنه
جان داد و او را چو کربلا رساندند ۔ آب از دم خنجر بش چشانیدند ۔ ای عزیزان
بدیده انصاف باید دید امام تشنه لبان فرزند با جان برابر خود را مقابل لشکر اهل
ضلالت بلند کرده و قطره آبی از فرات که مهر حضرت زهرا بود و وارث شهر آن معصوم
بود از برای آن طفل بیگناه طلبید جواب نداده و از سینه ناوک زهرآلود که بر گلوی
آن صغیر چند بر آزید و منصور بند علی اصغر را سیراب نمودند ... تفاوت
ره از کجاست تا بکجا ۔ ناگاه حر ابن یزید الریاحی پیش آمد و سلام کرد و قدمهای
مبارک

بی شک که این سوار دلاور نیزه نمایان و گوشه‌های آسمان ایستاده است که بتعجیل
بیاید [illegible] بحربهٔ تقدیر سر از تن [illegible] تا دم شمشیر بر ایشان در کمین [illegible]
تعجیل نمی‌باید [illegible] تیر بر ایشان دم شمشیر قضا خون ریز است غیر تسلیم چه تدبیر مرا
[illegible] تا این سخن بگوید رجال سپهر مرا در این سخن بود که ناگه از دو هزار
سوار یکسان و خونخوار لشکر که کی حر ابن یزید ریاحی پیدا شدند اصحاب و برادران
آنحضرت غمناک و پریشان و مخدرات حرم ترسان و هراسان شدند جناب زینب
خاتون از کجاوه نظر کرد و چون گرد غبار حسرت و الم بصورت برادر نشسته طپانچه
بر رخسار زد و ترسان بزبان حال میگفت [illegible] بزرگوار جدا یا غریب و مهجورم
به بیکسی حسین گریه میکند کورم غم زیاد دلم را همیشه می‌شکند تو رحم کن که کسی
بی برادرم نکند بآبروی محمد و آله الاصحاب [illegible] همراهان و ملحق این سفر مبارک باد و شهر
خویش مرا با حسین و با خویشان بصحبت و سلامت دوباره برگردان هر چند
سپاه [illegible] می‌آمدند خوف بر زنان اهل حرم بیشتر می‌شد از زینب خاتون [illegible]
که در آن وقت سکینه در کجاوه در نزد من بود [illegible] که او در اثنای خواب
[illegible] چند [illegible] گرفته میگفت ای عمه
دیدم بخواب دو شخص [illegible] ایستاده بود که عمه بابای من حسین
دست [illegible] بر سر [illegible] سر از تن جدا [illegible] بر سینه [illegible] نشسته [illegible] بازوی
من [illegible] نسبت کافری [illegible] ترسم که این سپاه

بجا پیده خود کرد و آهی جانکاه کشید علی اکبر در رکاب پدر عرض کرد سبب چیست که
آه تو ای پدر آتش اگر سوخت زبانه تو دل عترت پیغمبر سوخت سخن نگفته دیں از گرفته
بفرمانت کباب گردی مرا دیدهای گریانت حضرت فرزند گرامی را بر زمین نهاد و
دکر بسیاری کرد فرمود ای علی اکبر در خواب بودم که آواز هاتفی را شنیدم که گفت
شتابان میروید و مرگ از دنبال شما شتابان میرسد علی اکبر عرض کرد که ای پدر آیا ما بر حق
قیامت
ایم و یا بر حق نیستیم حضرت فرمود ای فرزند گرامی ما بر حق ایم و حق با ماست تا
بر پا شود علی اکبر عرض کرد که ای پدر چون ما بر حق ایم از کشتن و مردن چه باک داریم
خوشتر آمد مرگ ما را نیست پروای رخان دادن چو در راه تو باشد
را صد بار در گرفتن محمدرات حرم از گفتگوی علی اکبر و آن امام همه یکبار گریه
در آمدند زینب خاتون بزبان حال میگفت مانده بر جا یک حسین از ده
ماتم ای فلک : آتش حسرت مزن بر جانانم ای فلک : چند بارم صبر تبای
سر گردی بس است : قطع نسل زاده خیر البشر گردی بس است : زینب خاتون
در این حال بود که یکی از اصحاب آنحضرت باواز بلند سه مرتبه تکبیر گفت و گفت سبحان الله
والله اکبر آنحضرت فرمود تکبیر گفتن در همه حال نیکوست لکن در این وقت سبب
تکبیر گفتن تو چه بود عرض کرد یا با عبدالله پدر و مادرم فدای تو باد الحال باغی و
نخلی را از دور می‌بینم گمان دارم که شهر کوفه نزدیک است حضرت نیز آهی کشید و
فرمود که ای مرد هیهات تا بکوفه نخواهیم رسید هرگز باغی و نخلی در این بیابان حق نمودار نبوده .
بانگ

این غم جلیل چون مسلم ابن عقیل را شنید بعد از آن در سوگواری رسم عزاداری بجا
آورده بجای کمال بسرعت استعجال کوچ فرموده متوجه منزل مقصود گردیده
در راه طلب بایدت رفت ٭ ور گزند خویش با جبر باید رفت ٭ راه طلب
دوست جزم ... از پا نتوان رفت بسر باید رفت ... و
واز ... با دعای ... محرم را در میان گرفته همی رفتند ... و قدری از
عقب هودجهای مخدرات کجاوه‌های ... ظریف میراندند ... زینب
سوار بود و از روزن محمل ... مصحف جمال برادر بزرگوار ... و علی اکبر و عباس
و قاسم و عون و محمد جعفر همراه محمل بیمار قافله کربلا جناب امام زین العابدین
می آمدند گاهی در تسلی آن بیمار و گاهی در خاطرجوئی عترت اطهار سخنها میگفتند
زنان حرم بدیدار فرزندان و برادران محترم در عین ... خاطر شاد و خرم
... آسمان میگفت شاهی خوش سامان میرود ٭ با سپاه ... و گرنه
میرود ٭ با حسین تا کربلا از ملک بطحا فاطمه ... در ... جان ...
میرود ٭ چون از عقبه بطن بالا رفتند آنحضرت را در پشت ذو الجناح خواب در ربود
آواز هاتفی بگوشش رسید که میگفت ... اجل ... این کاروانست ٭ ... سالار
را جان ... ٭ نباشد دور اگر زینب ... حسین را پای کشتن ... میان
... کامان ... شمر تیغ جان ستانست ٭ جناب امام حسین ...
... از شنیدن این کلمات از خواب حسرت بیدار شد و نظر بر ...

نمود و از کوفه رو بقادسیه باستقبال آن امام بی همال فرستاد که یک فرد از خود [illegible]

بلیغ میکرد که ای سپاه کوفه و شام هر منزل و مقام که با فرزند خیر الانام [illegible]

سرمه بیوفایی در چشم کشیده و پرده حیا را که حایل و مانع [illegible] است از هم [illegible]

و روی آن مسافر مدینه مهمان نورسیده را و [illegible] پسر [illegible] و علف و

راحت و سلامت دور و بعد هر نزدیک تر باشد خاکش فتنه را و [illegible]

جان فرسایش از منبع اجل جاری و هوایش چون سم [illegible] در [illegible]

بی راحت و [illegible] را عدم ساحت فردوس آورده و وقت فرصت تدارک [illegible]

حق [illegible] از وسعت [illegible] تصور تنگ تر باید داشت و اگر اراده رجعت قهقرا

کند هر صورتش نباید گذاشت [illegible] دشمن بدست آید تیغ [illegible]

ندار [illegible] اختیار بی فرصت امروز را فردا چون زمان فرصت را بان مهمان نورسیده

تنگ ساخته تا برد و دل را از [illegible] رجعت آن [illegible] دشمن [illegible] برداخته

[illegible] داده که ورود [illegible] این فتنه [illegible] نگاه هر دو را [illegible] باستقبال

و تلاش آن آفتاب فلک امامت بجانب قادسیه فرستاده مقرر [illegible]

خود [illegible] رفته در تلاش باشند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون حبیب محبوب خدا یعنی سرور سینه محمد مصطفا و علی مرتضا از [illegible]

امیر المؤمنین را در منزل عذار شنیدند از گرمی آتش کینه که در سینه داشت بجوش
خشم آمده بلسان خامها که از بنیاد سر زده و لب خونها که پایمال عناد شده دو
دشمنی آل اللّه بعیان بر شاطر ... ما بیرون که علو مراتب دوستان را از معراج
سدره المنتهی مراتب بهشتی اعلاتر میخواهند و دشمنان این طایفه بهر انجمن
بعد از نقصان مال و خرابی زن و فرزندان و عیال در آتش عقوبات تا انقطاع
نفس چون شمع سحری کاهند ــه امروز فلک بکام ما ... دوران مرا
مدعا میکردند این گرد نفس و بیداد آسمان و انجم ... از بی رضا میکردند
از حد ابتر سیده و بر جان و مال و فرزند و عیال خود رحم آرید و منتظر باشید که لشکرهای
لشکرهای گران بمقابله و مقاتله دشمنان می‌آیند و سرکشان فتنه انگیز را چون
خاک کرده باد اگر سر بفلک رسانده باشند بکمند طالع رسا بزمین آورده پایمال
انتقامش می نمایند کوفیان ازین موعظه عتاب امیر که سراپا بشعله جوال اشتر پر
بود بند بند بلرزیدا ما چون ابن زیاد پلید بدار الاماره رسید در خزانه را گشوده
سران و سروران لشکر کوفه و شام را سپر سیر زر داده و جواهر شمشیرهای مرصع
بخشید و خلعتهای مکلل بجواهر بر سر نهاده و دلهای آن سنگین دلان را بشکستن حرم
دل محمد ... مثال خاص آل عبا راغب گردانید ــه بقصد ریختن خون
سید الشهدا ... معامله در شهر کوفه مشغول بود ازرق شامی را با ده هزار
سوار خونخوار ... یزید ... با هزار سوار نامرد جرب جگر کوفه ...

ز دست تمنا و بزم گلشنیم و مجلس عشرت نه نشینیم [illegible] برای [illegible] عالم [illegible] اشتیاق
تو باشند کشتند هر دو اجل شربت فراق تو باشند ای دشت [illegible]
ما ضعیفان را از دامن خود جدا مکن ای ناخدا دریا دل سفینه [illegible] کشتی
هستی ما را در بحر طوفان زای مناجات احیا ای ناخدا رها مکن [illegible] عاشق
صادق بخون خود وضو [illegible] قبول خاطر دلدار نیست ندا [illegible]
رقاب عبید و احرار از گفتگوی آن [illegible] چون ابر بهاری قطرات اشک
بر گل عارض [illegible] هر کدام را در آغوش مرحمت کشیده و روی هر یک را بوسیده
اول تعزیت فرموده بعد از آن تسلی بخشیده و به [illegible] قدر و [illegible] قضا متوجه
عراق و کربلا گردیدند مخدرات حرم دل شکسته می‌رفتند موالیان [illegible] از خویش
[illegible] می‌رفتند به جذب شوق چو مرغان پر شکسته بدام [illegible] به پیش روی اجل [illegible]
می‌رفتند [illegible] ترتیب دادن لشکر [illegible]
[illegible] صف آرایان لشکر غم و الم و شفقت کشایان لاابالی ماتم [illegible]
سوگواری و سرا پا گرد آن میدان عزاداری بشرح [illegible] لشکر [illegible]
و تمهید [illegible] ناتمام را [illegible] و مرکز دایره [illegible]
که چون خسرو [illegible] کوکب موکب همایون دشت نورد مراحل تسلیم و رضا [illegible]
گرد منازل امتحان قضا با ابن زیاد بدنهاد رسید که خامس آل عبا [illegible]
[illegible] ذو الجلال [illegible] المشرقین و [illegible] المغربین امام [illegible]

و ایمن ترا دادی عم زادهٔ جلیل خود مسلم بن عقیل را بمیان آورده و خوشدلان سعادتمندان

شخص همه کس سیلها طلبیده و سر هر یک را بر سینهٔ بی کینهٔ خود که مخزن علوم نامتناهی

الهی بود منضم فرموده و داد بیقراری و نهایت تسلی و دلداری ایشان داده و فرمود که

ای جگرهای بی کلاه دای سوختگان آتش انتظار داغ سینه سوز مسلم شما را تا قیامت

بر جگرها مهمند است و فی بیند که روی زمانه بدار و شهر بیدار عجایب اعتبار هست و

آنچه دیده و شنیده شما را بس است این داغ نه مرهم نه رفع میداند بی

چاره او کسی نگویید اند درجام فراق شربتی جانت فرسا که همه کس چشیده

است او میداند امید که بیش از این مراد بیش الاشم شرمسار زند این دیده گر همه

تقدیر و آنها را احسان مسلم زمین گرام او لا و خجسته بنیاد مسلم از شنیدن آنچه

غم اندوز از جنبش این خنجر گلوسوز عمامها از سر برداشته بسمل و آه و هر قدمهای

آن امام برای فرخ بال اوج امامت غلطیده بگریه و ناله و بیقراری زمین کوبیدند

بعرض رسانیدند که ای سید والای سرور والای ریحان روح پیمبر تو کجا رویم

بعد از تو کرا همان بندیم ای امام اخیار و ای عم زاده بزرگوار خاک باد بر آن

چشمی که بی روی تو عالم را ببیند خشک باد دستی که بعد از تو از گلشن حیات گل

بچیند چشم بینا روی زیبا که نه بیند در جهان کوری آن چشم بهتر در عالم

عارفان بند تا کنند که دست از دامن غلامی تو بر نداریم تا آنکه خود را در راه

تو کشته و در خون طلبیده نمی بینیم و تا شربتی را که پدر بزرگوار ما در راه تو چشیده

و روح الامین بر سر عریان حیدر کرار و افغان انبیا و رسل و اولیای حضرت رسالت
پناه را تعزیت که بیان امر خاتم انبیا نالین و دو جگر گوشه خود مگوید که این جان جهان
سوختند و آتشی برای سوختن اهل محشر افروختند پس اشک جگر مهرا کباب کرد و [illegible] بیقین
با فرزندم رضا شاد و سپاسی همدیگر را بگیرید و با زواران هر دو یکبار [illegible] بخشید
تا هر دو نقیبها و وعده ها قیام کرده باشید و اخر چنان کنند — ای [illegible] حسین بر [illegible]
دو امام ای چو زرده ز سلسبیل و تسنیم دو جام هر چند که نگذشته از پل صراط
آغاز چو نیک است بخیر است انجام در حشر که بازار جزا خواهد بود چون لطف ائمه
خواهد بود بازار شفاعت حسین چون گرم است [illegible] ای خطا خطا خواهد بود

قافله سالار المحکش کاروان بکا جاوشش عزای شهیدان کربلا یعنی
خطای سراپا خطا درای ناقه نالهای رسای دلها را چنین بصدا می آرد که چون
جلوه فروش معرکه شهادت خلعت پوشش منصب جلیل شفاعت امت حلقه بگوش
حکم ران قضا و راکب دوش خاتم انبیا حجازی با من عراق نشین [illegible] معرکه کربلا
ندیم سرخیل اتقیا سردار اصفیا دست آستین [illegible] و نقش نگین مهر نبوت
یوسف یعقوب لقا آشنا آشنایی [illegible] کربلا ناخدای دریادل [illegible]
[illegible] امام شهادت سرانجام مهمان مانده و غریب [illegible] از کوفه و شام
[illegible] و شفیع العالمین مظلوم کربلا حضرت ابا عبدالله الحسین [illegible] سوگوار

دا[illegible]

بخوانید که دل تنگم گوش انصاف بشنوید که چون دشمنان کار را بر من تنگ کردند بلوسه خواندند
چون ما بر سر نعش رسیدند و با دل تنگ گوشه تنهایم نشاندند اخوم زینب سر جلاهی و پا بگیسو زنان
بازوهای بگلو تا تیغهای دل از خون جگر صدپاره و چون حنای شفق گلگون بود و خاک نه
تنهایی بر خاک سیاه سر نهادم و چون مرغ نیم بسمل دست و پای زنان خود زده در زمین طپیدم
وعلی علیه السلام جدم حسین را برادران و فرزندان و خواهران در وداع آخرین
حاضر بودند و خواهرانش زینب و کلثوم بر سر نعش حضرتش گیسو گشودند در آن
حالت غلطیدن نخواهری داشتم که بر سر نعشم نوحه خوانی کند و نه برادری بود
که جانفشانی کند از بیکسی گاهی سر خود را بر دیوار خانه می نهادم و گاهی بر خاک
می افتادم — بر لبم جان بود و بر بالین من یاری نبود . خوار بودم
در غریبی یار و غمخواری نبود . روز و شب بزم عزاداری زینب تازه بود
بر سر نعش غریب من عزاداری نبود . کشته ام بر خاک ذلت تا ۳ روز
افتاده بود . تخته و تابوت بود و نعش برداری نبود . ای بزرگوار کسی
نداشتم که سر مرا در آن حالت در کنار بگیرد دست . تیغ زهر چون شمشیر از حلق بیخت
گاهی بر خاک و گاهی در کنار سر میگذشت . آخر تنها و غریب بی یار و حبیب در
جان دادم جدا امروز این جسد را در میان نهادم مردم محشر غمهای دیرینه
خود را از سر گذشت ان دو امام التیام و شهید با وفا فراموش و خوش
سرشک حسرت را فشانند و تا تحت الثری خاک را بر سر افشانند ملایکه نیز بر سر زنان

خود فرا دیدار خود و طلب کردند پس عم خود مسلم بن عقیل را با دو پسر او که ازو اطفال
به شهادت مجدد و دوستان عم او پسر انخوارهی تمام کشتند چون موج با عیال و اطفال
تنها دیده و تن از فرزندان و برادران و دوستان نیک خصال را بیت خواص
کرد با ایشان بود رسیدم آب بر ما و بر من بستند و کشتن با صحابت دل مرا
شکستند همه تن از اولاد علی و عقیل و جعفر طیار و فرزندان برادر حسن مجتبی
و فرزندان من چون عباس که علمدار و قاسم که داماد من بود و علی اکبر شبیه بود
صورتش بصورتی او کشتند طفل شیرخواره مرا نیز بر حلقوم زدند ناخن سر مرا
ابتقا بریدند و دختران و خواهران و زنان مرا از حرم بیرون کشیدند
و دیار تدیار سرها بر نیزها و زنان بر جهازها سوار تن بی غسل و کفن بی دفن و بر
سم مرکبان اشقیا پایمال کربلا بکوفه و از کوفه تا بشام در مجلس ابن زیاد و یزید
بنهاد و عابد بن فرزندم که امام زمان و بیمار بود در زنجیر با زینب و دختران مرا
سر دو زیر برابر نامحرمان بسر بر سر بر نیزه بازسیده نشسته و آنچه بر دل میکرد اشقیا
ترتیب میزدند دختران مرا کنیزی خواستند این بود شمه از غایل بی اختلال
می عیال من حضرت زهرا و علی مرتضی و حسن مجتبی و سهر و انبیا از استماع این خبر
جنکر ز خروش و ناله و خروش گریه بگوش فلک و خیل ملایک میرسانند و دعوت
می نمایند پس حضرت امام رضا بعرض میرسانند که یا جدا فی الشفقت علی امتهم
جان سوز و الیمی از الم غم اند و صاحب مصیبت کبری جدم حضرت سید الشهدا بجز
و بخواند

بشفیعه را از خدا امل تمنا جستند از حال هر دو سوال کنند اول حضرت سید الشهدا عرض کند
یا جدا انجم اشیاء امت نبات در روز عاشورا چون مهمان بودم وفا کردم و در راه امت
جان فدا کردم از خدا سوال نمودم که در روز عاشورا کسانیکه از راه نزدیک و دور بزیارت
من آیند یا در مجلس ذکر مصیبت من گریه کنند یا مرا زیارت کنند از لطف اجازت ده
شفاعت شوم خطاب مستطاب رسید که ای حسین بشفاعت ثقلین در روز قیامت
زواران ذاکرین کنند کانرا به بهشت عنبر سرشت در آری ای سید ابرار روا ای جد بزرگوار
امروز روز موعود است فرزندم علی ابن موسی الرضا میخواهد که پیشتر زوار خود را به
عنایت الهی در آورد و پیشتر از من و تو قدم بگذارد در بین قبل من از زواران و
هزاواران خود خجالت میکشم حضرت امام با بوس شنیند خطاب لطوس عرض نمایند
که یا جدا منهم زوار خود موجب عنایت الهی وعده داده ام که پیشتر از همه کس شما را
بخلد برین میرسانم اگر جدم حسین بوعده خود وفا کند من خجالت میکشم در بین معامله
سلسله انبیا و اولیا و مجمع تفصیل برای استماع انقضای این مقدمه حلقه زنند خاتم
انبیا با دیده اشک فرسا ارشاد فرماید که ای دو گلدسته بوستان شهادت و
ای دو سرو خیابان امامت در این صورت هر کدام شما را که مصیبت بیشتر است
بیشتر بوده است هر یک سرگذشت خود را بیان کنید تا بر کافه انام روشن شود اول
حضرت سید الشهدا عرض کند که یا جدا بعد از برادر بزرگوارم امام حسن مجاور تربت
معطر در مدینه منوره تو بودم که فرمان یزید و دوازده هزار نامه شوق آمیز و اظهار خست

را در بر کشد و حال بر گدان بامام معصوم عرض کند که ای جد بزرگوار تو در حرم رضیا (؟) وقت

خداوند غفار نظر بغربت و بیکسی تو از زیارت کرده باشد بیشتر از خلق اولین و آخرین

داخل بهشت عنایت ما خواهد شد چون این روز موعود است و رد از زیارت جمیع اوجی (؟)

زواران و عزاداران خود هستم تا بر وعده خود وفا ورقی تا نشوم از زیارت کنندگان

این بیان حضرت سید الشهدا آه سرد از جگر بر کشد و گوید که ای فرزند دلبند پیغمبر

— که منهم از خدا این وعده دارم دخول خلد را امید دارم ای

هم داغ حسین اول خدا این وعده فرموده تقتلگاه چو من وعده او وفا

کردم بزیر تیغ همین عهد با خدا کردم که چون بمحشر طی حساب گشت بعد بخش شیعه

و زوار من بخلد آیند تو صبر کن که من اول کنم بوعده وفا چو من بخلد در آیم تو بر بخلد درآ

جناب امام رضا هم التماس نماید که ای یاقوت گوشواره عرش اعلا منهم بموجب حکم

خدا وعده بر زوار و شیعه خود داده ام بیشتر از بودن خلق اولین و آخرین بخلد بریں

شما خواهید بود و خلف وعده را امامت نمی سازد — پس شما هم آبرو قتلگاه

فراز کشیده اند لیکن با رنج بسیار زوار من بطرف مرقد این ناصبور آمده اند خدا گواه

که از راه دور آمده اند چگونه وعده خلافی کنم و زوار غریب کشیده خود را در عقب افکنم

چون مباحثه در میان آن دو امام شهید بطول انجامد برای محاکمه بخدمت جد و فخر انبیا

قاضی محکمه عدالت رسول خدا محمد مصطفی آیند چون شفیع یوم المحشر دید این دو جگر

گوشه را حیران و مضطر میند بر دو را چون جان در بر کشد و از کلشن بهشت بیار جامه ...

انجمن سپیل هما شرکت جویان جمیل و قصور بلا قصور شکوفان ابدالاباد مشغول باشند
تا در شور قیامت نمک پاش بر جراحت تا ببعد باشند ستاره یک جانب حسین
فرزند زهرا قد علم سازد با نبی که شور محشر و تند محشر انگیزد تا سبز جامه گلگون پیرهن
تنها عهد پر خون به تکلف قربان بخشش جبرئیل پا ماتن بر آغاز و نشر روین امید انام
هستند از جانب دیگر به رغبت صعودی تاج تسلیم و دستار سر سلسبان بر کهای
لاله صد برگ در گلشن زبان و در شکوه و لخت دل صد پاره در دامن از جیب
وراست محشران دو جگر گوشه سید یعنی گلگون سوار معرکه کربلا و گوشواره تعلیق
عرش خدا کشته شورای اصحاب و انیس زهرا و ابوتراب امام الثقلین حضرت
ابا عبدالله الحسین و مالک مسند تسلیم و رضا گنجینه مخازن رحمت بلا انتهای خدا
امام محترم صید گران قربانهای حرم کشته سم کین غریب طوس نشین غریب الغربا
حضرت امام رضا به موجب فرمان الهی برخیزد و از نمودن صورت شهادت نمک
بر جراحت شورای پر شور قیامت ریزند چون طایر فرخنده بالی که دانه را از زمین
بر دارد هر یک شیعه غمخوار خود را از میان مردم محشر برآورند و زواران و تعزیه داران
آن دو امام شهید را فرحی و راحتی رسد و نعمت و دولتی رو نماید که احدی از
مردم محشر نبیند ناگاه آن دو ستاره رخشنده سپهر امامت یعنی حضرت امام حسین
علیه السلام و امام رضا با یکدیگر ملاقات کنند از آن ذوات السعدین کوکب طالع
زواران و تعزیه داران با اوج سعادت رسد حضرت سید الشهدا جگر گوشه خود امام رضا

۱

از بعد پس بر معصومی وصی و جانشین خود را تا بقایم آل محمد انحصار معول کرده تا
بعلاء الی یوم القیامت محول نمایند آنگاه خاص و عام را او رحمان بازخواست از [illegible]
و انفسی ملبد شود [illegible] چنان در یابند که [illegible] با و متوجه
است بقدر لمحه حساب ثقلین فیصل کرده شود ان الله سریع الحساب اشاره بآنچه
است [illegible] الهی بودان عرضه [illegible] کری به تنها با این مشت خاک [illegible] و
و دوزخ مرا نسبت کار رضا شومی با بیدایی که کار چون صفوف ام از چپ و راست
محشر در هم شوند احمد مختار و حیدر کرار و ائمه اطهار بجانب دست راست محشر کناره
گیرند حضرت رسالت پناه بر لب کوثر نشینند و حیدر اشا و بعقب سر پدر بزرگوار نشینند
و امیر کل امیران لوای حمد را که سه هزار ساله راه سایه دهد بدست ید الله گرفته بر [illegible]
خدا اشقیاهای او [illegible] از هم بکشایند و شیعیان و محبان خود را در زیر سایه آن علم جمع
ببرد هم از تابش آفتاب قیامت امان بخشد و تشنه کامان امت را که در زمره خاص محسوب
حضرت ختمی پناهی از کوثر سیراب کند از عالم غیب خطاب مستطاب رسد که ای
حسین تو شهید وادی مظلوم سعید و ای علی ابن موسی الرضا در جای مظلوم [illegible]
هرکه [illegible] زهر جفا و طغیان [illegible] روز شهادت [illegible] از شما را [illegible]
که در موقف قیامت عطا شما روا از آن شما را بیشتر از همه کس بود و [illegible]
معلا بفرستیم [illegible] از میان مردم محشر زوار آن [illegible] شما [illegible]
را بیشتر از همه کس داخل بهشت عنایت کنند تا بر لب کوثر و تسنیم [illegible] شراب

۱۸

شاء الله که هر بنده گوید خدای من است شبی که ... تمام انبیا رسید عرض

کرده ای خدا هیچ یک تو موکول از ذرات وجود دم خبرداری آنچه بمن رسید امانت رسانیدم

بعد از آن نوبت بخود سپردم و دور گذشتم پس علی ابن ابی طالب عرض کند که ای

بنده پنهان و آشکار از کبریای حضرت خداوندی چیزی پوشیده و پنهان

نمانده بعد حبیب تو محمد مصطفی احکام شریعت فرامین رسانیده من امانت او

رسانیدم لیکن در هوای عام و ستمگری اصحاب نام بنام حق مرا فرو گذاشته و

بعد از وفات خیلی که بمن داشتند دختر حبیب ترا که صدیقه کبری فاطمه معصومه کبریای عصمت

بوده در پهلو زدند در سینه اش را که از خون غنچه نرگس چهار باغ دو حسنین گشود

بود شهید کردند ... ریسمانم بگردن از خانه تا مسجد کشیدند بسبب طلب ... فرمایی که

در لیلة المعراج حبیب تو محمد مصطفی بنام علی مرتضی عطا شده بود لعل آوردم تا

آنکه در مسجد کوفه در محراب طاعت بخون خود غلطیدم ... ای درد و جهان

سور زیارت بریا ... نور یکی زخمش تا تخت ترا ... حلقه های پنهان

در این علم خدمت ... بعد از آن اسرار امامت و سر رشته کار امامت به فرزندم

حسن مجتبی سپردم آنگاه حضرت امام حسن هم لب زهر آلود بشرح حالی که باید بعد

حضور حضرت خامس آل عبا جناب سید الشهدا را دانا ید المظلوم با وفا و آن

شهید خنجر خورده جفا وقایع کربلا را تا بروز شهادت بیان فرماید و شور و شور

افزاید ای مین گنج اسرار امامت جانشین خود حضرت سید ال ... را التماس نا خوانت

عقب امامان هم بعد قرینه یعنی استبقا توصیلا براً و بحراً با نفخه اخرا[illegible] صدور یابد
انبیای کرام و اولیای عظام علیهم السلام را هم بدین نسق و دستور باید دانست که
از حضرت ابوالبشر آدم صفی الله تا حضرت مسیح ابن مریم علی نبینا و علیه السلام از جانب
دست چپ مراو از جیب دور است مختصر اینکه در محاذی عرش الهی کرسی از نور
و حسنین را با لباس شهادت بران کرسی برارند و از طرفیکه کوثر واقع شده در زیر
عرش خدا امام حسن مجتبی باشد و سمت راست منظور باشد چون هر امتی را در عقب
رسول یا وصی یا امام خود جماعتی با عالم شنیده و قرینه که در جنب ان بوده دستور سابق
ایستاده نمایند چنانکه ملا محسن در کتاب [illegible] می نگارد اول قلم را در میان
دو صف از مختلف تا مخلفت که همه خاموش باشند از خطاب مستطاب الهی پرسید
که ای قلم چه کردی احکام مرا از فرایض و سنن قلم از هیبت باز خواست نهایت
بر خود بلرزد و بزبان بی زبانی بعرض کبریای خالق بی کام [illegible] رسانید گرا
بمن رسید همه را بلوح رسانیدم میکائیل گوید که بجبرئیل رسانیدم جبرئیل عرض کند که الهی
و خالقی تو میدانی که این بنده ذلیل یعنی جبرئیل بهریک از انبیا از آدم تا خاتم انبیا
رسانیدم و همه در این مقام حاضراند هر کرا انکار است [illegible] حاضرم از هریک از انبیا
سوال کرده شود هریک جواب وصی خود و امت خود کند و هر کدام جدا جدا سوال
کرده شود و وزارت حرکات روز مره ایشان بحساب اید چنانکه بنده خاکسار
گاهی گفته که حضرت قهاری تنها بمحاسبه من اشتغال دارد [illegible] چنان لطف ما

را بیابانی تو افکند گوید که ای بنده خدا این همه عشق و گریه او و دست که در مصیبت حضرت
سید الشهدا کرده بیا مجلس عزا ار حسینی پس آن مرتبه جوئی ببین که این کم نیست
تو دوستدار حسینی ترا چنین نیست چو در بهشت بکوی و شهور خواسته دید
مجلس مرتبه آن شور خوابی دید ای اشک ریزان مجلس ماتم وای محفل
بدان هم و الم شناسی جوا بر بیابای اشکبار شور شود یا شنید که انبیای
کرام و بیابای آن گوهرهای شاهوار بلا و نعم لب بگشایند و اصحاب کبار یعنی
آل عبا جهت آن در بی بهار امحول برحمت بلا انتهای خداوند کریم می نمایند اگر
بر لبیات عجیش ریزند از علیان باز مانند و اگر بخنابت طلا محو بمانند
خلق را از کشتن بلا وارثانند گر حور و قصور در خلد منظور شماست خون
گریه کنید تا که مقصود شماست دریا دریا فیض اگر میخواهید در قطره اشک
دیده شور شما است شنید مجری فراز نخل بند محفل نکاشته شرح تنگابیه محشر بیطارا
بیت باری خامه بیان راویان اخبار و ناقلان آثار چنین می نگارند که چون
خلق اولین و آخرین را بعرصات عدالت محکمه قیامت آورند خاتم الانبیا را پشت
راست محشر با دوازده امام در زیر دست یکدیگر باز دارند و هر کس از شیعه هاشمی
با امام هم عهد خود محشور شود و در عقب المعصومین و اشته از آنات و ذکور خواهد گشتن
پوشش و خواهد بود تا با امام عصر حضرت حجت الله المنتظر القائم بامر الله صاحب
العصر و الزمان علیه و علی آبائه صلوات الله الملک الرحمن و در عقب علمای هم عهد در

عطا بصاحب او میکند خدای کریم — کنون ز رحمت نرود بهر گنه تو چشم
خوشا مجال نظر او را تشنه جگر — کسیکه قطره اشکش نزدیک است در چشمه
مبین بچشم کم این اشک چشم تر نم را — که سرد میکند از ابر جهنم
خطا بدیده اخلاص اشکباری کن — زهی ترا که فرصت است کاری
چو نیست کار را با تو جز عطا کاری — خطا نمود تو غیر داری چه شد عطا کاری

مرویست که در روز قیامت خطا بنده را حکم از رب الارباب محکمه
محشر در رسد که از صراط در گذر چون این بنده خدا بر آسمان رو بصراط آید بر دود
حسرت بر صراط ... موعود که سه هزار ساله راه چو آید بود گشاید در خبر است که صراط
بر سر هفت دوزخ کشیده شود و بر دوزخ بر دو زخی محیط شده چنانچه دوزخ الذین کفروا
دوزخ خباست و نسبت بالقی سرد است ذکر نیدان بر کنده زان امت سزوار اینجاست
در وسعت بجدیست که اگر طبقات آسمان و زمین خلا در آن اندازند چنان
ماند که گویا انگشتری بدریای محیط افتاده است هر شراره چون کوه و از نفس بکره
آتش موکلان در رسند و تیری لشکر کالقصر اشاره بر آنست چون این بنده بی پا
زیاده تر مشتی از خاک نیست در آن راه هولناک تاب نیارد و از پراکندگی حواس
قدمش قایم نماند و چاره کارش نزدیک تا آن رسد که در دوزخ در غلطد
با شعله بر لبی در رسد و گوید که این ... آب بر دوزخ قطره بریزید تا آن نیران بکشد
لهیبات جهنم و شعلهای عظیم فرو نشیند قدمش از خوشی بر صراط ثابت ماند

بگو که ملک دلی بهاست این گوهر ٭ ولی بچشم تر ارزانست این گوهر
اگرچه در نظر کائنات یک گهر است ٭ ز نه زبرجد زیاده تر است هرچه می‌نگرم قیمتش
بجای که خازن گنج بهشت و اسرار است ٭ ز نرخ این گهر ناب خبردار است
مگر که چشم تحف این گهر بها بینند ٭ بجمله هیچ مگر رحمت خدا بینند
گهرشناس ازل تا ابد بها نکند ٭ که نرخ قیمت این دانه جز خدا نکند
دهد بحضرت خیر النسا گرامی زهرا ٭ بهای این گهر بها بیان فرما
دهد جواب که این گوهر است جان پرور ٭ مگر ز خون حسین خود دهد آب این گوهر
اگر بود جگر از دشت کربلای حسین ٭ بود بهای گهر همچو خون بهای حسین
جگر بود چو حسین یک شماره بالا است ٭ هر آنچه بهای حسین نرخ میتواند بسته
حسن که گفته الماس ریزهای جفاست ٭ باو دهید که گوهرشناس آن بهاست
حسن گرفته بکف پارهای لعل جگر ٭ دهد جواب چو بیند تاب آن گوهر
مرا ز خون جگر کان لعل در پیش است ٭ ولی چو می‌نگرم نرخ این گهر بیش است
حسین برادر من لعل پوش کرب و بلاست ٭ همان شهید خریدار این در یکتاست
ز بس شهید و از آن ملک کربلا ٭ در خزانه دین لعل پوش آل عبا
منم که گنج تکلف ز ما بوده است ٭ اگرچه در کنف رحمت خدا بوده است
که پیام من از من است چرا نم ٭ که از برای چه من قیمتش نمی‌دانم
بسی خطاب بالا که قیمتش باماست ٭ که اشک تعزیه‌دار شهید را اهداست

بحسنات خالی باشد ملائکه بجانب دوزخ کشیده می برند و آن نامه سیاه را با افسوس
با حسرت و ندامت و افسوس از جمیع اطراف نگاه کند ناگاه ملکی ندا کند که این بنده
را نگه دارید و از گرداب بلا کشش برآرم و امانتی که نزد من داریم تا بسپاریم آنگاه
آنگاه گوهر شاهواری که بیرون از حد از صحیفه شاهی هم نرسد باو دهند که این بها تمام
تست هر چند که قیمت او بلا انتهاست لیکن چون نزد او خدا است در بازار محشر یک
از انبیای کرام و اولیای عظامش بها چون دریغ آید که از کار بسته تو می گشاید این
آن بنده نا امید عرض کند که چون من مفلسی تهی دست را این سرمایه سعادت از
کجا آمد ملک گوید که ای بنده خاص این قطره گوهر اشکی چشم تست که در مجلس عزای محفل بکای
خامس آل عبا کشته شورای کربلا یعنی سید الشهدا در مصیبت آن مظلوم ریختی
صیرفیان کارخانه قضا در خزانه بلا انتها رحمت خدا پرورش داده و در گنج رحمت
و مغفرت برای تو آتش با امانت نهاده اند خوش باش که از تو منعم تری حورعین
بازار بهشت این بنده یک از زمره انبیا و اولیا نباید از کسی کاری بگشاید
نخست حضرت آدم شو ز گفته خموش * که من ندیده و نشنیده ام خرید و فروش
اگرچه جمله رسول این گهر شناسانند * به نرخ ابتیاع گران بها هرجا نخند
هر کسی این گهر شاهوار بها بیند * به نرخ یکدیگر اعتنا ...
رسد چو نوبت گفتن با حمد مختار * کند سوادن در بازار چشم تر
زیکطرف بسوی رحمت خدا بیند * زیکطرف بسوی آن ... میان بینیم

بصاحب مولوی احمد حیدر کرار علی بن ابی طالب بسیار لطف های خوشا دستی که
دارد و دامن حیدر بگیرد می نهد او را برات مغفرت و آمرزش دهد در مقامی
که صد هزار جان بیارزد بهشت یک قدح لبریز دارد و از مئی که بگیرد آنگاه خطاب
مستطاب می رسد بحضرت سید الشهدا که ای بهار گلشن شهادت و ای گلدسته
بوستان امامت چه اسم حال سر خود را بر تن قبول نمیکنی این حسین بعهد که از ازل
با تو داده ایم که اگر در زخم معدوم خواهی دست رد بر سینه تو می گذارم
در کربلا وفای ترا دیدم ای حسین دیدم ترا و خوب پسندیدم ای حسین چشم
شفاعت ثقلین داری از خدا این مشت خاک را بتو بخشند ای حسین چون
این خطاب و حکم را از حضرت داور جل سبحانه بآن امام تشنه جگر رسد از روی
تعظیم سر مبارک بر تن قبول فرماید و با آن نیاز گشوده عرض کند ربنا یکی
یا معبودی رحمت اینک خاکسار زمین تسلیم و رضا در همه حال رضای حضرت کبریائی ترا
میخواهم ببینید که اجازت شفاعت امروز را از روز ازل دارم چون سر ما بندگی
امروز زواران و تعزیه داران و شیعیان و دوستان خود را درین مقام بحضرت
دوست وا می گذارم آنگاه سجده کنان در مقام شفاعت روان شود تا برادر
بزرگ خود برسد حسن الوجه مصر امامت امام حسن در سجاده می عرش الهی بر دو کرسی
نور قرار گیرند اینست که حسین را گوشواره عرش می نامند چون بار بار خواست دیگر
قیامت قیامت گرم شود ... است که ... را حشر ارند که نامه اعمالش از ... سیاه شده

تمام ببرد فاطمه را ندا کنند که ای سیدة النساء شفاعت کن و رحم کن بر بیکسان محشر و
دوستان پدر و شوهر و فرزندت حسین که سالها در عزاداری او گریه کرده
اند و ترک مال و دیار خود نموده به زیارت قبور منوره فرزندانت رفته اند امید
اینکه امروز را شفاعت گناهان ایشان کنم دیده بیکسان را کنم ای
میگوید تو با محسن شهید من با پهلوی شکسته و بازوهای مجروح امام حسن و علی
با خون تارک و مبارک حسین بمجلس شفاعت گناه بزرگ و تعزیه داران و
اشک باران فرزندانت کنیم ای فاطمه تو با پیراهن پر خون حسین و حسن با
بر همه گناهان ثقلین را بجوئید وقت ترحم و هنگام مروت است نه روز
شکایت و لیکن کرشمه و مباهات است باید کوشید و از شکایت چشم باید پوشید
تنها نه شکایت بخشیده اند و دیگر به لطف الهی گناه ماه تا ماهی بجای
بگو خون حسین و دود آتش که خواهد سوخت از عرف تو ایشان گناه جاهل
بسیار باشد حسین را آبرو بسیار باشد آنگاه خطاب امیر المؤمنین حضرت
قیامت را قسمی دهد و بمقام شفاعت بر ندامی رسد که کلیدهای بخازن
جنت و درکات جحیم را بفاطمه بسپارند که ای حبیبه محبوب رب العالمین
نیست مگر از برای انتقام کشیدن دشمنان و عاصیان
رحمت نامتناهی الهی را بشما مقدر لیکه هر کس بدهید و هر کرا بخواهی از
و بهشت ببری یا در جهنم اندازی حضرت زهرا کلیدهای بهشت

شمشیر را [illegible] چون با خنجر قتل حسین در دست برگ زد [illegible] خنجر میرسد

مرهم مجروح را از پیشانی بود احوال شهیدان ال محمد خصوصا شهید کربلا و اصحاب ان

امام [illegible] با شهید حضرت خیر النسا که چون گل بی لباسی چون اسیران کوچه‌ها

و بیزار با استلاب سر شکسته چشم جاری در محو طا محشر از پاهای جایگاه شان

حصاری شکوه و خیل ملک پر نور شمر زنان مجاور این ملک خاک حسرت بر سر ریزند

بیان تعزیت حضرت رسالت و شاه ولایت بر کشایند حضرت زهرا چون سر

حضرت امام حسین خود را بریده دید و گریبان زینب و کلثوم را دریده و شمشیر بالین

را از پرده بیرون کشیده بیند چندان بر سر زند که از پا نشیند چندان حسین و

حسین مظلوم مظلوم گوید که مدهوش شود چون بهوش آید بر پرش الهی

بداد خواهی زبان گرد و نیاز گشاید دریای غضب قهاری بجوش آید و خطاب

بملک عذاب در رسد که جای انتقام خون مظلوم امت حسین بکشد حلق اولین و آخرین

را [illegible] موکلان بحکم قادر وهاب از آتش ملتهب در گلوی مردم افکنده

[illegible] و صنع کشند و کوه و پنج را [illegible] از بید رها کنند روح الامین با نه بخدمت [illegible]

[illegible] ای سید مظلوم و ای بنی معصوم کار حشر از کار گذشت خود را

تا کی [illegible] را در میان [illegible] معصومه مقنعه از سر دور کنند نام دوستان برحمت مغفور

[illegible] از و [illegible] خود علی را که مالک بحکم محشر علی مختار داور است بگو که حضرت

[illegible] ستاره که [illegible] دوستان شما پایمال میشوند حبیب خدا و علی مرتضی شما

و خصوصی حاصل آید و این باب نوزدهم مشتمل بر تمامی جنبهای اناث و ذکور داستعجرین باید

من بعد تا بان سما ای اختک زیران حسین ۞ ای معزاتو به دا نیمی عزیزان حسین

مشرم دارو دوزخ انا اختک عزاداران حسین ۞ ستوان فهمید از تمامی قید و قید با جسمین

دران هنگامه کیرودار چیزیل امین حضرت خیال سلیمی و امیرالمومنین بو حیدر ای

ناخدای دریای سفینه وجود و ممکنات و ای مسهل کننده سبیات بحسنات ای شفیع

سفید و سیاه کارامت تباهست و سفینه محشر از ده و ده گناهکاران ستاده بر سر

شفاعت برای و بزبان الهام بیان قفل مخزنهای نامتنا هی رحمت ای پروردگار بگشای

محبوب خالق و شفیع خلایق برکت ازال غبار الصورت روز شهادت طلب فرماید

کو بروندان بکیف او ای پیغمبر برسد ۞ بعد از ان صاحب لوای حمد حیدر برسد

آفتاب پیج خسته موپریشان فاطمه ۞ چون شفق از خون حیدر سرخ معجر برسد

بعد از ان روح محمد مصطفی یعنی حسن ۞ کشته الماس از دنبال مادر میرسد

بعد از ان گلگون سوار کربلا یعنی حسین ۞ سر بروی دستها با فوج و لشکر میرسد

چون بهار لاله عباس علمدار حسین ۞ بالوای سرنگون در خون مجمر میرسد

در بر قاسم بجای خلعت شادی کفن ۞ نوعروس او لباس نیل در بر میرسد

افشانی میکند از مشرق محشر طلوع ۞ نوجوانی کشته هم شکل پیغمبر میرسد

شهربانو کشته اصغر کشیده در بغل ۞ دختر کسری شکایت بر زبان در

عابدین هم بند و هم زنجیر با اهل حرم ۞ بعد از ان با نالهای دلبر و دلبر میرسد

وگاه دریای استخوان رسد وکسی نیست ... آنها علو و دکور چون بنات النعش
پراکندگی پذیرد و دست ندامت بر سر زنان و اشک حسرت ریزند گریبان طاقت
چو دید ... خود بسمت قراری بهانه چاره هر یک بطرفی گریزند
متوکلا بمحکمه عدالت قیامت بنداکنند که مردم لا عاصم الیوم من امر الله بجایی
گریزند که با بخت خود چرا می ستیز ندارند و با برو حکم ... و دوزخ تاب بنده او ست
نتوان گریخت و از ساحت فرمان مالکی که در ملک وجود کوشش ... نسبت و ...
رجا جز برضای او و روا من کدام ... وجود میتوان او گریخت از مقام عجز قدم بیرون
مگذارید زنهار که خود را از دایره خاکساری و افکندگی بیرون میبازید این بساط عدالت
و داد است بمقام تظلم و بیداد هر کس باندازه و مقدار جزای عمل و کردار بی زیاده
و نقصان بموجب آیه کریمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
میرسد و اگر دریای محیط رحمت در تلاطم آید که این مشت خاکی را بیکشاید بموجب
کفه رحمت و تا ... بحکیم با این مشت خاک جز آنکه بیامرزیش مروی نیست که چون مردم
در صحرای محشر سراسیمه و آلفتی گویان هر یک بطرفی پراکنده شوند دود و ... و ظلمتی
از ... دوزخ محشر را احاطه کنند که از حرارت و عفونتش دماغ ارواح او بسوزد و مردم
... چون روز ... که چه ... انا ... جسیده شوند فوجی از ملک ... ب
... تعزیه داران حضرت اباعبدالله الحسین در وجشند و قدری از آن بر محیط محشر
افشانند ... تا ... دوزخ ... بال راه دورتر شود و مردم را فاختی و

شفاعت مقبل حاجت بنازه رضای حضرت سرور بهر که بوده رزق و مالی میکنند
بحکم منتقم ذو الجلال میکنند زا آفتاب قیامت چو نرگس گلگون
شوند کاسه سر چشم مردوزن پر خون بغیر حسن عمل در شرایط ایمان است
وگرنه مال بکار اید و نه فرزندان آفتاب و ماه بی نور و درتاریکی زمین
ماموره شفیعان خلایق بدون اجازت خالق ذو المنن و جاه از شفاعت معذور
پیران منفعل ذو جواتان از گریه با دهکل انبیا سر در پیش پادشاهان و درویشان
سرهای بی سامان نامهای نشان پدیان از ... دوری و مادران از فرزند
معذوری سلسله خویشاوندی منفصل و سر رشته داران انصاف باز هم منفعل
بیکسی پناه و نامها سیاه ... و یک و صراط باریک و ... بیدر را
چون غواص گنهکاران پراکنده در صحرا و دران ورطه هلاک و دران عرصه ...
ادم خاکی بسبب خاک ندامت میکند می کشد آه اشک میریزد قیامت میکند
نوح چون اندر مقام شرم اشک افشان شود انقدر گرید که محشر را چراغان میکند
چون ذبیح الله شود واقف زاحوال حسین از پی قربان شدن اید بدنبال حسین
تا که از بی رانوا نفسی نفسی میدل میکند روز محشر خویش را موسی کلیم الله
اید از شرم الصبیین گفتن عیسیان حضرت عیسی طو ... در ...
خلایق از شفاعت انبیا نا امید درهای چاره بسته و قفلهای کلید ...
گهواره اهنگران نفتیدن حرارت افتاب ... چون ... محشر را ...
وکار

سیراب می‌چید چو طفل اشک چشم اشکبار سینه نشاندی زود برد و گریه در کنار گرفتش
ایگاه گوشواره مرصع از خدمت جناب شهربانو طلبیده و دست بندی از
طلا از سکینه و گوشواره در گوشش و ساعدان طفل پوشانید و شربتی چون جان بدست
مبارک ساخته باو نوشانید و لب عطشش منقطع نموده فرمود که من پدر تو و علی
اکبر و علی اصغر برادر تو و زینب مادر تو و سکینه خواهر تو آن طفل خود به جا نشسته
اندامش لرزان قطرات اشک ریزان عرض کرد که ای عم باوفا امروز لطف
و شفقتی درباره این کنیز بینوا بسیار فرمودی که در خور حال یتیمانست ای
عم بزرگوار ترا بخدا سوگند میدهیم که از احوال پدر غریبم چه شنیده از من مپوش
حضرت از استماع سخنان آن معصومه بسیار بگریست و فرمود که ای جان من
کوفیان مهر و وفا را از میان برداشتند تا قیامت در ره دین تخم بدعت کاشتند
مسلم معصوم را کشتند با تیغ جفا سر جدا افتاده آن مظلوم را و تن جدا
تن بدنشان بلوا ایشان بکوفه تسر بر داشتند بر دل و جان من و تو داغ
او بگذاشتند خدا ترا صبوری دهاد که پدر غریب مظلومت و دو برادر
معصومت را کشتند از استماع این خبر وحشت اثر آن دختر نیک اختر بی پدر
از بسکه سینه خود بگریست که مدهوش گردید حضرت او را در بغل کشید و در رو
ابروهایش می‌بوسید و تسلی می‌بخشید چون بهوش آمد عرض کرد که ای عم بامدار
اجازت بده که گیسو پریشان کنم و رسم عزا و ماتم داری پدر بجا آورده هم

خود را در خیمه برادر رسانید با جان حلو بسخن آن امام مایوس گردید و بگوشه معجر اشک
از دیدهای خون بیزش پاک میکرد و عرض نمود کرای کاش سرای بقا آمده جدا
از چشم مبارک سرشک می باری اگر هلاک من انگیزه در نظر داری ترا انجام
عالم شبیه کرده ملال میپوشی از من برگشته بخت در همه حال حضرت دست شفقت
و مرحمت و تسکین بر سر خواهر محنت قرین خود زینب خاتون کشید و او را از شهادت
مسلم عم آگاه گردانید جناب زینب خاتون بعد از بیطاقتی و گریه و بیقراری عرض
کرد که ای عزیز حضرت باری فی الحال چه در نظر داری حضرت فرمود آنچه مقدر است
چاره نیست لیکن از روی اولاد مسلم شرمسارم رقیه خاتون دختر کوچک عبد
اخر مسلم را بیاورید خواست که چون مسلم بعزم سفر کوفه و عراق مصمم شده بود
دختر چهار ساله بود رقیه را در پناه عالم دین پناه گذاشته بود و آن طفل معصوم
را قاعده چنین بود که چون صبح با سلام آن امام می آمد و سلام کرده می نشست
حضرت بزبان الطاف و اشفاق او را طلبیده در کنار می نشاند چون زینب خاتون
امروز آن یتیم غم اندوز را بخدمت برادر آورد آن بقاعده خود سلام کرده خواست
که بنشیند حضرت برخواست و او را چون جان شیرین در بغل گرفت و گاهی گیسوی
او را بسیار بوسید و از گیسوی مشکینش بوی مشک بو کشیده چون ابر بهار که بر گلزار ببارد
اشک بر سر و رویش و مو تا قدمش نثار فرمود گاهی گیسوی او را تاب میداد
کاکلش را که به نشتر کش آب میداد و بگریه زاری او را ببوسید میدید از آن گلشن گل

پسران

عقیل و هانی بن عروه را و رقیه دختر مسلم را ماده بکار ابن زیاد بدنهاد و بدبنیاد و پسر یزید دیرباز روا ندیده بود و بدنامی مطهران و مظلوم ترا در بازار قصابان تر نیاره برده هدایا کرده تا چون اخوان ترا بچشم خود دیده از کوفه برادرم دو طفل سعید مسلم شهید را در کنار فرات سر بریدند خاک یاد اور داغم زین حدیث جانگداز ای امام همنا برگرد از پیمان درحجاز یا مهیای شهادت باش با عجز و نیاز باید از اشیوه خود گرده با دشمن لباز ای فرزند رسول خدا کوفیان بر سر فتنه و فساد و مستعد شور و طغیان اند چون این حدیث غم افزا بسمع مبارک حضرت سید الشهدا رسید فرمود انا لله و انا الیه راجعون ای جوان اگر بکجا میروی زود از میان لشکر باید بروی تا که کلام غم انجام تو دل همراهان ما را بدرد و نیارد چون آن شتر سوار از لشکر آن امام اخیار بیرون رفت سر در سینه زهرا در خیمه تنها نشسته چندان گریست که محاسن مبارکش در آب دیده تر شده و میدم زانو برا میکوفت و میفرمود و افسوس بر جوانی مسلم فریاد از غم بی مسلم بی مسلم بی مسلم بی نبودم وقت رفتن بر سر بالین او بیکسی لطف خدا را خواند و در کفن او چون آواز گریه ابن الحلم و جید گلونیشش برادر باجان برادرش عباس تریدی بست از خیمه ترسان خواهر بلند اختر خود جناب زینب خاتون را طلبید و گفت ای خواهر محترم بود در همه حال سر از برادرم هستی اینک برادرت در خیمه تنها به گریه میکند چون زینب خاتون شنید که برادرش گریه میکند بی خواهی بشده خود

و نیاز نالیده سوزنیان خدمت ... رسیده عرض کردم که السلام علیک یا ابا عبدالله السلام

علیک یا ابن رسول الله و رحمة الله و برکاته تاریخ بحر تحاک کعبه نهایت سوزنم

خویش از مرتبه تا عرش برین افزود ای ریحان روح گلشن محمد مصطفی و ای گل

نامیه بوستان علی مرتضی و ای شجره مراد حضرت خیر النسا و ای گوهر ثمین حسن

بازوی حسن مجتبی ای یادگار آل عبا بکجا میروی امام از ابو سعید اختیار او را بعد

نوازشش در خلوت طلبیده پرسید که از کجا می‌آیی عرض کرد یا ابا عبدالله از کوفه

میشوم می‌آیم حضرت فرمود بخدا سوگند که راست بگو از پسرم غریبم چه خبر داری

چه حال داشت پسرم مسلم عرض کرد که جانم بملاقات او بود و مشتاق

دو طفل کوچک اند بی کلاه با او بود و درین معامله غمناک بود با خوشنود

بگو ست ای دوست باوفا بحق خدای کعبه و منی که بسیار مشتاق شنیدن احوال

آن جوی نوازشش هر روز قم چون نام مسلم در میان آمد شتر سوار بی اختیار زار زار

بگریست و جواب نداد تا سه مرتبه تکرار یافت او کار آن امام ابرار و سعود

که ای بنده خدا چرا جواب نیکوی که آتشی در جگر دارم چرا اگر نمی‌سازی

تو از رازی که میخواهم سرشک افشانیت از راز پنهان کرده ای گاهم ای تاجدار

غریبان بگو شتر سوار عرض کرد که ای سید و ای سرور بکدام زبان عرض کنم کوفیان

بی ایمان عهد و وفا را بر طاق نسیان گذاشتند و از پای هستی کفر منافقان نغمه و فساد

سر بر داشتند کل بیچاره میهمان بی آزار خود را بدست خود کشتند یا ابا عبدالله السلام

[illegible] خواب دیگه نه صبا دلبود نه خوابگه حرم بهشتم و داغ نهال بیت نه چو کمتر که هنوز بود
شبیه احمد مختار نبود نه مانند قاسم بساط عیشش و حضرت چیده بود نه وقت عروسی
کرچه کم بود از بسیار نبود نه و دهشت عبدالله جعفر بهره زینب نه و طفل نه زینب را از
بیننده [illegible] برخوردار نبود نه و شیرخواره در خیمه بزرگ نه امام محترم نه مجمعی از نوجوانان
یاسمن رخسار نبود نه دوستان در عهد و شکر از نعمت دیدار یا نه الشهدا تا این [illegible]
اینقدر اخبار بود نه القصه دوستان و برادران در سایه لوای مرتضی فرمانروای امام
اخیار بزم اعتبار قرین هزار گونه عیش و خرمی در این منزل آسوده ناگاه شتر سوار
از دور نمودار شد با دیده اشکبار و خاطر افکار زبان در شکوه فلک کج رفتار باز
و از خاک فتنه زای کوفه و عراق روانه بجانب حجاز بود چون اندکی نزدیک رسید
آواز او بگوش حق نیوش جرعه نوش شربت شهادت رسید که گویا چنین
میگوید — الهی اختر اکرده شش برافتد چرخ برگردد زمین ویران شود در آ
[illegible] زیر گرد نه حسین ابن علی گر شد درین وادی دو چار من کم نگاه که
او از کربلا و کوفه برگرد نه چنان کامروز من آب و هوای کوفه را دیدم
[illegible] نهال باغ احمدی ثمر گردد نه چون آواز حزن انگیز و صدای شکوه آمیز
شتر سوار رسید که این خیمه خرگاه عرش پناه از حضرت اباعبدالله الحسین است
از شتر پیاده شد [illegible] از پا در گرد و سر را برهنه نموده [illegible] خود را بدرد انداخت
با دیده گریان پیشانی بر خاک آستان ملک پاسبان فرزند پیغمبر آخر الزمان [illegible]

مخالف است چرا از تیغ تیز دشمن بلا رو و رفعه عرض شوق نظر تقدیس مسطر جنبه گوار خود را گذشته رو بدیار بیرشود رفته دخالد و طغیان دغناد کوفیان بینید بیرونی در هیجان رای سرد و تیغها بی پرهیز که دلی او رکوبه با تو اشنا نیدیم حضرت فرمود که شرط خیرخواهی بود بر عم خود نصیحت کردی در آئین دوستی بجا آوردی لیکن ما بامر که مأموریم قدمی از جاده فرمان سزاواری بیرون نمی گذاریم گر هزاران تیغ بارد بر سر کوی حبیب رو نخواهم تافت از تیغ ارادت یا نصیب پس حضرت فرزدق را رخصت عطا فرمود با خیالات سرعت بمنزل مقصود خود روانه شد بعد از طی دو سه منزل نیز ثعلبیه و زاشقوق گویند رسید سرادقات جلال را بر پا نمودند آنحضرت بر مسند عزت امامت نزول اجلال فرموده سکینه خاتون و علی اکبر را برای تسلی خاطر مبارک طلبیده چون جوشش صغیر و کبیر هر دو را در بغل گرفته و ردی کلبوی آن دو معصوم را بوسیده هجده تن از آل علی و عقیل و بنی هاشم مثل علی اکبر و جناب ماه بنی هاشم عباس و قاسم ابن حسن و فرزندان مسلم علیهم السلام و اولاد جعفر طیار و فرزندان عبدالله جعفر و اولاد امام حسن هر یک بقدر مرتبه در مقابل معین ایستادند و اصحاب و موالی هر یک بقدر منزلت بر اطراف ایستاده خیمه‌ها زدند و آرام گرفتند خواتین حرم محترم در خیمه عرش اشتباه بود و در بستر امام علیه السلام حضرت امام زین العابدین نشسته خیمه از کلیهای بار حرم گلزار بود خیمه دیگر دل را ولی افسردگی بسیار بود در کنار شهربانو بود در بغل شیرخوار بیمار بود

بی اختیاره همرهان را سپر کلدار شهادت دانسته و دوستان الا روی بام عمم
چو گل حسین [illegible] که یکتا تن از تیغ و خنجر تشنه خون حسین تا قیامت کربلا خورشید
بیلی را [illegible] بهر جا که رحل اقامت می انداخت زمانه غدار از اندوه تازه دل ماید
آن سرور خاطر محمد مصطفی را متألم ساخته و بهر مقامیکه یک کار ارام می پرداخت
صانع مجبر خلک زلالی بیغش معدن امامت را در بوته حسرت و بی ارامی میگداخت
بهر منزلیکه محملی میکشود از غبار حوادث بار الم بر خاطر عاطر مهدکشین می افزود و در
بهر صحرا که خیمه میزد گلچین افسرده بداغ مصیبت تازه رنگ اندوهی بهار کشن می بود
مرویست که چون زهیر بن قیس مشرف ملازمت آن پادشاه کشور امامت را دریافت
روزی احباب خلت مآب آن امام عالم پناه بدور ایشان نشسته از هر دری سخن
در میان داشتند و غمی به پیرامن خاطر همدیگر نمیگذاشتند ناگاه شتر سواری بغبار
بعضاهی از جانب کوفه و عراق پیدا شد بموجب ارشاد انسرور یکی از یاران
او را تقید میوسی فرزند پیغمبر آورد و آن فرزدق شاعر بود چون جبهه نیاز بخاک
آستان عرش امتیاز آن مظلوم شود حضرت تحقیق احوال مردم کوفه و عراق را
از او نمود زبان نیاز بعرض آن پادشاه یثرب و حجاز گشوده کای عرش را
جبهه سای حضور تو یا حسین روشن چراغ نور ز نور تو یا حسین ای یادگار آن
آل عبا ای مسند نشین مصطفی وای قوت بازوی یدالله کجا میروی که از شام
تا کوفه همه افتاده بار و زمین نیشتر زراست و دلهای کوفیان با مخالف آشنا و با آشنا

سید الشهدا بوده است ای جهان را کعبهٔ مقصود کویت یا حسین [illegible] روی جانان
عالمی از دل بسویت یا حسین موجهای بحر آتش زاکه [illegible] دوست تشنه
نشاند روز محشر آبرویت یا حسین نیست بهتر چشم تشنه [illegible]
نکهت پیراهن یوسف ز بویت یا حسین کار با عالم ندارم قبلهٔ جانم تویی
ای هزاران دل ز عالم سویت یا حسین با جفا خو کرده‌ام عمری و دلشادم
زانکه نیست جز عفو خطا و جرم خویت یا حسین [illegible]

[illegible] مستمعان اخبار مصیبت
و الم و مجتمعان عزا و ماتم را ذخیره بهتر از لالی سرشک محفل غم و وسیله [illegible]
مالهای عرش و سمای و مادام روز تهی و دستی بازار جزا و حسرت عالم بقا نیست
لازم که لعل پاره‌های جگر سرشک دیده ماتم را بمجرد استماع اخبار مصیبت و وقایع [illegible]
معرکه شهادت نثار و بناهای جانکاه خاطر مجاوران عالم ملکوت را افگار
نماید اشکریزان محفل سوکواری و درج سازان اشکهای جاری چشم می نگارد
که چون مسافر کشور عراق یعنی امام آفاق چراغ حرمین گشته کربلا حضرت ابی
عبدالله الحسین با برادران و فرزندان و اصحاب و منتسبان خجسته صفات
هم عنان و همرکاب چون گلهای همیشه بهار [illegible] شکفته و شادان از دیار
حجاز و یثرب بدر افتاده و قدم همت تمکین با هفت در راه کوفه و عراق
بذوق شهادت نهاده سه شنبه دوم کربلا فرزند پیغمبر [illegible] رسید

مقدس نهاد و گفت ای زهیر جا که باشی ما را از دعا فراموش مکن آن زن بی اختیار بگریه آمد
و گفت ای زهیر بخدمت امام رهنمائی میروی که سلطنی و ادبم زهیر گفت ای
عفیفه ترا بخدمت امام المتقین بردن چه حاصل خدا گواه است که وصیت مرا بغیر
تراهم مقسوم از دامن آن امام معصوم کوتاه نخواهد شد حق آن زن نیک خصال بسیار
بگریه مشغول گردید کای زهیر جناب امام حسین فرزند حضرت خیرالنساست و معادن
مروت و حیاست و مظلوم بانو فاطمه است مرا با هستانِ فلک پاسبانانِ آن ستاره
درخشنده صبح سعادت بر شاید که چون ترا بغلامی قبول فرموده است دست رد
بر سینه این کمینه نگذارد و مرا هم بکنیزی زینب قبول فرماید چه از رحمت خدا لکات
میلتی زهیر از استماع این نوع عبارت بگریه و ناله ساکت شد خدا ترا رحمت کند آنگاه
آن زن پاکدامن بخدمتِ امام زمن آمده کیفیتِ حال را عرض کرد آن زن بقدوم
همشیره آن معصوم افتاده و عرض نمود که یابن رسول الله زهیر را بغلامی قبول
فرمودی این ضعیفه را هم بکنیزی سرافراز کن و ضامن باش که خود هم زهیر
مرتبه بلند شهادت را در قیامت در پای پدر را فراموش نکند و شفاعت منهم کند
حضرت بهالی ها بگریست و فرمود ای ضعیفه غمگین مباش که مادرم
خیرالنسا شفیع تو خواهد بود پس ای عفیفه را با دخیره بخدمت سرا و عصمت
و جلال فرستاده و زهیر در روز عاشورا در سینه لشکر فیروزی اثر شهدا اشتا
بود و حبیب بن مظاهر بود و قلب ازان علی اکبر فرزند ارجمند حضرت

شهسوار کشور جهانداری مهتری مالک رقاب اقلیم انصاف و جهانبانی تنها
بر کجا است سوار پرسید که چرا از خانه ما می‌پرسی عرض نمود که این غلام ...
دارد می‌خواهم که از سرای عاجزه واقف باشم تا کاهی او را از ... بیان
این طفل بیاورم و الا هلاک می‌شود و اگر مرحمتی شما نباشد می‌کنیم که صبر کند این
بی اختیار بگریست و گفت که مشوش مکن غلام خود بخدمت شما می‌آید
طلبی روا دارم حیای من کجا است دیده انصاف اگر بستم وفای من کجا است
پس آن پسر را در عقب خود بر مرکب سوار نموده روانه شد پدر متوجه بازار شد
در تدارک اسباب ماتم داری و سامان عزاداری درآمد چون آن سوار غلام را
با خود برداشت و روانه شد گذر آن طفل بدر خانه مادر و پدر خود افتاد عرض کرد
که ای مالک جدید و ای خواجه سعید این خانه ماست مادر بلند اختری که چون جگر
مرا پرورش داده در انتظار است که باز ببیند پیشش بروم اگر اجازت باشد قدم
و وداع مادر روم زیرا که زمان ملاقات بسیار بعید خواهد شد تا از روی مادر
را بگویم آن سوار آه سردی کشید و اشک از چشم ابر بسیار بارید
آن طفل را ابوسعید اجازت داد آن طفل پیاده شد پدر خانه آمد و خود را
ای مادر بلند اختر زمانه ترا بی فرزند می‌کند و بجز آن داغ جدایی تا قیامت
می‌نهد اینک مرا به بزرگواری که ... انداخته ... چون آواز
فرزند بگوشش مادر رسید سراسیمه بیرون آمد فرزند ...

خوا مرا این که بنا بسیار گریست و گفت که رضای پسر شرط است چون مادر پدر
نیز سخن ما بشنیدند میان آورده این فرزند سعادتمند بذوق تمام گفت از
مرحمت ای پدر و ای مادر بسته رضای من برضای شما بوده و مقرون
بقبول خاطر سلطان کربلا شرط است ای پدر بزرگوار چرا درین کار صبر میکنی
با مادر گویم یکبار انجمن صفا آمده سرا و زاری نهاد و پسر نیز
خاکپای مادر را بر چشم و صورت می مالید یکی میگریست و یکی می نالید مادرش
گفت ای فرزندم اگر به میاورکه در حضور حضرت خیر النسا خجالت بیکشم زیراکه
من ترا قربان فرزند فاطمه کرده ام گریه مکن تا اجر ضایع نشود و آن طفل بر خواست
و مادر او و داع نمود و با پدر بیبازار غلامان و کنیزان آمد خلق گفتند که این
مه از کجا می آید چیست این جلوه مگر نور خدا می آید حسن و جلوه فروش است
بر مهر و بی خوش برقی چو آید بدین جلوه چرا می آید پدر آن یکتا گوهر
فرزانه رحمت الهی را بغلغله هر دم بر دا خته بکنجی نشست و مروارید سرشک
از نرگس دیده میریخت ناگاه سواری نقابداری چراری بخریداری
آن گوهر را بها در رسید چون صورت آن ملک سیرت را دید یا نجه پدرش
گفت بزر داده آن پسر را بخرید و عذر خواهی بسیاری نمود آن طفل و دست پدر را
بوسید و گفت کای پدر از قصور غلام عفو فرمود محقوق خود حلال نمی
شود و همچنان پدر گریه بسیاری کرده رو بخوا که او را خریده بود

یا حسین ۃ ماه عاشورا رسید ای جن غرا دائم الدوام [illegible] زیر رو [illegible] جمع [illegible]

یا حسین ۃ عمر کو تا سال دیگر تعزیه داری کنم [illegible] بیشتر [illegible]

مشکلم سخت است و سخت ای وای [illegible] مشکل گشا زاستین رحمت [illegible]

چون از همه جا در ما [illegible] امید را [illegible] ضعیفه نحیفه خود را [illegible]

و شرح تنگی و افلاس و کج روی فلک کرده [illegible]

[illegible] می بینم که در عشره عاشورا چون دست بجای نرسد و در رسیدن سامان

[illegible] خجالت میکشم خود را بگوشه [illegible] ان ضعیفه [illegible] جواب داد که چون

اعتمادی بر عمر برق رفتار نیست و هر یک از دقایق ساعات لیالی و ایام بمنزله

شرری خرمن سوز مزرع زندگانی است پس امید به بقای حیات [illegible] از عقل

دور است و خواب در راه سیلاب غفلت اهل شعور است [illegible] حسین را [illegible]

خون گریه فرصت نیست دان ؛ چه میدانی که سال دیگر [illegible] میآید [illegible]

از خزانه عنایت الهی یکتا گوهر گران بها یعنی [illegible] موسم [illegible] عزای حضرت

سید الشهدا در دست داریم من از دل و جان راضیم تو هم راضی باش [illegible]

ذخیره روز بی [illegible] تهی دستی [illegible] غلامان [illegible] بفروش [illegible]

امسال [illegible] قیمت آن گوهر پاک رسوم عزای فرزند [illegible]

[illegible] بجان رساندن این کار [illegible]

[illegible] قضای [illegible] چرا که [illegible]

... دلنواب [illegible] رحمتی منتهی [illegible] صنعت را همین باشد اثره روز محشر بنده عفو خطا کوش

[illegible] همین انجا معفو خود نکرد درج سازان جواهر سرشک یکتا و گوهر

[illegible] این مجلس عزا را موآید تا لک قدر و قضا بجدیه صنف عالمگیر حدیث

[illegible] یکتا و [illegible] بابواب مقصود با مقصود رحمت بی انتهای خدا می گشاید و سایه

[illegible] حضرت [illegible] بهشت عنایت بی پرسش می نشانند فاعتبروا یا

اولی الابصار [illegible] اشک نثاری و عزاداری را که مرتبه جزای عمل چنین باشد معارج

مدارج سربازان و جان نثاران که در همه حال در راه دوستی شهیدان آل محمد نثار

جان [illegible] مال تا بفروختن عیال و اطفال دریغ نباشد تا کجا خواهد بود [illegible] دوستان

شرط دوستی [illegible] مصاعد مراتب دوستی آل عبا است که فی الحقیقت نعمتی

خدا [illegible] است چنانچه این قصه جگر گداز آیینه دار این راز است نقل است که در آغاز

آمدن ماه محرم [illegible] سامان سوغی تعزیه دار روزگار قرم در هم ریخته شاید افلاس

و دست [illegible] دوست روزی که [illegible] او ریخته و میدیدم آهی میکشید و ساعت بساعت

[illegible] اشک می باریدم [illegible] بنوعی که سامان روزگار خود را می بینم یقین است که

از [illegible] گذار عزاداری و جو نیاز اشک نثاری کلی برایم [illegible] چنیم [illegible] کاهی

بر بالای [illegible] متوجه ساخت میدان امتحان قضا یعنی ارض مقدس کربلای معلا

[illegible] حضرت سید الشهدا شده بناله و زاری و گریه و بیقراری و [illegible]

[illegible] روح [illegible] یا حسین [illegible]

گرامی بند خدا بنجانه تو کاهی نندارم بدیدن این دختر آمده ام [illegible]
اشیان من مرغ بی بال و پری دارم تو فارغ بال [illegible]
خواجه را لرزه براندام افتاده عرض کرد مگر غیر از حضرت [illegible]
حضرت فرمود که آن دختر را که امروز خریده [illegible] دار حسین است [illegible]
است [illegible] فرزند جگر بند منند از ثقلین اشک ریز [illegible]
اگرچه در عالم بی خبری آفتاب مطلع سعادت ترا تو مستری شده کنیز این دختر [illegible]
فرزند حسین در دو عالم از آوانده [illegible] روزی تو بی داد که از زاه این سودا باز
کرد آن امیر این سخن شنید و از خواب سراسیمه برخواست سر و پای برهنه [illegible]
ان بانوی محترم در آن آرام داشت در آمد علی الصباح خاک آستانه [illegible]
یقین نموده تخفیف حال ان بلند اقبال رسید زر و جواهری چند با آن بانوی ارجمند [illegible]
بخانه پدران دختر آمده بگریه و زاری عذر خواه گناه ما فات [illegible] ما دام [illegible]
از دل و جان کمر منت در تعزیه داری فرزند حضرت [illegible] پناه [illegible]
ما بقی عمر عزیز را چون شمع در مجلس اشک ریزان بگریه بسر می برد [illegible]
العطا بین [illegible] مع امام منصور من اهل بیت محمد مصطفی [illegible] ای [illegible]
دشمنان را داد سر [illegible] همچو اشک این اشک ریزان [illegible]
همه از آبروی یا حسین ورنه من در [illegible] خود [illegible]
[illegible]

دلجویی زن و دختر چون طفل سه ساله در قدم پدر در غلطید و عرض نمود که ای بابا
ما را [illegible] کرده ای الطاف کرده و جا بسیار کرده ؛ روح تو شاد باد که
[illegible] روح احمد مختار کرده ؛ هر چند نقد جان بجا وی فروختی
[illegible] خریدار کرده ؛ در مصیبت فراق صبر کن ای بابا در [illegible]
[illegible] های مجلس عزا روشن کنند این کنیز را بلند آورید زیرا که
این منصب جلیل تعلق به [illegible] دلیل داشت و قدمهای پدر را بوسیده با مولای
خود روان شد پدرش در تدارک جمع آوری اسباب عزاداری برآمد آن امیر
چون آن پدر پیر را بمنزل آورد زنان و دختران عصمت نشان خود را در تسلی
و دلداری آن خورشید منکشف فرمان داد عصمتیان آنخانه پروانه وار هر دو در شمع
حیات یکدیگر [illegible] آمدند در نیمه آنشب آن بزرگوار در خواب دید که جمعی از خیل ملک
[illegible] در سرا [illegible] ورود آمدند بعضی را طبقهای نور بر کف و جمعی را عصاها
[illegible] و در اطراف صف صف ایستاده یکی از فوج ملک بانگ برآورد
که ای صاحب خانه [illegible] باش که رسولخدا محمد مصطفی اندوهناک و گریبان
چاک [illegible] رسید زنان و اشک ریزان در آنخانه در آید و صاحب خانه در خاک
[illegible] گدای [illegible] کدام حسن خدمت این خاک پسند خدام فلک احتشام
شده که [illegible] را گنبد رسانیدی و غبار نعلین عرش [illegible] پای مبارک [illegible]
[illegible] یافت [illegible] حضرت خاتم الانبیاء [illegible] آمی [illegible]

چند وصیت داریم یکی آنکه دل خود را در مصیبت فراق من صبور [illegible] کسانی [illegible]

دوم آنکه اسیری دختر پیغمبر و عزیزی زینب و ام کلثوم را بخاطر بیاورید و گریه [illegible]

حال ما چکام قضا رضا باشی این بگفت و خود را بر پای مادر انداخت [illegible]

نمود [illegible] چون وداع نموده با پدر بزرگوار به بازار آمده او را

و خود بگوشه اند غمناک نشست غلغله در شهر افتاد که امروز [illegible]

بازار آورده اند مردم بی اختیار بسیر و تماشای آن دختر آمدند ناگاه یکی از

امرای شهر را گذر در میان بازار افتاده غلغله مردم را شنید پیش آمد و گفت

پدر آن دختر بلند اختر را که اجازه میدهی که روی کنیز را ببینم [illegible] چون

بیشتر به جگر آمد و غم داد [illegible] کار گرا مده بسیار گریست و گفت [illegible] مهر کن تا آنکه

از کنیز بپرسم گفت بپرس پدر در مقابل دختر آمد [illegible]

هستی که این نامحرم روی ترا ببیند برای خرید [illegible] دختر [illegible]

بند شوه [illegible] که ای بابا [illegible] تا ببیند [illegible] از [illegible]

ترا [illegible] گفت ببین روی او را [illegible] آن امیر [illegible] را در [illegible]

نمو کردید [illegible] رعنای مانند او بود آن دختر [illegible]

دختر بلند اختر آن گل بیخار گلشن رعنایی را از دست داده [illegible]

[illegible] سپیده کی بمولای جدید خود عرض نمود که اجازه [illegible] تا [illegible]

[illegible] نیم [illegible] بخون [illegible] بیاورید [illegible]

حضرت خدا [illegible] نام کنیزی بر تو گنهکارم خاصه آل عبا را [illegible] نخواهد [illegible]
[illegible] تمام [illegible] عفیفه بازگشته که ای مجلس آرای بکا و ای [illegible]
[illegible] اختری داریم که از جلوه [illegible] و کنیزی حضرت سید الشهدا
[illegible] خداوند پاک از جمیع عیوبش پاک و برا آفریده [illegible]
[illegible] پاک سیرت [illegible] کشیده قابل [illegible] این [illegible] جمله
عفاف را انجام کنیزی حضرت سید الشهدا برده است چون کنیزانش ببر بره ببازار
[illegible] بیع کن او را تو در بازار بی گفت و شنید چون حسین را از کنیزی [illegible]
[illegible] که پا شد مشتری او را حسین خواهد خرید [illegible] نیک خصال را آب [illegible]
دیده جاری کرد [illegible] دختر نیک اختر خود پرسید که ای فرزند ار چند ماه محرم شهدا
رسید [illegible] بقدر وسعت لباط تعزیت داری در ماتم سرای شهیدان چند
[illegible] بسبب ناسازی روزگار معطل موقوف می نماید مگر آنکه
[illegible] گیرا [illegible] در بازار بفروشم و وجه قیمت ترا در [illegible] اسباب مجلس
[illegible] گفت ای مادر هزار جان منت است که بکار چنین روزی بیاید البته
[illegible] این [illegible] خاتون قیامت روسفید [illegible] بدر بازار
[illegible] فرزند [illegible] داوند مادرش او را آراستی داد که در نظر [illegible]
[illegible] نقاب بر روی او بسته در روی [illegible]
[illegible] آن [illegible] گفت ای [illegible]

راهیبا کرده سعی تو که در تعزیه داران حسین شهره ای [illegible] از محرم [illegible] صد نامور

آمد ایام محرم تو مگر در خوابی چو [illegible] ز خون شهیدان [illegible]

در تدارک مجلس عزا و بکائی بکوشی و چو [illegible] خون شهیدان در [illegible]

زیر [illegible] نمی جوشی انگونه تعزیه دار از گریه بی [illegible] اظهار شد و [illegible]

مغز از کشیدن نار سینه شکاف و [illegible] جوابی عزاداران [illegible]

شهیدهی و [illegible] بی حسرت می نهی هر چند که [illegible] گرفته بود [illegible]

گدای غم [illegible] بر زخم جگرم بستی و شیشه آئینه سینه را به سنگ حسرت شکستی

بر جگر از دست تنگی داغ حسرت میکشم شرمسارم از عزاداران [illegible] میکشم

بی عزاداری مناسب نیست ماندن در وطن از وطن امسال رفت [illegible]

ضعیف [illegible] شامل [illegible] اختیار [illegible] داد و در عین گریه [illegible] عرض کرد

گدای جلاء العیون مجلس اشک نثاری چون اعتماد بر حیات [illegible]

زمانه منقلب [illegible] نمی ترسم که عنقریب [illegible] اجل [illegible]

[illegible] داغ اشکریزی عشره محرم تا قیامت بر دل پر ندامت بماند دل خود [illegible]

کس همراه جوان [illegible] در بازار [illegible] بفروش و [illegible]

جگر گوشه حضرت خیر النسا [illegible] قضا در امتحان بر ما [illegible]

هر روز [illegible] کار میکرد [illegible] این عالم که [illegible] عالمی از کاری [illegible]

[illegible]

...ی نهاده دوستان بدشمنان داده اند و از هنگام نزع تا انبساط قیامت نعمات ...
...ات ... به پیرایه دلداری و دستگیری دوستان همیشه حاضر ...
... خاطر دوستان دوستی گراوند در راه دوستان خدا بدل جان کنند
جانکنده ... القصه انچه درست بخواهد چنان ...
... حسن وفا نموده واندو دوستان گنند بسیاری از
... باده ولا ... نشه محبت ... جان بسیاری ...
تعزیت داری کارهای نمایان کرده و تا روز قیامت ... بار یافت عزا
اعمال ... اعمال است و در زمره نیکوان نام برآورده یکی از شیعیان پاک و
تعزیه داران ... هر گرانمایه را شب و روز چون شمع محفل عزا ...
... زندگانی ... سواد این سودا را بر ... که سرمایه ...
... تا انکه ... اسباب دولت و سرمایه ثروتش را تاراج ... امتحان روز
... نموده ... خوشتر ... عزاداران در تدارک ماتم و تهیه ... اسباب
عزاداری عشره محرم بود ... مومن عزادار در ان سال ... از ... کوتاه ...
... تدبیر نارسا مانده بود ... ایام ... افسوس ...
... حیرت ... عکس ... نموده ...
... داشت ... پرسید ... پروانه شمع مجلس عزا ... محرم ...
... نموده ... اسباب ...

کربلا در جای موج خون لب‌تشنه شاه حسین؛ چون شد بحلقه بلبل مجروح ... در هم
شکست بال رسول خدا حسین؛ در حشر عین زحق طلب عذر ... [illegible]
کرب و بلا حسین؛ راضی نمیشود هم مگر داز خدای غیر از شفاعت تقصیر ... [illegible]
اهل ثواب جرم خطا ارزو کنند؛ کرد چو عذر خواه خطای [illegible]

صبا بگوی [illegible] سلام ما برسان | سلام [illegible]
صبا به تربت احمد ز کربلای حسین | ببین چامه [illegible] خون [illegible] برسان
صبا بفاطمه از کرب بلا بگلشن خلد | چو غنچه ناره سر بسته عزا برسان
بگو بما در قاسم که قاسم ناشاد | بخواب رفته بکام [illegible] برسان
ز قتل یوسف احمد لقای سبط اکبر | خبر بخیمه یعقوب [illegible] برسان
صبا وصیت عباس را ز جان بشنو | سکینه را خبر از [illegible] برسان
ز کاهواره اصغر که میشود تابوت | خبر بفاطمه [illegible]
فلک ز پرده برآورد شهربانو را | خبر بخانه کسری [illegible]
سر برهنه زینب ببین برو به نجف | خبر بگو [illegible]
رضا برای حسین شهید تشنه جگر | که اشک‌خوان خطای کربلا برسان

بحقیقت مجلس [illegible] مستمعان محفل عزا را بشارت باد که [illegible]
علیهم الف والتحیة والثنا همواره متوجه پرورش [illegible] شیعیان [illegible]
احوال [illegible] خورشید افسر [illegible]

چون [illegible] الحسین [illegible] منتشر شد کوفیان بیوفا رسل و رسایل و نامهای شوقی افزا بطلب
[illegible] حضرت خیرالنسا بی دل روانه می نمودند ولیکن هر نامه که
[illegible] تمام نقطه وفا بود و شرح مضمونش قلم ریخته بخط شکسته نمایش [illegible] زآب
[illegible] گذارد چو عهدنامه گل عهدها بباد [illegible] از هر خطی غباری بر آینه خاطر
[illegible] صحیفه کاینات می افزود و هر قاصدی را بهیکل [illegible] شهیدی
از جوانان آل هاشم منظور میفرمود و در جواب عهدنامه کوفیان که چون لاله رعنا بوی دورنگی
[illegible] در مشام روزگار میوزید و صورت معانی عهد و پیمان کوفیان را در الفاظ [illegible]
[illegible] چون نقش بر آب میدید قلم نسیان بر صفحه قبول میکشید تا آنکه دوازده هزار نامه
از آن قوم [illegible] بآن امام اتقیا رسید و زمانه از شش جهة زمان فرصت را بر دل
مبارک خامس آل عبا یعنی مربع نشین مسند شهادت دفتر سیوم از دفتر امامت از
دورنگی [illegible] چون [illegible] غنچه تنگ گرفت آن امام جلیل مصلحت وقت در آن
[illegible] اتمام حجت بر سبیل [illegible] جلیل خود مسلم بن عقیل را بر قاطبه اهل عراق
نموده [illegible] فرستاد و دیباجه صحیفه شهادت و لسان المصحف شهادت یعنی
[illegible] مسلم بن عقیل [illegible] در روز سه شنبه نهم شهر شعبان المعظم سنه شصت هجرت
[illegible] شغل آجال فرموده بودند صلوات الله علیه و علی جده و ابیه [illegible]
[illegible] الی یوم الدین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین [illegible] دست [illegible]
[illegible] حسین [illegible] شهادت [illegible]

سفر انجمه قبایح نمیکنم به درگاه پادشاه در عرصه شور انگیز کرب و بلا حضرت [illegible] سر میکنند [illegible]

قضاییم و میرویم با رضای او در دشت مظلومیم و میرویم چون عندلیب کرب و بلاییم

ماست مشتاق خاک کرب و بلاییم و میرویم همچون عطاشی [illegible] بلایا شعور [illegible]

عیش عطاییم و میرویم [illegible] رهایی ما ز سوز محبت لبالب است با نالهٔ [illegible] ایم

چون مرتبه [illegible] قریب بود که بلا هزار [illegible] از اقربا و [illegible] جدا ایم و میرویم [illegible]

و من از شما خوشنودم در منازل خود برگردید [illegible] آن امام محرم [illegible] حرم

حرم کعبه اگر چه از برکت قدوم میمنت لزوم آن کعبه ارباب صدق و صفا و قبله [illegible]

منابای افتخار بر کنگره عرش علا رسانید لاکن چون آن [illegible] حرم [illegible] رسالت

پناه و نبل مصیبت آن مظلوم بیگناه و انقطاع سینه فلک نیل [illegible] سیاه در جامه

در پوشیده و از نزد دختران امام اتقیا خاک وادی مشعر و منا [illegible] اضطراب

موجی بهم رسید که تا صبح قیامت ساکنان بیت الله [illegible] سنگ [illegible]

زلزال حشر مثال کوه منا [illegible] ساخته با دست ندامت سنگ حسرت بر سینه زنان [illegible]

گری شده چون گردباد پا در پیش لنگ تمکین بر زمین میکند و از خروش گرد [illegible]

زمزم خود [illegible] چشم کوثر و سلسبیل بود در مذاق مجاوران حرم [illegible]

خوناب شوری نماید عاکفان حریم حرم و مجاوران این بقعه [illegible]

ملک و کعبه طوایف طایفان [illegible] و فلک بطواف آمده [illegible]

[illegible] احرام با هلال [illegible] ایام گرفت چون [illegible]

[illegible] بجمال این دو جزو مصحف شهادت دل و دیده را نورانی و سرور
[illegible] دو گلبن [illegible] و صیدگران خونبها را در سایه سدره
[illegible] بزبان [illegible] شهادت مشرف اند و از سعادت فرموده و خود را از برای انجام
[illegible] حضرت با حسرت روانه مدینه گردید در اثنای راه برغربت [illegible]
[illegible] ملائک ملاء اعلی [illegible] آمده اجازت یاری آنحضرت را از حضرت
باری تعالی درخواست نموده [illegible] و هم [illegible] سوار گلگون بر سر راه برگزیده خدای
[illegible] آمدند و عرض کردند که ای زبانیه [illegible] عرش را از نور [illegible] زمین [illegible]
[illegible] که ملازمان تو کروبیان سدره نشین [illegible] هم آشیانه قدر تو جبرئیل امین
[illegible] فرزند [illegible] یادگار حیدر کرار مایم [illegible] که در بدر و حنین بیاری [illegible]
[illegible] حیدر کرار بحکم خدا حاضر شده بودیم امروز که ثبات کون و مکان
بواسطه [illegible] تو [illegible] بلند پایه سپند مجمر آتش حسرت است بفرمان خالق [illegible]
[illegible] صفات همراهان ترا دریافته ایم [illegible]
[illegible] شرار [illegible] هستی دشمنان دین [illegible] چون شعله سر بلند [illegible]
[illegible] از دل شرار برکشید و فرمود که [illegible]
[illegible] شهادت در موضع ابتلا و سعادت من است [illegible] احدی را
[illegible] بمن [illegible] همراهان من برسانند پس [illegible] صورت [illegible] حرکات
[illegible] عرش [illegible] بر [illegible] و دست [illegible]

دل برگرفته با خاطری غبار آلود چون گرد باد و پشت [illegible] جلا جدای گشته متوجه
مکه و حجاز گردیدند در این ایام از اجله جانگداز بر آمدن امام عالم پناه از مدینه
عالم در چشم آفتاب سیاه و زلزال حشر در احد و یثرب و بطحا و حجاز افتاده بود
چون در آن ایام از مردن معاویه مردمان شهر و بادیه را [illegible] از کوفه طلبیدند
و در اوضاع امور افتاده بود و کسی بر مرافقت آن امام معصوم مظلوم [illegible]
مگر جماعتی از اولاد و احفاد و سرور کاینات و قلیلی از احباب خلعت تاب که در ملازمت
رکاب ظفر انتساب حاضر بودند چون هر یک را سعادت شهادت از ازل سرنوشت
شاهد حال خیر مال بود بنا قدم همت در راه آرزوی حصول مدعا ثابت می نهادند
و در حین چهره گشای شاهد مقصود در معرکه امتحان قضا [illegible] آن غم فزای کربلا
بر همگنان پیشی گرفته نقد جان پاک در راه جانان میدادند چون دسته
گل خندان زنان میرفتند و بمقتل گرنجو ذوق کنان میرفتند بسیر گلزار شهادت
همه را مد نظر دکرم چون اشک روان رنگ روان میرفتند چون امام حسین [illegible]
در ما بین حرمین رسید عبدالله ابن جعفر که منسوب بزینب خاتون خواهر علیه آنحضرت
بود همراه دو فرزند جان برابر خود عون و محمد که جانز رفته بآنحضرت در رسید [illegible]
دو نونهال شهادت ثمر چون شاخ درخت میوه دار خم شده برکاب ظفر انتساب
امام ولایت مآب سر نهاده و بر قدمهای مبارک [illegible] راه نورد [illegible] اطاعت افتادند
[illegible] گریه [illegible] امام بی نظیر [illegible] پدر [illegible] چون جوشن [illegible]

بی پدر شربت یتیمی سر نم افتاده است اطفال زینب را بشام و سموم افتاده است
چون آوازه سفر ... یوسف یتیم که چو اشک از نظر افتاده است ... بر سر بود
از برای ... محمد حنفیه رسید ... شاهزاده ... حیدر کرار ... شبیه ... عالیمقدار ... شهزاده ... که بگوش
بی خواهران محترم ... حرم را ... شبستان ... اندر ... سلسله ... زمانه ... در ... بال ... شکسته ... بنیاد ... آن ... حال ... پریشانی
که در و دیوار ... جهان گریست ... دید ... همدم ... بی ملاذان ... امام را ... آن ... احباب ... مصیبت
برابر در بر ... ریحان ... برادر ... بذوق معانقه ... فاطمه را ... بگریه میآمد ... کاشانه از گریه ... آن (۸۹)
آن طفل بی آرام را تسلی میداد ... نگاه داشت ... از گریه ... نمیتوانست ... هرچند که خود را ... گرفته
... و حجاب دوری ... بعد صوری ... جامع المتفرقین ... روزی آید که ... فاطمه ... و میفرمود
را از ما بین یاران مشتاق بردارد و شب ظلمانی فراق جانکاه که موجب اختلال اوقات
غبار الم ... از تراکم ... عنصری ... را چادر ... لهذا اختر عباس ... و مادر ... بروز آرد ... زندگانی است
از استیلای ظلمت ... عقیل را ... دختر نیک اختر ... ام لقمان ... را ... چهار فرزند از جسد
... طاقت ... ما گریبان ... حسرت ... دست ... زیر و زبر ... دل ... مدینه ... هم در ... انگه ... های
کیفیت احوال ... یعنی حدیث ... روزنامه غم را ... اخبار ... آوازه ... گوش بر ... چشم برادر
سلسله آل یاسین ... بزرگ ... صغیر و کبیر ... و کربلا ... عراقین ... مسافران
خاطر شکسته نشسته بود ... و دسته ... حلقه اند ... صدا ... هم ... حلقه های ...
و برادران و فرزندان ... اصحاب ... با جماعت ... خاتم المرسلین ... اما امام
از مدینه ... اندوه و ملال ... و غمگین ... حزین ... جلال ... ذات ... سجاد ...

بستر سوزش از التهاب آتش تب مفارقت احباب چون شمع همه دم در سوز و گداز
زخم دل کاری و خون از دیده جاری شبش از روز سیاه‌تر و روزش از شب تار
تیره‌تر نقش آفتاب جمال پدر و برادر از آتش هجر در نظر پیکرش چون موی آتش دیده
از تب در پیچ و تاب مرغ روح در مجمر تن زبانه‌کش حرارت تبهای محرقه دودی [illegible]
کباب دل ناصبورش چون جگر ایوب دیده از گریه چون شورش چشم یعقوب
صبح شامش را صبح از ظلمات هجران نقاب صبح او بی آفتاب و شامش بی ماهتاب
پای تا سر پیکرش چون مرغ بریان در نظر چشم دل خون ناب ریزد مرغ روح او
دل درون سینه چون درای کاروان تنگ دیده و از مرغ روح او یاد رفتگان
غرض که در حالت بیطاقتی و اضطرار گاهی بیاد بهار گلشن آشیانه چون گلهای صبحدم
گریبان میدرید و گاهی بهوای هم پروازی مرغان حرم چون مرغ بی آشیان خس و خار
بر زیر بال افزوده میکشید و گاهی بتمنای دیدن پدر بزرگوار در مدینه منوره محمد مصطفی
و گاهی بخیال تماشای جنگ [illegible] مقدار پدر و برادران مسافر تا بدر و دشت
و بر یاد رحمت سبطه ختم [illegible] چون شمع فرار گریان و چون ابر بهار اشک [illegible]
میرفت گاهی بمنازل بازگشت برادران و مسافران در کوچه انتظار [illegible]
و گاهی [illegible] دایره زنان هاشمیه و مهاجر و انصار بوده علی الصباح علی [illegible]
[illegible] خانه بی جمعیت احباب در نظر [illegible] دلش را [illegible]
بی نمود [illegible] او را تکلیف بدوا و غذا می نمودند [illegible]

فاطمه با حالتی پریشان بخانه آمد ما در و خواهران و عمه‌های کرام را وداع و دست هر یک را بوسید

و چون پدر نامی با قد خمیده در رکاب و والجناح را که [illegible] بزبان حال و مقال چنین میگفت

بجاه خدا الغیث و بنابت باد بابا ؛ خضر راهت باد بابا ؛ امید ما امیدم جان بابا

فلک [illegible] بریدم جان بابا ؛ تو رفتی من غریبم در مدینه ؛ تو خوش باشی بدیدار سکینه

[illegible] با دیگران [illegible] ؛ چرا در خانه بهر تنها بمانم ؛ خدایا آرزوی مرگ دارم

جهان چالیپه بی برگ دارم ؛ پدر رفتی و بردی از سرم هوش ؛ دلی از دل مکن ما را فراموش

چه خواهم برد در گور آرزویت ؛ دعا کن تا بمیرم پیش رویت ؛ امید بود در هنگام مردن

در این کشور تو باشی بر سر من ؛ سرم را گیر در آغوش و بر سینه ؛ ببند چشمهای من سکینه

پدر امروز از من جدا میسپارم ؛ یقین تابوت برداری ندارم ؛ چو خواهد مرد طفل ناتوانت

خدا همراه تو باشد همراهانت

تا به حجاز از طغیان برسیدار در دشت بیابان حادی غزا و شبانگاهان قافله

بکاتمه شرح اخبار [illegible] باز ماندگان وطن سوگواری سرگشتگان وادی

ابتلا و محن را بگوش هوش اشکریزان مجلس غم جیبتن میرسانند که چون شمشیر

الغوغا و پدر الخا فقیر صحرانورد مراحل رضاء بادیه پیمای منزل وفا سه

یعنی [illegible] بکربلا بحکم شمس [illegible] ؛ باقوت کوشواره عرش خدا حسین

از [illegible] الثقلین [illegible] افتاد فاطمه صغرا در وطن رنجور و بستر مهجور

[illegible] چون پروانه نو رمیده هوای شمع جمال پدر بزرگوار در پرواز و [illegible]

حدقه پدر ای حدیقه خرمی ناموس خیر البشر تو جان تو و آن نهال [illegible]
گردد تن در سفرای عمر [illegible] دل بود پیش [illegible] از من یادگار [illegible]
با جان پیوند باشد که ندانی و خوشا بحال تو که از جوار تربت جد بزرگوارم مهاجرت [illegible]
پدر یقین بدان [illegible] فردا از بهر تو سفر خواهم کرد و از کوفه [illegible]
گرد من بنوحه گرد باد در با و سلسله افغان و خروش خاک بسر خواهم کرد [illegible] این
بگفت و فاطمه را در بر کشید و روی کلثوم او [illegible] باز فرمود که ای یادگار
حضرت زهرا غم مخور برادرت علی اکبر را با اسباب عزت از کوفه و عراق بخدمت تو
میفرستم تا ترا به من برساند برادرم شاهزاده محمد و مادرم ام سلمه را به پرستاری
بیماری تو میگذارم غم مخور که عزم سفر تو تا [illegible] فاطمه عرض کرد که ای پدر روح من
با شما الفت دارد [illegible] فاطمه را از وصل خود وعده بخواب میکنی اگر تو
بوعده صادقی [illegible] من از خدا طلب [illegible] و بسیار بگریست حضرت ذوالجناح طلبید
و سوار شد خروش ساکنان روضه عرش تمکین ارکان سماوات و ارضین را بلرزه
در آورد و از روضه خاتم الانبیا تا بدروازه بقیع سراسر قیامت عظما بنظر می آمد
عباس پیاده شد عرض کرد که ای برادر فاطمه را دریاب حضرت چون در عقب
دید که فاطمه پیاده میدود [illegible] افغان و فریاد چون کرد و از زبان [illegible]
می آید باز حضرت سید الشهدا پیاده شدند [illegible] او را تسلی
داده و مخدرات بنی هاشم و مادر عباس و ام سلمه را بمراجعت ایشان [illegible]

بالجمله دستش ز دامانها ... الوداع الوداع و صدای گریه و سر و شیونها تا رواق و ایوان روضه
بهم ها چیز فلک رسید گویا ان قیامت عظمی برخاست مادر حمیده عباس هم دست
فرزندان کرام خود گرفته بدو رسید سر بدر شبیه ان مکرر دیده اشک می بارید حضرت
امید امتی ... حضرت عباس بفرمان شاه عرش اساس مخدرات حرم را در هودجها و محملها
و کجاوه ها سوار می نمود در این میان فاطمه صغرا با معجر و ضعف و نقاهت و بیماری
تدارک سفر دیده لباس مسافرت پوشیده نقاب بر صورت و عصا در دست
گاهی تکیه بدیوار میداد و گاهی بر زمین از هجوم مردم می افتاد و از دنبال عم
بزرگوار خود عباس دور نمی شد وی گفت ای عمو بنی هاشم عمهای محترم و
مخدرات حرم را سوار کردی و من بیمار را بر زمین گذاشتی از این گفتگو حضرت
عباس بی اختیار بگریست و نگاه حسرتی بجانب برادر کرده تا در باب فاطمه
چه گوید حضرت اشاره فرمود که فاطمه را بگذار که در مدینه بماند تا اگر زینب خاتون
و ام کلثوم و سکینه و اهل بیت یک یک بر سر فاطمه برای وداع آمدند فاطمه را
معلوم شد که پدر بزرگوارش او را همراه نمی برد چنان گریست که رشته نفس در گلویش
گره شد با این حالت دامن علی اکبر را گرفت و گفت ای یوسف احمد تو بخدمت پدر
بزرگوارم عرض کن که مگر دختر تو نبودم ای پدر وفادار تمام حرم محترم را همراه
می بری و مرا با این حال ما در غریب در وطن میگذاری ای پدر وفادار ...
قصه قتل مبارک ... انفس بیمار بخشیده حضرت سید الشهدا ... ای نور فراق

احمد مختار مدینه را ویران میکنی چهار گلشن آل علی ... بهار ... جانبی که

تو باید کاری آزاده گهواره ای حضرت فرمود که ای مادر عزیزم ... بدرگاه خدا

میروم نگاه کن تا میدان شهادت و قتلگاه آن ... مقام تربت خود ...

وانمایم پس آنحضرت بدست مبارک بجانب کربلا اشاره فرمود ... زمین ...

چندان بلند شد که ام سلمه زمین کربلا را و مقتل آل عبا را ... دید آنحضرت نشست خلق

از آن زمین بر داشته در شیشه کرده بدست حق پرست ام سلمه داد و فرمود که ...

من همه روزه این خاک و شیشه را بدیده امتحان ببین هرگاه که این خاک در ...

خون شده بنظر آید بدانکه مظلوم امت یعنی حسین را کشته اند و اعدی از آل محمد با

نمانده که فرزند دلبندم امام زین العابدین چون دختر جان پرورم فاطمه صغرا را

طاقت صدمات و زحمات این سفر پر خطر ندارد در حالت بیماری او را ...

چون مادر مهربان میسپارم و شما همه را بخدای میسپارم لیکن از فاطمه مخفی باید

داشت که دل بیمار بسیار نازک است پس اشاره بعباس فرمود که مخدرات حرم را

در کجاوه و محمل سوار کن آنگاه آنحضرت اولاد علی و فرزندان امام حسن و اولاد

عقیل و اولاد مسلم و فرزندان خود را یکیک در بغل گرفته و تسلی میداد و میفرمود

که غم مخورید که ترا در مدینه نمیگذارم و از خود جدا نمیدارم جوانان آل عبا و اصحاب ...

را ما اتقیا بذوق دریافت لذت شهادت لباس سفر می پوشیدند و کلههای ...

و الفت از دیدار همدیگر کنده می چیدند در وداع آخر چون آنحضرت از جا برخاست

... از ...

[illegible] عرض کرد که ای برادر مرا یقین شد که دیگر روی ترا نبینم افسوس
[illegible] من از بیکسی ناخشنودی تو از میان دوری میشوی آنحضرت فرمود که ای یادگار
جگر [illegible] تو چون [illegible] نظر تاریک است میشوم دور ولیکن
بتو دل نزدیک است گردنم بسته سررشته تسلیم و رضاست دم نشاید زدن
این نکته لیسی باریک است ای برادر چندانکه میتوانی گل دیدار چنین که این
دیدار آخر است [illegible] فرمود که خاطر صغرا را در خدمت میگذارم زیرا که
بیمار است و طاقت زحمت سفر ندارد شاهزاده آهی کشید و عرض کرد که بارسی
ای برادر دو خواهر ارجمند یعنی کلثوم حسرت نصیب و زینب ستمدیده را درین
هنگامه و انقلاب از وطن آواره مکن سکینه و علی اصغر را که در گلشن مسرت
دنیا هنوز چون غنچه تصویر لب بتبسم نگشوده اند از انقلاب هوای مسافرت
افسرده مکن حضرت فرمود خدائیکه لا یسئل عما یفعل برازنده شان جلال
کبریائی حضرت اوست میخواهد که در عرصه امتحان دختران و خواهران مرا بر شتران
عریان سوار ببیند بگذشت معصوم شیرخوار مرا از مظلوم چهارم [illegible]
یعنی حضرت امام زین العابدین که امام و جانشین من است خواهی کشید
شاهزاده در دامن برادر مدهوش افتاد ناگاه شمع خلوت ناموس
حضرت رسالت پناه ام سلمه چون ابر بهار گریان و چون شمع وار خاکستر عزا
بر سر ریختن خود را در قدم امام عالم پناه انداخت و عرض کرد که ای فرزند

با حسن خلق حتی بسلوک نموده تا روح حضرت احمد مصطفی و حضرات ائمه اطهار

باشند علی اصغر و سکینه را چون تن کبیر و صغیر از نعل بر زمین نگذاری یادگار من گریبان

مفترض الطاعه و بوساطت حسن سلوک تو ایشان راحتی باشد از این گفتگو خود ...

حرم برخواست شاهزاده محمد حنفیه با شدت تب وارد در قدمهای امام افتاد

گفت ای یادگار احمد مختار و ای شهنشه حیدر کرار بنی هاشم زایل صبر و ستیز دار مکن که

درین روزها که عالم از شور و انقلاب فتنه و از زلزله شور محشر عظمی پیش خواهران و

دختران تو که ناموس احمد مختار اند طاقت زحمتهای این سفر پرخطر ندارد ای برادر

رحم بر من کن که من بیمارم بخدا سوگند که دست از دامن جلال تو بر نمیدارم زیرا که تو

یادگار رفتگانی قرآن مجید را طلب و تفألی دیده بموجب احکام آلهی عمل باید

آورد حضرت ثالث مصحف امامت در تسلی برادر ارجمند برامد مصحف احمدی طلب

فرموده و بدست شاهزاده عالم پناه داد و فرمود ای برادر حقایق ذرات وجود

یعنی مالک قلوب حضرت علام الغیوب بر مافی الضمیر بنده کاملا واقف است بدست

مبارک از برای دریافت استعمال حال کثیر الاختلال با مصحف نورانی و کلام ربانی

را گشاد آن امامزاده عالیمقدار رو بدرگاه ایزد غفار نموده و عرض کرد

باید دیگر تغیر و تبدیل منظور نشود بیت طوفان بحران بر جهان خواهد گذشت

این بگفت و مصحف را از هم گشاد در سطر اول صفحه جلد که کل نفس ذائقة الموت حضرت

فرمود انا لله و انا الیه راجعون شاهزاده دست بر سر زنان بهاید با جان بیابد خود

[illegible] سوار آمده که همی سفر شریف روند آماده جنابت این همه بار را
بیکجا همه سپس بگوار خواهد داشت حضرت همایون در شکرگذاری برادر بزرگوار
او زاده تسلیمات تا آنچه شایسته بجای آورد دشنه کشای لوای سفر دار این امام
بزرگوار دیدند که جا و نه و بهو و جهای عرش مقدار از مهیا و مرتب ساخته بکار برد
از خیمه و سراپرده‌های مخدرات سرادقات عصمت و طهارت بر رخت ها جو
انصار هاشمی و قریشی فوج فوج چون موج از پی همدیگر در وداع این شاد.
دریای شهادت جانانه آغوش می‌گشودند و در آن وداع علی اکبر و قاسم و
علی اصغر را چون دسته‌های گل در آن روضه بوئیدن و بوسیدن از همدیگر سیر
بودند مادر بلند اختر عباس موی پریشان و بیهوا عباس را در خدمت
طلبیده و روی او را بوسید و از وی بو کشید و گفت که ای فرزند برادر با جانت
برابرت نام مرا در دفتر مسافران کربلا نوشته‌اند هر چند میکوشم فراسر رشته
تدبیر نیست. بخت من شور است المظلوم لا تقصیر نیست. لیکن ای فرزند گرامی
دست من بدامن تو سه سفر تلخ است و تو شیرین زبان باش. به کلثوم و زینب
همزبان باش. برادر با جان برابرت حسین در عراق و کوفه غریب است و [illegible]
مگذار و سه چیزم خلعت و دو ضعف برادر باش. به بخش دیده مردم تو نوکر
رو باش. و در این سفر تو مهدی و محمد جعفر چهار آینه باشند به هم یکدیگر ای وارث
نطق [illegible] [illegible] اگر به محنت سفر ناگوار است باز تا آن وردان در رفیقان و همراهان

یکدیگر بودند احمد مختار بی اختیار بگریست و بروی شهید آل عبا بالموشند و فرمود
حسین جدت بقربان وفایت ... در ره کرب و بلا سر بده ... دشمن دوست
چراکه کشتن شمع شبستان مستی اوست ... زخویش بگذر و ترک علایق از جان گیر
وصال میطلبی جان فدای جانان کن ... ثواب باش اگر مردم ... اگر زانند
خلق اگر که غنچه گشته خون بریزند ... بعهد خود تو وفا کن اگر جفا سازند ... مبیح سر اگرت
سر زتن جدا سازند بجا بیار ... اگر با تو خصم حرمت من ... بزیر تیغ دعا کن برای
امت من ... یا حسین چون عالم اسباب است بلا چار ترا در کربلا باید رفتن ...
ببین ... تهیه اسباب کربلا رفتن ... زکربلا تو بجا به ... نزدیکی گلشن ... پس چندان
بهای یاقوت مثال گوشوارهٔ ... عرش خدا را مکید که آن امام شهدا از خواب بیدار
شد برادر ارجمند عباس را طلبید و فرمود که ای برادر درین سفر از من جدا مباش
خواتین آل هاشم و فرزندان و برادران را که طغرای ... فرمان قضا سعادت شان
شهادت هر یک را ... امتحان بقلم حکمت رقم فرموده خواهر ... زینب و
کلثوم را در هودج ... سوار ... سکینه را چون طفل است ... در کنار زینب
نشان ... شهربانو و گهوارهٔ اصغر معصوم را در هودج زنها . فاطمه کبری که از نامزد
قاسم ابن حسن است با مادر قاسم سوگوار ... بگو با مادر قاسم شکیب جانفشان ... با
خود نیست درین راه همرهانش باشند ... نرگس ... چو بی باد ... مسیح ... شفا
صحت ... ال عبا ... ورطه شورانگیز کربلا سیدالساجدین را در هودج ... شده

هیچ غم بی یار عید است این بگفت و از گریه مدهوش شده بر مزار عرش مقدار
جد بزرگوار افتاد و آن زینب خاتون از این حال بر او متغیر و دگرگون شد
چنانچه سر بر تربت نهاده نالید که صدای ناله اش چنانکه بگوشش در حجله احمد مختار
چند مسلسل گریه گفت که ای جد مهربان حسین تو نخورده است آب بکام حیات جان حسین
بسوی کوفه جنت سرشت سفر دارد [illegible] از این اراده [illegible] چه در نظر دارد و بکار باغ عید نیست
کرده دیدم چهار داغ بیالای یکدیگر دیدم چهار سرو سهی شد قلم ز گلزارم دلم خوش
است که امروز یک حسین دارم حسین مصمم صحرای بلا شده است مرگ خویش و
اسیری من رضا شده است بگو داوری من بس است یا جدا یتیم پروری من بس
است یا جدا نوک بهر مژه یک پاره جگر دارم بوقت گریه خجالت ز چشم تر دارم
وجود من ز تلف دل بتاب افتاده است بس است سوختم جان من نه فولاد است
از صدای ناله زینب دلسوز حضرت سید الشهدا با کثرت هموم و غموم خواب در ربود
ناگاه در عالم خواب خود را در خیابان بهشت برین دید دید که در سایه طوبی
حضرت خدیجه و حضرت فاطمة الزهرا و خاتم انبیا و حسن مجتبی بر لب کوثر نشسته اند لیکن همه را
موی سر چون نکهت سنبل پریشان و چون جیب گل چاک زده و گریبان سینه
بزانوی غم و الم نهاده گویا عزاداران اند آنحضرت از دیدن جد بزرگوار بی اختیار
دوید و خود را بآن [illegible] رسانید و بحکم شوق طفولیت جد بزرگوار
خود را در بر کشید چون همه در طالب [illegible] یکدیگر بوده تر گریه یعقوب

ماب بساط شور قیامت غطا را بر هم می چید و شور قربه صیا و ان قوم بلا ... در
وداع همدیگر قلم نسخ بر صفحه نام ملوفات عالمگیر نوح میکشند ... نسیم بی قرار
ناشکیبی چنینه شدند هم نفس ناله عندلیبی چنیند حضرت سید الشهدا بر بالین ...
مطهر زینب و کلثوم چون دو مرغ بی آشیان دران روضه حلقه بسته بالش
عندلیب خوش لهجه گلشن مرحمت خاطر احمدی بترنم درمی اید ... بزبان گفت که
ای جد کامیاب حسین ببین ببین زوال آفتاب حسین منم که سینه ات آرام
گاه خوابم بود منم که پرده چشمت برخ نقابم بود منم که شهد زبان تو قوت جانم
بنت مفرح یاقوتی روانم بود منم که جان زبرایم نثار میکردی بروز عید بدوشم
سوار میکردی منم که گریه من باعث ملال تو بود منم حسین که نام شهید آل تو بود
منم که در ره امت مرا فدا کردی مرا تو مالک جان بودی و بجا کردی ... رسید وقت
که سازد حسین ابوعبده و فداء برای کشته شدن مردم یثرب ... بابا حسین ز قرب جوار
تو می شود مهجور ز اشتیاق تو شد جمله ساز دو درد بی امید ... بی پناه ساخته اند
چو شام روز بچشم سیاه ساخته اند بیا و در لحد خویش خوابگاهم ده ... بی پناهی
من رحم کن پناهم ده وعرض کرد که یا جدا یا رسول الله حسین را از غم کینه ... گستاخی
دید غمی دارد که از برای عالمی بسیار است از از حجت کبری شهیدان بنوا امیه حسین را زینبا
بو شوارست سه هزار خنجر جانگاه هست و یک خنجر هزار نیزه دمه شمشیر هست و یکیک
زار دشمن خونخوار هست و یک معصوم هزار کافر غدار هست و ... مظلوم ... بیکسان اند

این

... دل ما است ما این شب ... را چو طایر در خون تپیده خواسته اند
... سر بریده خواسته اند اگرچه در بازار امتحان قضا نقد جان را که سرمایه
حیات ... است نقصان میرساند لیکن قرعه سعادت در آن بازار بنام هر کس
... گنج در گنجینه رحمت و مفاتیح کنوز رموز شفاعت است او را بشرط راس المال
بدست می اید پس سر بازان ... ما که ... این معامله از خود ربوده بی اختیاری
می برد هر چند که تو در گریه و زاری بی اختیاری چون ناله را فصلی و گریه را بهاری هست
امروز خود داری ضرور است بر وقت بسیار خواهی گریست بغیر از فاطمه صغری اگر
... مسافرت کربلا انجام نیابی و از مصدر قضا و قدر زینانیده صغیر و کبیر اجمل حرم را
بهره مسافران آراسته که در روضه عرش پناه خلد اشتباه جد بزرگوارم برای زیارت
وداع میروم همراه باشید پس آنحضرت بروضه پرنور احمدی با خواهران و دختران و
فرزندان و برادران در آمد چون خبر وداع آنحضرت در مدینه شایع شد تمامی خلق از کور
صغیر و کبیر خصوصا بنی هاشم و قوم مهاجر و انصار سراسیمه در کوچه و بازار میدویدند
جوانان بنی هاشم علی اکبر و قاسم و برادران و جمعی مرملاقت ... و فصاحت بیان
ماه بنی هاشم جناب عباس کف افسوس بر سر میزدند زنان بنی هاشم ... از ...
دختران حضرت زهرا و ... از ... بانوی حرم حضرت خیر النسا ... از روضه
منوره تا بقیع غرقه در دستها که ... مفارقت آن امام عالم پناه بر سر میزدند و ...
... می آید شهر و صحرای مدینه از صدای گریه و ناله ... اصحاب آن امام ...

مجلس یکانا موسی علی مرتضی دختر بلند اختر حضرت خیر النسا زینب ناکام تو

خاطر عاطر برادر چون نکهت سنبل پریشان هوا کس شد تا آنکه آنحضرت

محترم خود را فرمود که تدارک سفر مخدرات حرم دیده امشب زیارت تربت جد

بزرگوار از برای وداع میروم تو با آن جماعت ناشکیب چون عندلیب بنالید

که موسم مرگ رنگین گلبن معالی است زینب خاتون را از شنیدن این خبر

سینه سوز دست و پای هوش سا کم شده چون مینای لعل گریه در گلو بند شد

آنحضرت را از مشاهده حال خواهر قطرات اشک از دیده جاری شد گفت

زینب خاتون اینقدر پرسید که ای برادر مسند بنای صبرم را برده است شکست

از بنیاد تدارک سفر دیده است مبارک باد توکل به مسکینی و صبری از سر هوشم

و درین معامله چون چاره نیست خاموشم از گریه طاقت حرف از لب مخموشم رفت

دلم شکست و نه هوا از سر پرید و هوشم رفت - همیشه صرف سلیل بود و هیچ باک

نبود حدیث هجر درین گونه دردناک نبود از این سفر دل خون گشته را

ملالی هست یقین که کوکب بخت مرا زوالی هست خیا سید الشهدا از این

گفتگو گریه در گلو بند شد و در تسلی خواهر محترم فرمود که ای یادگار حضرت خیر

دشمنان وقت فرصت را غنیمت شمرده مبادا چاره از قرب جوار جد بزرگوارم

احمد مختار دور میشوم از آن می ترسم که در این دیار خون مرا بخشند و حرمت

نیاید قتلگاهم را اینجا نخواهد بود لیکن سه زبان چرخ مخوب شبستان شکسته به

بقدر

نقش بند نوای سلیمان کربلا   ور خاک ذ خون چو نقش نگارم شسته است
بر مظهر و شمع مظهر پیغمبر از درد و تأسف اشک باد   دریغ حضرت آدم نشسته است
چون جابجای بر بساط شفاعت بند حسین   در زیر عفو دست عفو خطا هم نشسته است
این کشتی نشان غزا و عنوان طراز کتاب احکام مواجب الادعان بکار اخبار
خواطر و ضمیات ورطه طوفان زای گریه مردم … شبه و لطیفا در ذ واع ناخدای 2
و دریادل سفینه شهادت و موج نور رولجه محیط امامت یعنی خامس آل عبا راز
نظار اشک ریزان مجلس غم که پای تخت سدا واعظ شهر عزا و ماتم است در
نزد ماه محرم چنین میگذراند که چون رقم نویس شفاعت ثقلین یعنی حضرت ابا عبدالله
الحسین سفینت کبری بست بعد از شامیه شوم وجود توقف را در مدینه معدوم
یافت با حرم محترم و فرزندان و برادران و خواهران و رفیقان همدم در تدارک
زیارت وداع تربت مطهر جد بزرگوار و مادر محترم خود و را بد بزیارت تربت
زهرا و گوشواره نمودی عرش خدا در بقیع میرفت و چون شمع هزار تا صبح میگریست
و میدید … روضات عرش درجات میدید میفرمود
افسوس که از شما جدا خواهم شد   بیگانه ز خویش و آشنا خواهم شد
جمعید سک ز روضه شما دور شیرب   من دفن بخاک کربلا خواهم شد
هر یک از این زمین های مطهر را در بر کشیده با الم و تأسف خاک و گل آن
دو ضعید … همچون گل می بویند و در آن ایام مرکز طایره عزا و شمع انجمن زبان

تا به گردون سنبل نکهت رسید • قافله سالار غیرا چاووش • کاروان سفر کربلا دیگر [illegible]

اسباب سفر فرمان داد که بگوشش رسید • مهاجر و انصار از شهیدوا [illegible] برای اتمام حجت

پروردگار برسان [illegible] بر وطن بقیع و بگو به و بازار • غلام ما برسان بر مهاجر و انصار

بگو که میرود از کشور حجاز حسین • باین دیار نخواهد رسید باز حسین • دیدن [illegible]

اگر رفاقت من میکنید بسم الله [illegible] کربلا خطر دارد • بگو بدیده که بسیار آب [illegible]

بگو بود شب و روز فراق تیره و تار • بگو باه که باشد همیشه مشعل دار • جوان [illegible]

برگ میان ازلی سفر بندد • بگو لخت جگر توشه برگ بندد • کسی که بر سر او ذوق ترک

باشد لی بدارک اسباب این سفر باشد • چو [illegible] برای سفر مهیا شد • غرض

خطا روز حشر برباشد شفیع جرم خطا چون بکربلا میرفت • امید ثواب ازلی

خطا میرفت و [illegible]

[illegible]

[illegible] نقش فلک زماه محرم نشسته است • این نقش [illegible] برای

کس [illegible] نشسته است • دانی سیاه پوشی عالم برای کیست • بر خاک [illegible] عالم

است • باید نقاب [illegible] کشیدن بروی چشم • جز [illegible] مجلس ماتم نشسته است

اشک مسیح دیده مریم ز غم حسین نشد • در خون دیده حضرت مریم نشسته است

هفتاد و شمع کشته بیک بزم دیده است • پروانه زینب است که در بزم نشسته است

نوک سنان و ناوک خنجر حسین را • از سینه تا گلو [illegible] نشسته است

چو الی یوم المحشر سینه شکاف طبقات ذرات کاینات اصناف خلقت
آنکه وجود واجب … محمدیه جوهر ارواح از بنیاد و سنگ را از نادرون اغوش الی التحت الثری
عنبر هم گداخت چنانکه گذارش شهادت مسموم جفاجو نوشش ساغر الماس دغا
حسن مجتبی حضرت … درکام احباب آن امام ولایت مآب علیه الصلوة
والسلام چون زهر هلاهل … تلخ ساخت پیغام … گوشش رحیل هم سفران امام
جلیل و معصوم قتیل سرخیل کاروان عزا و سردار لشکر شهدا کشته شورای کربلا
خامس آل عبا حضرت سید الشهدا علیه التحیه والثنا ساحت یثرب و بطحا را نمونه
صحرای محشر عظمی نموده و سیلاب خون از دیده مجاوران حریم روضه سر مبارک محمد مصطفی
گشوده … چرخ بی انصاف اخر گشته درکام یزید روزگار قتل عام آن مخزن
گلشن آل عبا را گلبنی بر جا نماند هر چه گل عارت که گلش گلبن دید چید
داشت سرو در خیابان نظر خیرالنسا روزگار از تیشه بی باکیش اخر برید
دران روزها محروم از زمین یثرب و بطحا چون سفینه بی ناخدا افتاده …
و انصار از اضطراب آل هاشم در مفارقت آن امام اخیار و ابرار بیان رسیده
که چون ذره … حباب در بحر فنا سرنگون گرده و شور گریه … زاری مخدرات
سرادق جلال سید ابرار یعنی عترت اطهار چون زلزال قیام قیامت …
… هستی ممکنات را از ساحت سرای وجود در نوردید … شد بهار
خزان گل رسید موسم نالیدن بلبل رسید بس که گیسو شد پریشان در عزا

بموجب احکام حکمت انتظام قضا و تقدیر که اسباب و نهضت سفر کربلای جمیع [illegible]

میدان امتحان حاکم قدر و قضاست مورا آمد تا آنکه از ریختن خون خاصه [illegible]

تربت مطهر رسول خدا ضایع نشود سبب افسوس که دوری گشته بهار افسرده هجر [illegible]

عهد وصل یار آخر شد شد موسم نالیدن مرغان حرم نالیدن مرغان مزار خوش شد

در آن ایام غم فرجام آن امام [illegible] هنگام چون ماندن خود را در مدینه عنبر سفینه مناسب

ندیده است لهذا در آن ایام مسافر عقیدهٔ م اشتیاق از داغ فراق شب و سوز [illegible]

و وداع در آستان عرش ارتفاع و تربت مطهر با در بلند اختر و برادر جان پرور یعنی جعفر

خیر الف و امام الاتقیا امام حسن مجتبی مجاور بعد با آنکه نقاب خفا از روی شاهد مدعا

برخواسته تا آنکه محمل کشش قضا و رای کاروان عز یعنی دلهای مسافران سفر کربلا از بالا

بضبط آورده و قلوب منظمه مخدرات سرادقات عصمت و جلال یعنی منسوبان خاص

آن میدار از مجاورت تربت احمدی مسافرت کربلا و عراق مایل گرده مرویست که مدینه طیبه

از صیحه ناله و شور گریه اناث و ذکور قیامت عظما و شور و نشور از عنوانکاه عدم سر برداشت

یکی گفتی روز رحلت و وفات خیر در کائنات و سینه سینه شکاف مصیبت دلیست جدا [illegible]

سو [illegible] هر دفتری از اجزای ممکنات اثر کرده و دیگر از استماع رحلت [illegible]

عصمت سرای سرمدی حضرت خیر البشر [illegible] دمان ارواح جن و بشر [illegible]

ز شرح خبر قیامت اثر شهادت و سرگذشت تربت مالک [illegible] قضا و

از بردست قدرت خدا حضرت اسد الله امیرالمؤمنین حیدر صفدر صلوات الله [illegible]

بگو تو که حسین سید شباب جنان و مه دین امامت و ولیعت پیغمبر آخر زمان است کشتند
یعنی گناه از غضب عذاب الهی بخلت نداری و میخواهی برای خوشنودی یزید مرا آلوده
خون این معصوم سعید کنی سوار دوش رسول خداست این مظلوم، برادر
حسن مجتباست این مظلوم، کسی که یافته از کردگار خلعت، چه لازم است که خون
این کس برای یزید، یزید از او خشنود و از کشتن حسین خوشنود، درین معامله ما و ترا چه نفع
و چه سود، همان تنگه بود جبریل دربانش، چو آگه نبی تعمیر شام ویرانش، القصه چون
امام وحید مظلوم سعید با اقربای کرام از دار الاماره ولید مراجعت فرمود روز دیگر (۵)
عبد الرحمن را در بازار دیده به انگشت آن بدسیر را از زمین برداشت و فرمود
برای دشمن خدا ولید را میگفتی که حسین را مگذار تا زنده ازین مجلس بدر رود
کیست که کف جبلی ترک سیر کند، خاک را از خون چون من بیگناهی تر کند، هوس
را بیرون کشد و از گوشش عزت گوشوار، خویش را بیهوده خصم خالق اکبر کند
پنجه با دوست خدا کردن نه کاری سرسریست، گو بگو بد خصم نادان عقل کی باور کند
کشته گردد چو حسین لیکن نه در یثرب زمین، کار ما را ... در کرب و بلا یکسر کند، این
بگفت و خواست که عبد الله را بر زمین زند، روی بشفاعت آمده و آن ملعون را از
دست زبردستی قوت بازوی ید الله رهائی داد عبد الرحمن عرض کرد که ای ابن رسول الله
مطلب من ازین گفتگو دریافت مزاج ولید بود که آیا با تو چون تو معصومی در مقام
... است در آنحضرت از روی ... نعت ... و ...

نیست سودی بی‌هنگام را اندر ریش بیهوده پیشت ・ این کشور لطف است [illegible]

قتل من و قتلگاه ما اینجا نیست ・ بعد از آن رضا در برادران با زکا بود چند ولید با [illegible]

جمال آیین بسته ولید و مجلسیان حاضر را چون نظر بر قامت با استقامت کلمه حسین [illegible]

افتاد و آب حسرت و ندامت در دیده انجماعت گشت اجلال را همه از جا برخاستند

ولید بعد از اظهار آداب و لوازم عبودیت آنحضرت را بر مسند خود نشاند و عرض کرد

یا ابن رسول الله هیچ میدانی که باعث تکلیف شما چه بود معاویه حاکم شام از عالم

رحلت کرد و یزید بر سر شسته سلطنت بدست آمده نامه نوشته که چون حسین خلق خدا را دلیلی

شما چون آفتاب عالمگیر است از برای رفع فتنه عوام دست به بیعت یزید [illegible]

وا ده ما دام الحیات [illegible] مقام احترام و عزت باشند حضرت فرمود که

خوب است [illegible] چون در باب بیعت یزید مرا با احباب و اصحاب

صورتی باشد که [illegible] فردا [illegible] خبر خواهم داد [illegible]

است ・ ما هم [illegible] دیگر [illegible] مختار ماست ・ ولید خاموش شد آنحضرت برخاست

عبدالرحمن ابن عتبه که از اعاظم بنی امیه بود بگوشه چشم به ولید اشاره کرد که حسین

بن علی را مگذار که از این مجلس زنده بیرون رود [illegible] الا بدست او [illegible] بسیار دشوار

است ولید گفت زبانت لال باد [illegible] خون حسین بودن [illegible]

سید [illegible] حسین فرزند [illegible] سید المرسلین [illegible]

[illegible] قریش و شام [illegible] بنی هاشم [illegible] بنی امیه [illegible]

نگذار

که حضرت چشم پوشیده بکوشت وحدت دربر داشتی خود الجمعه با دام الحیواة می نشینیم
و با هم صفا فرمود که شما حاضر را امروز ولید رفتن ضرور است و معقد مجلس را نشسته
برخاستند حضرت از رسول ولید گفت که علی الصباح حاضر خواهم شد و هر کس بمنزل خود
شتافتند روز وصل آخر شد و شام غم هجران دمید دور گردون
سحر نهار از نیل غم کشیده آفتاب آل هاشم را چو دیدار بی زوال شام غم گیسو گشوده
در میان می افکند صدای روزگار میکند زینب به حسرت از حسین
قطع امید روز دیگر چون برون آمد ز مشرق آفتاب شد بنای حضرت آل نبی ماتم
خراب علی الصباح خورشید بی زوال مشرق امامت یعنی ستاره درخشنده صبح سیادت
و شمع شهادت و هلال عجم خدا روزنه قضا خامس آل عبا حضرت سید الشهدا علیه
الف التحیه والثنا با جمعی از جوانان بنی هاشم و برادران و فرزندان به مکان طلب
خانه ولید پلید را با انوار قدوم بهجت لزوم منور و مزین فرمود لیکن چون به دربار
ولید غدار رسیدند برادران چند ولید خود عباس علی و علی اکبر را فرمود که در
ساحت منتظر نشسته و چشم براه و گوش بر آواز داشته اگر مرا با ولید مقابله
کار بجا و لید رسد یکباره با تیغهای برهنه در آیند تا روز کار هستی
وجود این بی وجودان چون هوای ظلمت کده عدم تیره و تار ساخته
و اگر مقصد مطلب چون گره غنچه از نسیم انفاس خوش بیانی ما شود چون
غنچه خاموش باشید تشویش بامر ای ناهنجار

با معویه بود در جام کلام مرا و مخاطب دها یزید هم الا طمعنا نا و کفوا از نخله و تلا طعا ر

یزید عبیدرا انه فوه یفعل ا مدا این بود که رشته صحبت پدر را بمقراض نخوت از هم

نامها و رسالت تهنیت جلوس با نوش باطراف فرستاد مردان این حکم را که از جانب معویه

در مدینه حاکم بود معزول و ایالت حکومت یثرب را بنام ولید ابن عتبه ابن ابی سفیان

مسجل ساخته در غیب و مقصود از وی درخواست گرفت بیعت از دولت رسول خدا

تا زیر و بقول حضرت امام حسین ع مطی نبود چون ولید در مدینه برسید حکومت نشد

فرصت بود تا آنکه نامه تاکید از یزید پلید در رسید که از عبدالله ابن عمر و ابن زبیر و حسین

ابن علی بیعت مرا باید گرفت و اگر از اطاعت انحراف ورزند سر هر سه را از تن جدا

مرد ارشام کن و امثال را جا بزیدا زند ولید پیش از آنکه خبر فوت انتقال معاویه بنادر

منتشر شود رسول نزد فرزند رسول و ولید بقول فرستاد و آنحضرت را احضار ساخت

در آنوقت یوسف حسن نه چه زهرا و عزیز مصر خاطر یعقوب ابنا محمد مصطفی حضرت سید الشهدا

با عبدالله ابن عمر و عبدالله زبیر در مسجد رسول نشسته و ملزوم بزرگی خدا مشغول بود

چون امام سعید رسول ولید را دید لبهای غنچه مثال را از لشکر تبسم شیرین حلوا ...

ابن زبیر سبب تبسم را پرسیدند آنحضرت امته فرمود که معاویه از عالم رفته پسرا و در میدیا

جای پدر را گرفته ولید ما را برای بیعت خواسته سر رشته امور من با خدا و گردن ما لاعنه

بسته رشته تسلیم در رضاست با وی شمارا اراده چیست عبدالله زبیر گفت که تا حیات

من با بیعت یزید مقارن نخواهد شد و هرگز بیعت بلیزید نخواهم کرد و عبدالله ابن عمر گفت

ادام و عفت را بر وحدت کثرت ترجیح داده و لذت عکس بر تنش و نیاست التهابی سودای
... هست و بیدار فرو میتوان نشاند اما عبدالله زبیر در متابعت قدمی پا اعدی
برآمیز نیکو آزرده و طمع غیور رش در شکست جنید و بیان خاصیت تو به حسنای وارد
بجا به جانبش را برسازی نیتوانی که به تسکین شور و فتنه مملکت به پردازی
نام حسین ابن علی ابن ابی طالب گلی است بی خار و گلشن است همیشه بهار نوبتی
است بی نشیمن شاهی است دل در فریش بخود بست حق تا سعد می است گذشته نشین
مظلومی است عزلت گزین مشاهدیست شهادت طلب و سعیدیست شفاعت منصب
ندیمی است بی ندامت بهشتی است بقیامت یوسفی است یعقوب بقا و یعقوبی است
یوسف بقا نقش بر خامه قدرت بود حسین یعنی نگین مهر نبوت بود حسین
یار جفا کشی است وفادار خلق را مظلوم بیوفایی است بود حسین با دست او دست
ولایت هم است یعنی کز و دست قدرت بود حسین روز و جای ... خدا ... میشود
دیباچه کتاب شهادت بود حسین زنهار که هیچ وجه از ... خصومت این خاطر
... را مکدر نکنی و نهال دوستی جانبین را که سالها در خیابان استعداد
زبان ناب ... تربیت پرورده ام به تیشه بیخردی از بیخ و بن برنکنی و نهال
کز شکل عداوت مخاطب جبلت فداک را به نخ خصومت سید لولاک است چون سعی به
ساغر وفا نوشیده و رخت هستی بگنج زاویه نیستی که خوابگاه عدم موشنان عدم است
کشیده ساقی دوران شراب شور انگیز حکومت جور و جفا که چکیده ... طلوعند

درجهت خدا بهره می‌بخشید گوشته بر ریزش درم و دینار خوشنا و مذاق طاعت را از جهت

بیگانه ساخته از سیه بختی سستی علم باطل در مقابله حق محض برافروختم از این جور

شجره ملعونه امویه گاهی ریاض اهل بیت و سرو خیابان اتحاد بیکم آله شاخ و برگ شکسته

تا آنکه نهال گلشن زهرا یعنی حضرت امام حسن مجتبی را به ساغری از زهر هلاهل و شمشیر در

عین بهار جوانی خزان ساختم چون گوساله پرستان شام را خودپرست یافته شیوه

فروتنی و قصر جناح را که سرآمد عزت و نزاست شعار خود بنوعی که حلقه رشته اطاعت در

گردن هر کس کی انداختم اگر سختی کشید سست نموده و اگر سست گرفت او را سختی از خود

ربودم لیکن قبایح اعمال و فواحش اقوال تو بر جان جهانیان پیدا و نمایان است

همه‌ی زمانه پر نفاق است همه اهل کوفه و عراق مباش برای چه العین می‌بینم

که منافقان عراق عرب شورش و بلوا نموده با تو بحصار نار راستی امیده و حسین ابن

علی را از حجاز و کوفه تکلیف نمایند چون شیوه خیلی بزرگ است و کوچک مردم

عراق نفاق است با دو و اظهار موافقت و در زبده میان بر انگیختن خون آن امام

مظلوم بیگناه و معصوم بی‌پناه بسته او را در وادی عراق محزون نتوانسته تا از نهال

گلستان آل حضرت رسالت پناه را به تیشه‌های جور و جفا از پا [illegible] را رنده [illegible]

زنهار که متعرض حال آن بزرگوار نشوی هر چند که لقای سلطنت مستلزم فنای پرسش

ز اهل حجاز اول عبدالله بن عمر دویم عبدالله ابن زبیر سیوم حسین ابن علی ابی

سیما عبیدالله عمر حریص و هوسناک بهوا و مفتون معاشرت زنان دنیاست اگر

ارام

بود و ناکام [illegible] پیمانه حیاتش را پر ساخته و همچنین ارتحال فرزند بدخصال خود یزید
پلید را طلبید و او را نیز برای تسکین بلوای عام بان ولد الحرام چنین وصیت کرد که
ای فرزند از تهمتی که بر دوست و دشمن پوشیده نیست که دنیا را بر آخرت اختیار کردم
و دل دوستان خدا و رسول خدا را دیده و دانسته بدرد آورده ام و عزیزان عالم
را ذلیل و منقاد و سرهنگان بنی آدم پای شکسته زندان طاعت و دست بسته
کمند بیعت نموده ایم جمیع بلاد را بحیطه تصرف تو در آورده خاص و عام عراق و
شام را بر ورد بار به دولت از خود ربوده م گردن سرکشان عراق و حجاز را
بکمند اطاعت و دلهای صاحب امت را از خار خار ستیزه جیبهم اسباب شوکت
و جهانداری و جواهب و شهریاری مهیا ساخته و نقش نگار دولت بی زوال عقبی
پرداختم از بی شعوری خمار غرور گوهر ساطع النور دین و متاع آخرت را بمتاع
دنیا فروخته و خزانها از زر و جواهر که خذف پارهای بازار هستی اند اندوخته الحال
که هنگام انفصال اجزای عنصری و موسم دریافت لذت مکافات تن پروری است
بجز نقد ندامت که نتیجه افعال و اقوال است چیزی همراه نمی برم هزار افسوس که گنج
گوهر را و [illegible] شهسوار بدر و چنین برای راحت قوم امید و شادی شدم و هوا داشتم
مولا یزید وال دولت از خلافت حجة الله را که ثقلین بر منصب خلافتش در روز غدیر
ابلاغ به بهتان قتل عثمان بر جهال امت مشتبه ساخته سر رشته ملک [illegible] بر دست
مردم [illegible] سر [illegible] بید الله که عقده گشای رموز تقدیر است کشیده هر چند که آن آینه حق نما